

تن کرده‌اند. گفتم: رحمت خدا بر تو باد، مگر نور هم سبزی دارد؟ گفت: جامه‌ها سبزند و نور از انوارِ ربِّ العالمین می‌تابد، پس بر کنارهٔ دو نهر گردش خواهند کرد. گفتم: نام آن نهر چیست؟ گفت: جنة الماوی! گفتم: آیا در میان نهر چیز دیگری هست؟ گفت: آری، جنتِ عدن که میانهٔ بهشت‌ها واقع شده است، جنتِ عدن، باروئی از یاقوت سرخ دارد و ریگ آن لؤلؤ است. گفتم: دری دیگر هم آیا هست؟ گفت: آری جنتِ الفردوس. گفتم: باروئی آن چگونه است؟ گفت: وای بر تو باد، دست از من بدار که سرگردانم کردی! گفتم: بل تو مرا سرگردان نمودی، به درستی که دست از تو بر نخواهم داشت، تا توصیف خود را کامل کنی و مرا از باروئی آن خبر دهی! گفت: بارویش نور است. گفتم: غرغه‌هایی که در آن خواهد بود، چه؟ گفت: از نور ربِّ العالمین است. گفتم: خدای رحمتت کند، بی‌فزا! گفت: وای بر تو باد، رسول خدا تا این جا فرموده است، و خوش به حال تو، اگر بتوانی به برخی از آنچه وصف شد برسی و خوشا به حال کسی که به آن‌ها معتقد باشد. گفتم: خدای رحمتت کند، به خدا قسم که من از معتقدان به آن هستم. گفت: وای بر تو باد، کسی که ایمان آورده و این حقیقت را باور کند و به دنیا و زیور آن رغبت نکند و حساب خود را نگاهدارد، گفتم من بدان معتقد هستم، گفت: راست گفتی، ولی باید خود را نزدیک کنی و محکم‌تر سازی و نا امید نگردی و عمل کنی و تقصیر ننمایی و امیدوار باشی و بترسی و برحذر باشی. پس آنگاه سه بار ناله کشید، تا به آن حدّ که گمان کردیم مُرد و گفت: پدر و مادرم به فدایت باد، اگر پیامبر تو را می‌دید که از این اوصاف پرشش می‌کردی، چشمش روشن می‌شد. سپس گفت: نجات، نجات، شتاب، شتاب، کوچ، کوچ، عمل، عمل، مباد تقصیر نمائید، مبادا تقصیر کنید، پس گفت: وای بر شما! مرا از آن چه کوتاهی نمودم، حلالم کنید. گفتم: از آن چه کوتاهی نمودی، در حلی، خدای پاداش بهشت به تو دهد، از آن رو که ادا کردی و به جا آوردی، آن چه را که بر تو واجب بود. پس مرا وداع نمود، در حالی که می‌گفت: بپرهیز از خدا و به اُمّت محمد برسان، آن چه را من به تو رساندم. گفتم: عمل خواهم کرد، ان شاء الله. گفت: دین و امانتت را به خدا می‌سپارم و خداوند توشه و تقوی و کمک بر طاعت و خواست خود را به تو عطا نماید.

۲ - جمیل پسر صالح از حارث پسر مغیره نصری از ابی عبدالله صادق نقل می‌کند که فرمود: هر کس که شنید مؤذنی می‌گوید: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول

أبي عبد الله الصادق ، قال من سمع المؤذن يقول أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله فقال مصدقاً محتسباً وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله اكتفى (اكفى) بها عن كل من أبي وجعد واعين بها من أقر وشهد كان له من الأجر عدد من أنكر وجعد وعدد من أقر وشهد .

٣ - حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني ، قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ، قال حدثنا جعفر بن سلمة الأهوازي عن إبراهيم بن محمد الثقفي ، قال حدثنا العباس بن بكار ، قال حدثنا عبد الواحد بن أبي عمرو عن الكلبي عن أبي صالح عن أبي هريرة عن رسول الله ﷺ ، قال مكتوب على العرش أنا الله لا إله إلا أنا وحدي لا شريك لي ومحمد عبدي ورسولي أيدته بعلي فأنزل الله عز وجل (هو الذي أيدك بنصره وبالمؤمنين) فكان النصر علياً ﷺ ، ودخل مع المؤمنين فدخل في الوجهين جميعاً ﷺ .

٤ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن عامر بن معقل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر ﷺ ، قال قال لي يا أبا حمزة لا تضعوا علياً دون ما وضعه الله ولا ترفعوا علياً فوق ما رفعه الله كفى بعلي أن يقاتل أهل الكفرة وأن يزوج أهل الجنة .

٥ - حدثنا أبي رحمه الله ، قال حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدب عن أحمد بن علي الأصهباني عن إبراهيم بن محمد الثقفي ، قال حدثنا إبراهيم بن موسى ابن أخت الواقدي شيخ من الأنصار ، قال حدثنا أبو قتادة الحراني عن عبد الرحمن ابن أبي العلاء (بن العلاء) الحضرمي عن سعيد بن المسيب عن أبي الحمراء ، قال قال رسول الله ﷺ رأيت ليلة الإسراء مكتوباً على قائمة من قوائم العرش أنا الله لا إله إلا أنا وحدي ، خلقت الجنة عدن بيدي محمد صفوتي من خلقي أيدته بعلي ونصرته بعلي .

٦ - حدثنا محمد بن الحسن ، قال حدثنا الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسين

الله» و بگوید: من تصدیق باورکننده هستم و آن را پذیرا هستم که نیست معبودی جز خداوند و محمد رسول و فرستاده اوست و به من او کفایت می‌کند از هر کس که انکارش کند، و یاری می‌کنم به سبب آن هر کسی را که اقرار کند و گواه باشد، به تعداد همه انکار کنندگان و مغرضین ثواب می‌برد و نیز به تعداد هر کسی که اقرار آورد و شهادت دهد.

۳ - جعفر پسر سلمه اهوازی از ابراهیم پسر محمد ثقفی نقل می‌کند که گفت: حدیث کرد ما را عباس پسر بکار که گفت: عبدالواحد پسر ابی عمرو از کلیبی از ابی صالح از ابی هریره از رسول خدا نقل کرد که فرمود: بر عرش نوشته شده است: منم خداوند و نیست معبودی جز من، شریکی ندارم، و محمد بنده و فرستاده من است و علی را بعنوان کمک برای او دادم، پس خداوند این آیه را نازل کرد: اوست که تأیید کرد تو را، با یاری خود و با مؤمنان و مقصود از «نصر» علی است و داخل در مؤمنان هم هست و از هر دو وجه، مورد این آیه می‌باشد.

۴ - علی پسر حکم از عامر پسر معقل از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر نقل می‌کند که فرمود: ای ابا حمزه! علی را از مقامی که خداوند ارزانی اش داشته، پائین نیاورید و از آن بالاتر نبرید، پس برای علی همین بس که با اهل زمین نبرد می‌کند و اهل بهشت را به تزویج خویش در می‌آورد.

۵ - ابراهیم پسر موسی پسر خواهر واقدی - پیرمردی از انصار - گوید: حدیث کرد ما را ابو قتاده حرانی از عبدالرحمن پسر ابی العلاء خضرمی از سعید پسر مسیب از ابی حمراء که گفت: رسول خدا فرمود: در شب معراج دیدم بر یکی از ستون‌های عرش چنین نوشته شده است: منم خداوند، معبودی نیست جز من، که واحد هستم، بهشت عدن را با دست خود بیافریدم، پس برگزیده خلق من محمد است و من او را با علی تأیید کردم و با او یاری اش نمودم.

۶ - حماد پسر عثمان از اسماعیل جعفی نقل می‌کند که از ابا جعفر شنید که می‌گفت:

ابن سعيد عن ابن عمير عن حماد بن عثمان عن اسماعيل الجعفي إنه سمع أبا جعفر عليه السلام يقول قال رسول الله ﷺ أعطيت خمسا لم يعطها أحد قبلي: جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، واحل لي المقتم، ونصرت بالرعب، واعطيت جوامع الكلام، واعطيت الشفاعة.

٧ - حدثنا أبي ومحمد بن الحسن ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن موسى بن القاسم البجلي عن جعفر بن محمد بن محمد بن سماعة عن عبدالله بن مسكان عن الحكم بن الصلت عن أبي جعفر الباقر عن آبائه عليهم السلام ، قال قال رسول الله ﷺ خذوا بحجزة هذا الأنزع يعني علياً فإنه الصديق الأكبر وهو الفاروق يفرق بين الحق والباطل من أحبه هداه الله ومن أبغضه أبغضه الله ومن تخلف عنه محقه الله ومنه سبوا أمي الحسن والحسين وهما ابناي ومن الحسين أئمة هداة أعطاهم الله علمي وفهمي فتولوا ولا تتخذوا وليجة من دونهم فيحل عليكم غضب من ربكم ، ومن يحلل عليه غضب من ربه فقد هوى ، وما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور .

المجلس التاسع والثلاثون

يوم الجمعة لسبع خلون من صفر من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله ، قال حدثنا الهيثم بن أبي مسروق النهدي عن الحسن بن محبوب عن داود بن كثير الرقي ، قال قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام من شيع جنازة مؤمن حتى يدفن في قبره وكل الله عز وجل به سبعين ألف ملك من المشيمين يشيمونه ويستغفرون له إذا خرج من قبره .

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا عبدالله بن جعفر

رسول خدا (ص) فرمود: به من پنج چیز عطا شده است که پیش از من، به کسی عطا نشده است؛ زمین مسجد و طهور مقرر شده است، غنیمت برایم حلال شده و با هراس یاری شدم، و کلمات پر درون عطایم شده است و نیز شفاعت.

۷ عبدالله پسر مسکان از حکم پسر صلت از ابی جعفر باقر از پدرانش نقل می‌کند که گفتند رسول خدا فرمود: دامن علی را بگیرید که اوست صدیق اکبر و اوست فاروق حق و ناحق. هر کس که دوستش دارد، خداوند او را هدایت کرده و هر کس که دشمنش دارد، خدا او را دشمن می‌دارد و هر کس که از او تخلف کند، خداوند او را نابود می‌کند و از اوست دو سبط این امت؛ حسن و حسین، و آن دو، دو پسران من هستند و از حسین است امامان که خداوند علم و فهم مرا به آنها داده است، پس آنها را دوست بدارید و پشتیبانی غیر از آنها اتخاذ نکنید، که در این صورت خشم خداوند بر شما فرود می‌آید و هر که مورد خشم پروردگار واقع شود، مسلماً سقوط می‌کند و زندگی این دنیا چیزی جز متاع غرور و فریب نیست.

مجلس سی و نهم روز جمعه هفتم صفر سال ۳۶۸

۱ - هیشم پسر ابی مسروق نهدی از حسن پسر محبوب از داود پسر کثیر رقی نقل می‌کند که گفت: صادق جعفر پسر محمد فرمود: هر کس که جنازه مؤمنی را تشییع کند، تا آن گاه به خاک سپرده شود، خداوند، هفتاد هزار فرشته را موکل می‌کند که او را تشییع کنند و برایش طلب آمرزش کنند، تا زمانی که از قبرش خارج شود.

۲ - حسین پسر ابی خطاب از حسن پسر محبوب از ابراهیم پسر مهزم از طلحه پسر

المخيري عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم ابن مهزم عن طلحة بن زيد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام ، قال صل على من مات من أهل القبلة وحسابه على الله عز وجل .

٣ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن علي بن عقبة عن ميسر ، قال سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول من شيع جنازة امرء مسلم أعطي يوم القيامة أربع شفاعات ولم يقل شيئاً إلا قال الملك ولك مثل ذلك .

٤ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثني عمي محمد بن القاسم عن أحمد بن هلال عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد ، قال سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول أتى يهودي النبي صلى الله عليه وآله فقام بين يديه يحمد النظر إليه ، فقال يا يهودي ما حاجتك ، قال أنت أفضل أم موسى بن عمران النبي الذي كله الله وأنزل عليه التوراة والمصا وخلق له البحر واظله بالقيامة ، فقال له النبي صلى الله عليه وآله إنه يكره للعبد أن يزكي نفسه ، ولكني أقول إن آدم عليه السلام لما أصاب الخطيئة كانت توبته ان قال اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما غفرت لي فففرها الله له ، وإن نوحاً لما ركب في السفينة وخاف الغرق قال اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما أنجيتني من الغرق ، فنجاه الله عنه ، وإن ابراهيم عليه السلام لما ألقى في النار قال اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما أنجيتني منها فجعلها الله عليه برداً وسلاماً ، وإن موسى عليه السلام لما ألقى عصاه وأوجس في نفسه خيفة قال اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد لما أمنتني ، فقال الله جل جلاله لا تخف إنك أنت الأعلى يا يهودي إن موسى لو أدر كني ثم لم يؤمن بي وبنبوتي ما نفعه إيمانه شيئاً ولا نفعته النبوة يا يهودي ، ومن ذريتي المهدي إذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدمه وصلى خلفه .

٥ - حدثنا عبد الله بن النضر بن السمعان التيمي ، قال حدثنا أبو القاسم

زید از صادق جعفر بن محمد روایت کرد از پدرش که گفت: بر هر کس از اهل قبله که بمیرد، نماز بخوان که همانا ثواب حساب آن، با خداوند است.

۳ - علی پسر فضال از علی پسر عقبه از میسر نقل می‌کند که گفت: از ابا جعفر باقر شنیدم که فرمود: هر کس که جنازهٔ مرد مسلمانی را تشییع کند، در روز قیامت، چهار شفاعت برایش داده می‌شود و چیزی نمی‌گوید، جز آن که فرشته‌ای برایش می‌گوید: برای تو نیز مانند آن باد.

۴ - فضل پسر دکین از معمر پسر راشد نقل می‌کند که گفت: از صادق جعفر محمد شنیدم که فرمود: یهودی خدمت پیغمبر آمد در حالی که به حضرت، بسی تندانه نگاه می‌کرد. پس فرمود: ای یهودی، چه حاجتی داری؟ عرضه داشت: آیا تو برتر هستی یا موسی پسر عمران، پیامبری که خدای با او سخن گفت و تورات و عصا به او عطا کرد و دریا را برابرش شکافت و با ابر، بر سر او سایه انداخت. پیغامبر فرمود: خوب نیست کسی خود را بستاید، ولی می‌گویم: زمانی که آدم گناه کرد، توبه‌اش به این بود که گفت: خدایا تو را سوگند به حق محمد و آل او، از تو مسئلت می‌کنم مرا بیامرزی و خدای او را آمرزید و زمانی که نوح سوار کشتی‌اش شد و از غرق شدن ترسید، گفت: خدایا! به حق محمد و آل محمد، از تو می‌خواهم که مرا از غرق شدن نجات دهی و خدا او را نجات داد و زمانی که ابراهیم به آتش افکنده شد، گفت: خدایا! به حق محمد و آلش مرا از آتش نجات ده، و خداوند آن را برایش سرد و سلامت قرار داد و زمانی که موسی عصای خویش افکند و از آن ترسید، گفت: خداوند! از تو می‌خواهم که به حق محمد و آل محمد مرا امان دهی و خداوند فرمود: مترس، به درستی که تو بلد و بلائی. پس ای یهودی! اگر موسی مرا درک می‌کرد، و به من ایمان نمی‌آورد، نه ایمانش سودی برایش داشت و نه نبوتش، ای یهودی! از ذریهٔ من خواهد بود مهدی که هرگاه ظاهر شود، عیسی پسر مریم برای یاری کردنش فرود آید و او را پیش دارد و پشت سر او نماز گذارد.

۵ - عبدالله پسر معز اودی گوید: حدیث کرد ما را عمران، پسر سلیم از سوید پسر

جعفر بن محمد المكي ، قال حدثنا أبو الحسن عبد الله بن محمد بن عمر والأطروش
الحراني ، قال حدثنا صالح بن زياد أبو سعيد الشوقي ، قال حدثنا أبو عثمان
السكري واسمه عبد (عبدالله) بن ميمون ، قال حدثنا عبد الله بن معز الأودي ،
قال حدثنا عمران بن سليم عن سويد بن غفلة عن طاوس الياني ، قال مررت بالحجر
فإذا أنا بشخص راکع وساجد فتأملته فإذا هو علي بن الحسين عليه السلام ، فقلت يا
نفس ، رجل صالح من أهل بيت النبوة والله لا اغتتمن دعائه فجعلت أرقبه حق
فرغ من صلاته ورفع باطن كفيه إلى السماء وجعل يقول سيدي سيدي هذه يداي
قد مددتها إليك بالذنوب مملوءة وعيناي بالرجاء ممدودة وحق لمن دعاك بالندم
تذلا أن تجيبه بالكرم تفضلا سيدي أمن أهل الشقاء خلقتني فأطيل بكائي أم من
أهل السعادة خلقتني فأبشر رجائي ، سيدي ألضرب المقامع خلقت أعضائي أم
لشرب الحميم خلقت امعائي ، سيدي لو أن عبداً استطاع الهرب من مولاه لكننت
أول الهارين منك ، لكفي أعلم إني لا أفوتك ، سيدي لو أن عذابي بما يزيد في
ملكك لسألتك الصبر عليه غير إني أعلم أنه لا يزيد في ملكك طاعة المطيعين
ولا ينقص منه معصية العاصين ، سيدي ما أنا وما خطري هب لي بفضلك وجللي
بسترك واعف عن توبيخي بكرم وجهك ، إلهي وسيدي إرحمني مصروعاً على
الفرش تقلبني أيدي احبتي وارحمني مطروحاً على المغتسل يغسلني صالح جبرتي
وارحمي محمولاً قد تناول الأقرباء أطراف جنازتي وارحم في ذلك البيت المظلم
وحشقي وغربتي ووحدتي ، قال طاوس فبكيت حق علا نحيبي فالتفت إلي فقال
ما يبكيك يا يمانى أوليس هذا مقام المذنبين ، فقلت حبيبي حقيق على أن الله لا
يردك وجدك محمد عليه السلام قال فبينما نحن كذلك إذ أقبل نفر من أصحابه فالتفت
إليهم فقال معاشر أصحابي أوصيكم بالآخرة ولست أوصيكم بالدنيا فإنكم بها
مستوصون وعليها حريصون وبها مستمسكون معاشر أصحابي ان الدنيا دار ممر
والآخرة دار مقر فخذوا من ممركم لمفرم ولا تهتكوا أستاركم عند من لا يخفى عليه
أسراركم واخرجوا من الدنيا قلوبكم قبل أن تخرج منها أبدانكم ، أما رأيتم

غفلة از طاووس یمانی که گفت: از حجر اسماعیل می‌گذشتم که دیدم شخصی راکع و ساجد است. چون در او نگریستم، دیدم علی بن الحسین است، پس با خود گفتم: مردی است شایسته، از اهل بیت نبوت به خدا سوگند که دریافتِ دعای او غنیمتی ارزشمند است. منتظر شدم، تا از نمازش فارغ گشت و هر دو دست خویش را بلند کرد، در حالی که می‌گفت: آقای من، آقای من! این دو دست پر از گناه من است که آنها را به درگاهت آورده‌ام و این، هر دو چشم من است که پر از امید است و خیره به تو، هر آن کس که با پشیمانی و خواری، بر درگاهت دعا آورد، حق او آن است که با کرم و تفضل پاسخش دهی! ای آقای من! تو مرا، بدبخت‌ترین آفریدی تا گریه‌های طولانی کنم، یا خوشبختم آفریدی، تا مزده‌های امیدبخش تو را دریابم؟ ای سید من! آیا اعضا و جوارح مرا برای تازیانه‌های سخت خوردن آفریدی، یا روده‌هایم را برای نوشیدن آبهای جهنمی؟ سرور من! اگر بنده‌ای می‌توانست از مولای خود بگریزد، من اولین گریزندگان از تو بودم، ولی می‌دانم که از دست تو بیرون نمی‌توانم رفت، سید من! اگر شکنجه کشیدن من، بر ملک تو خواهد افزود، من از تو خواستار صبر بر آن هستم، جز آن که می‌دانم طاعت اطاعت کنندگان در ملک تو چیزی نمی‌افزاید، و نافرمانی عصیان‌گران نیز چیزی از آن نخواهد کاست. سید من! من کیستم و چه اعتباری دارم؟ پس با فضل خود، مرا ببخش و با ستر خود بپوشانم و از تویخ کردنم، به کرامت آبروی خود درگذر! معبودا! سرورا! به من رحم کن، که بر بستر افتاده و با دستِ دوستانم پهلو به پهلو می‌شوم، به من رحم آور، از روزی که روی سنگ غسل‌خانه افکنده شوم و همسایگان نیکم غسل می‌دهند، و به من رحم آور از روزی که جنازه‌ام بر دوش خویشان حمل شود و در خانه تاریک قبر به وحشت و غربت و تنهائیم، رحم روا دار!

طاووس گوید: پس من گریستم، تا این که ناله‌ام بلند شد و حضرت به من توجه کرد و فرمود: ای یمانی! چرا گریه می‌کنی، مگر این جا جایگاه گناه پیشگان نیست؟ گفتم: ای حبیب من! به خدا قسم، شایسته آن است که خداوند تو را که جدت محمد است، رد نکند. در این حال، جمعی از اصحاب آن حضرت آمدند، پس به آنها رو کرد و فرمود: ای گروه یاران من! شما را به آخرت سفارش می‌کنم، نه به دنیا، زیرا نسبت به دنیا سفارش دارید و به آن آزمند هستید و متمسک! ای یاران من! دنیا محل گذرست و آخرت خانه پایدگی، از گذرگاه خود، برای آسایشگاه توشه بگیرید و پرده را نزد کسی که از اسرار شما آگاه است، ندرید. دل‌های خود را از دنیا بیرون کنید، پیش از آن که

وسمعت ما استدرج به من كان قبلكم من الامم السالفة والقرون الماضية أم تروا كيف فضح مستورهم وامطر مواطر الهوان عليهم بتبديل سرورهم بعد خفض عيشهم ولين رفاهيتهم صاروا حصائد النقم ومدارج المثلات أقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم .

٦ - حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني ، قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه ابراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن معاوية بن عمار عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان بالمدينة رجل بطل يضحك الناس منه ، فقال قد أعياني هذا الرجل أن اضحكه يعني علي بن الحسين عليه السلام قال فرمّ علي عليه السلام وخلفه موليان له فجاء الرجل حتى انتزع رداؤه من رقبتة ثم مضى فلم يلتفت إليه علي عليه السلام فاتبعوه وأخذوا الرداء منه فجاءوا به فطرحوه عليه ، فقال لهم من هذا ، فقالوا له هذا رجل بطل يضحك أهل المدينة ، فقال قولوا له إن الله يوماً يخسر فيه المبطلون .

٧ - حدثنا الحسين بن أحمد بن ادريس ، قال حدثنا أبي عن أحمد بن محمد ابن عيسى عن أبيه عن عبدالله بن القاسم عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عن آبائه عليهم السلام ، قال قال أمير المؤمنين عليه السلام إن لأهل الدين علامات يعرفون بها صدق الحديث وأداء الأمانة والوفاء بالعهد وصلة الرحم ورحمة الضعفاء وقلة الموااة للنساء وبذل المعروف وحسن الخلق وسعة الخلق واتباع العلم وما يقرب إلى الله عز وجل طوبى لهم وحسن مآب وطوبى شجرة في الجنة أصلها في دار النبي صلى الله عليه وآله وليس من مؤمن إلا وفي داره غصن منها لا تحظر على قلبه شهوة شيء إلا أتاه به ذلك الغصن ولو ان راكباً مجدأ سار في ظلها مائة عام ما خرج منها ولو طار من أسفلها غراب ما بلغ أعلاها حتى تسقط هراً إلا ففي هذا فارغبوا إن المؤمن نفسه منه في شغل والناس منه في راحة ، وإذا جنّ عليه الليل افترش وجهه وسجد لله عز وجل بمكارم بدنه يناجي الذي خلقه في فكاك رقبتة ألا هكذا فكونوا .

تن‌هاتان را از آن بیرون کنند، آیا ندیدید و نشنیدید مردمان پیش از شما از امت‌های گذشته و روزگاران قبل، چگونه غافل‌گیر گشتند و ندیدید چگونه رسوا شدند و باران خواری بر آن‌ها بارید و شادی‌شان پس از زندگی خوش و خرم، عوض شد و با داس بلا درو شدند و نمونه عبرت گردیدند؟ پس برای خودم و شماییان طلب آموزش می‌کنم.

۶ - معاویه پسر عمار از ابی عبدالله (امام صادق) نقل می‌کند که فرمود: در مدینه دلقک مردی بود که مردم را می‌خندانید. او گفت: مردی را نتوانستم بخندانم و مقصودش علی بن الحسین بود. پس فرمود: علی بن الحسین از راهی می‌گذشت و دو غلام همراهش بودند. چون چشم آن دلقک به او افتاد، ردای او را برگرفت و رفت و حضرت توجهی نشان نداد. سخره مرد را دنبال کرده و ردا را از او پس گرفته و آوردند و به دوش او انداختند. فرمود این کیست؟ گفتند: مردی است دلقک که مردمان را می‌خندانند. فرمود: به او بگوئید برای خداوند روزی است که مردم بیهوده‌کار، در آن زیان‌کار خواهند بود.

۷ - عبدالله پسر قاسم از پدرش از ابی بصیر از ابی عبدالله از پدران نقل کرد که امیرمؤمنان فرمود: اهل دین، نشانه‌هایی دارند که با آنها شناخته می‌شوند، راست‌گفتاری، امانت‌داری، وفاء به عهد، صلۀ رحم، رحم‌آوری بر ناتوانان، کم‌آمیزی با زنان، بذل معروف، خوش‌خُلقی، نیکو برخوردی، پیروی از دانش و هر آن چه که به خدای نزدیک کند. «طوبی» برای آن‌هاست و نیز سرانجام نیک. پس طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه پیامبر است و مؤمنی نیست مگر در خانه او شاخه‌ای از آن وجود دارد و از قلبش خواستن چیزی نمی‌گذرد و خطور نمی‌کند مگر آن که آن شاخه آن را برایش می‌آورد، اگر سواری تندرو، صد سال در سایه آن بدود، از آن بیرون نمی‌رود و اگر کلاغی از پای آن پر زند، تا از کوه پیری سقوط کند، هنوز به بالایش نمی‌رسد. آگاه باشید که در این نعمت رغبت کنید. مؤمن کسی است که به خود مشغول باشد و مردم از او در آسایش باشند و چون شب شود، رو بر خاک گذارد نهد و با اعضای محترم خود، برای آن کسی که او را آفریده است، در برابر خداوند سجده می‌کند، برای آزادی خود، راز و نیاز می‌کند، آگاه باشید که چنین باشد.

٨ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا أبي عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام ، قال إن الله تبارك وتعالى خص رسول الله (رسوله) بكمال الأخلاق فامتحنوا أنفسكم ، فإن كانت فيكم فاحمدوا الله عز وجل وارغبوا إليه في الزيادة منها فذكرها عشرة اليقين والقناعة والصبر والشكر والحلم وحسن الخلق والسخاء والغيرة والشجاعة والمروءة .

٩ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق ، قال أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي ، قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن بن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين بن علي عليهم السلام ، قال لما حضرت الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام الوفاة بكى ، فقيل له يا بن رسول الله أتبكي ومكانك من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذي أنت به ، وقد قال فيك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما قال وقد حججت عشرين حجة ماشياً ، وقد قاسمت ربك ما لك ثلاث مرات حتى النمل والنمل ، فقال عليه السلام إنما أبكى لحصلتين لهول المطلع وفراق الأحبة .

١٠ - حدثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي الكوفي ، قال حدثنا فرات ابن إبراهيم بن فرات الكوفي ، قال حدثنا محمد بن ظهير ، قال حدثنا أبو الحسن محمد بن الحسين بن أخي يونس البغدادي ببغداد ، قال حدثنا محمد بن يعقوب النهشلي ، قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن جبرائيل عن ميكايل عن إسرافيل عن الله جل جلاله إنه قال أنا الله لا إله إلا أنا خلقت الخلق بقدرتي فاخترت منهم من شئت من أنبيائي واخترت من جميعهم محمداً صلى الله عليه وآله وسلم حبيباً وخليلاً وصفيماً فبعثته رسولاً إلى خلقي واصطفيت له علياً فجعلته له أخاً ووصياً

۸- عثمان پسر عیسی از عبدالله پسر مسکان از ابی عبدالله صادق نقل می‌کند که فرمود: خداوند رسول و فرستاده خود را به مکارم اخلاق مخصوص ساخت، پس خود را با او بیازمائید و اگر در شما باشد، خدا را حمد کنید و فزونی آن را بخواهید و آنها را ده خصوصیت بر شمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن الخلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و مروّت.

۹- حسین پسر علی پسر فضال از پدرش از ابی الحسن علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی نقل کرد که گفت: زمانی که گاه وفات حسین بن علی بن ابیطالب فرا رسید، گریست. به او گفتند: ای فرزند فرستاده خدا! آیا گریه می‌کنی، حال آنکه مکانت تو در نزد رسول خدا مشخص است؟ و به تحقیق پیامبر درباره تو گفته، آنچه که گفته است و نیز بیست بار با پای پیاده به حج رفته‌اید و اموال خود را سه بار تا به نعلین، با خدای تقسیم کرده‌اید؟ گفت: برای دو چیز گریه می‌کنم هر اس از ملاقات خداوند و فراق دوستان.

۱۰- محمد پسر ظهیر گوید: حدیث کرد ما را ابوالحسن محمد بن حسین پسر برادرم یونس بغدادی در بغداد و گفت: حدیث کرد ما را محمد پسر یعقوب نهشلی و گفت: حدیث کرد ما را علی بن موسی الرضا از پدرانش از حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب از پیامبر از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خداوند - جل جلاله - که فرمود: منم خداوندی که معبودی جز من نیست، با توان و قدرت خودم مخلوقات را آفریدم و هر کس از پیغمبران را که خواستم، از میان آنها برگزیدم و از میان آنها، محمد را حبیب و خلیل و صفی خود انتخاب کردم و او را به خلق خود مبعوث نمودم و علی را برای او برادر و وصی و وزیر برگزیدم و اداکننده عهد به خلقم ساختم و خلیفه‌ام بر بندگان، تا قرآن را برای آنان بیان کند و در میان آنها، به حکم من مشی کند، او را پرچم هدایت یابی از گمراهی و درب خودم قرار دادم که از او وارد شوند و خانه‌ام که کس از آن وارد شود، از دوزخ من در امان خواهد بود. نیز اوست دژ من که هر کس به او پناه آورد، از بد دنیا و

ووزيراً ومؤدياً عنه من بعده إلى خلقي وخلفي على عبادي لبيّن لهم كتابي ويسير فيهم بحكمي وجعلته العلم الهادي من الضلالة وبابي الذي أوتى منه وبيتي الذي من دخله كان آمناً من ناري وحصني الذي من لجأ إليه حصنه من مكروه الدنيا والآخرة ووجهي الذي من توجه إليه لم أصرف وجهي عنه وحجتي في السموات والأرضين على جميع من فيهن من خلقي لا أقبل عمل عامل منهم إلا بالإقرار بولايتي مع نبوة أحمد رسولي وهو يدي المبسوطة على عبادي وهو النعمة التي أنعمت بها على من أحببته من عبادي فمن أحببته من عبادي وتوليتة عرفته ولايته ومعرفته ومن أبغضته من عبادي أبغضته لانصرافه عن معرفته وولايتة فبعمزتي حلفت ويحلامي أقسمت أنه لا يتولى علياً عبد من عبادي إلا زحزحته عن النار وأدخلته الجنة ولا يبغضه عبد من عبادي ويعمدل عن ولايته إلا أبغضته وأدخلته النار وبئس المصير .

المجلس الأربعون

يوم الثلاثاء لاهدى عشر ليلة خلت من صفر من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبد الله ، قال حدثنا علي بن حماد البغدادي عن بشر بن غياث المريسي ، قال حدثني أبو يوسف يعقوب بن ابراهيم عن أبي حنيفة عن عبد الرحمن السلماني عن حنش بن المعتمر عن علي بن أبي طالب عليه السلام ، قال دعاني رسول الله صلى الله عليه وآله فوجهني إلى اليمن لأصلح بينهم فقلت يا رسول الله انهم قوم كثير ولهم مسن وانا شاب حدث ، فقال يا علي إذا صرت بأعلى عقبة افيتي فناد بأعلى صوتك يا شجر يا مدر يا ثرى محمد رسول الله يقرءكم السلام ، قال فذهبت فلما صرت بأعلى العقبة اشرفت على اهل اليمن فإذا هم بأسرهم مقبلون نحوي مشرعون رماحهم مسوون اسلحتهم متنكبون قسيهم

آخرت محفوظ خواهد ماند. او وجه من است، پس هر کس که به او رو کند، من از او رو بر نمی گردانم. او حجّت من در آسمانها و زمین است بر هر کسی که در آنهاست. از خلقم، کردار هیچ عاملی را جز با اقرار به ولایت او و نبوّت احمد - رسولم - نمی پذیرم و اوست دو دست گشاده من بر بندگانم، اوست نعمتی که به هر کس که دوست می داشتم ارزانی کردم ولیّ و شناسای خودم نمودم و هر کس از بندگانم را دشمن دارم، او از شناسائی و ولایتش روگردان می شود. به عزّت خودم سوگند خورده و به جلالم قسم یاد کرده ام که هیچ کدام از بندگانم علی را دوست نداشته باشند، مگر آن که آنها را از دوزخ برکنار سازم و به بهشت واردش کنم و دشمن کسی او را دشمن نپندارد و از ولایتش رو برنگرداند، جز آن که او را دشمن دارم و در جهنم داخلش کنم، چه بد سرانجامی است، آتش.

مجلس چهارم

سه شنبه شب یازدهم صفر سال ۳۶۸

۱- ابو یوسف یعقوب پسر ابراهیم از ابی حنیفه از عبدالرحمن سلمانی از حنش پسر معتمر از علی پسر ابوطالب نقل می کند که گفت: رسول خدا مرا خواند و به یمن فرستاد، تا میانه یمنی ها اصلاح کنم. گفتم ای رسول خدا! آنها مردمانی بسیارند و پیرمردانی کهن دارند و من جوانی هستم نارس. فرمود: ای علی! زمانی که به گردنه افیق صعود کردی، با صدای بلند فریاد کن: ای درخت! ای کلوخ، ای خاک، محمّد رسول خدا، به شما درود فرستاد.

پس رفتم و زمانی که بر آن گردنه بالا رفتم و به یمن سرازیر شدم و دیدم همه با نیزه هایی افراشته، پیکان زده و کمان بر دوش و تیغ هایی لخت و برهنه به سوی من رو آورده اند! پس با آوازی بلند، پیغام پیغامبر را بر شجر و کلوخ و خاک رساندم. پس درخت و کلوخ و خاکی نماند، مگر هم آواز با من فریاد کشیده و گفتند:

شاهرون سلاحهم فناديت بأعلى صوتي يا شجر ويا مدر يا ثرى محمد رسول الله يقرءكم السلام ، قال فلم تبق شجرة ولا مدرة ولا ثرى إلا ارتج بصوت واحد على محمد رسول الله وعليك السلام فاضطربت قوائم القوم وارتعدت ركبتهم (فرائصهم وركبتهم) ووقع السلاح من ايديهم واقبلوا إليّ مسرعين فأصلحت بينهم وانصرفت .

٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه احمد بن النصر ، قال حدثني ابو جميلة المفضل بن صالح عن سعد بن طريف عن الأصبع بن نباتة عن علي بن الحسين قال إن اليهود أتت امرأة منهم يقال لها عبدة ، فقالوا يا عبدة قد علمت أن محمداً قد هدت ركن بني إسرائيل وهدم اليهودية ، وقد غالى الملائ من بني إسرائيل بهذا السم لهم وهم جاعلون لك جملاً على أن تسميه في هذه الشاة فعمدت عبدة إلى الشاة فشوتها ثم جمعت الرؤساء في بيتها وأتت رسول الله ﷺ ، فقال يا محمد قد علمت ما توجب لي وقد حضرني رؤساء اليهود فزينني بأصحابك ، فقام رسول الله ﷺ ومعه علي بن الحسين وأبو دجانة وأبو أيوب وسهل بن حنيف وجماعة من المهاجرين ، فلما دخلوا وأخرجت الشاة سدت اليهود آفاقها بالصوف وقاموا على أرجلهم وتوكلوا على عصيهم ، فقال لهم رسول الله ﷺ أقعدوا ، فقالوا إنا إذا زارنا نبي لم يقعد منا أحد وكرهنا أن يصل إليه من أنفسنا ما يتأذى به وكذبت اليهود عليهم لعنة الله ، إنما فعلت ذلك مخافة سورة السم ودخانها ، فلما وضعت الشاة بين يديه تكلم كتبها ، فقالت مه يا محمد لا تأكلني فإني مسمومة ، فدعا رسول الله ﷺ عبدة فقال لها ما حملك على ما صنعت ، فقالت قلت إن كان نبياً لم يضره وإن كان كاذباً أو ساحراً أرحمت قومي منه فهبط جبرائيل فقال الله (السلام) يقرئك السلام ويقول قل بسم الله الذي يسميه به كل مؤمن وبه عز كل مؤمن وبنوره الذي أضاءت به السموات والأرض وبقدرته التي خضع لها كل جبار عنيد وانتكس كل شيطان مريد من شمر السم

بر محمد رسول خدا و نیز تو درود باد، پس همه آن مردم پریشان شدند و دل‌ها و زانوهای‌شان لرزید و سلاح از دستانشان افتاد و شتابان، نزد من آمدند، پس میانه آن‌ها اصلاح کرده و بازگشتم.

۲- ابوجمیله مفضل پسر صالح از سعد پسر طریف از اصیغ پسر نباته از علی نقل می‌کند که گفت: یهودیان، نزد زنی یهودی به نام «عبدۀ» آمده و گفتند: تو می‌دانی که محمد کمر بنی اسرائیل را شکسته و آئین یهودیت را ویران کرده است، همه اشراف یهود، این زهر را آماده کرده‌اند و به ترخی گران و مزدی شایان که به تو می‌دهند، می‌خواهند این گوسفند را با آن زهر آلود کرده و به او بخورانی! پس عبدۀ آن گوسفند را بریان کرده و تمام رؤسای بنی اسرائیل را به خانه خود خواند و آنگاه نزد رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! تو می‌دانی که همه بزرگان یهود به منزل من آمده‌اند، پس تو هم با یارانانت به منزل من آ و سرافرازم کن. رسول خدا، همراه علی و ابو دجانہ و ابو ایوب و سهل پسر حنیف و گروهی از مهاجرین، به منزل او آمد و چون وارد شدند، گوسفند بریان را آوردند. یهود بینی‌های خود را با پشم بسته و به پا ایستاده و به عصاهای خود تکیه دادند.

پیامبر از آنها خواست بنشینند، ولی آنها گفتند: هرگاه پیامبری به دیدن ما بیاید، به خودمان اجازه نشستن نمی‌دهیم و بد می‌داریم که نفس ما به او برسد و آزارش دهد! آنها دروغ گفتند، در حالی که بینی خود را از ترس نفوذ زهر بسته بودند. چون گوسفند را مقابل رسول خدا گذاشتند، شانه مسموم آن گوسفند به کلام آمد و گفت: ای محمد! دست بدار و مخور که من مسموم هستم. رسول خدا عبدۀ را خواسته و فرمود: برای چه عاملی این عمل را مرتکب شدی؟ گفت: با خود گفتم، اگر پیغمبر خداست به او زیانی نمی‌رسد و اگر دروغگو و یا جادوگر باشد، قوم خود را از دست او آسوده کرده‌ام. جبرئیل فرود آمده و گفت خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: بگو به نام خداوندی که هر مؤمنی به نام او نامیده شده است و هر مؤمنی به سبب او عزیز است و با نور اوست که آسمان‌ها و زمین، تابناک شده و با توانائی اوست که هر جبار عنید برایش خاضع است و هر شیطان متمردی برایش سر بیزیر، از شر زهر و جادو و هر بدی دیگر، به نام خدای والا و ملک و یکتائی که جز او معبودی نیست و فرو فرستاد از قرآن آن چه برای مؤمنان

والسعر واللمم بسم الله العلي (بسم العلي) الملك الفرد الذي لا إله إلا هو ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين إلا خساراً ، فقال النبي ﷺ ذلك وأمر أصحابه فتكلموا به ، ثم قال كلوا ثم أمرهم أن يحتجموا .

٣ - حدثنا صالح بن عيسى بن أحمد بن محمد المعجلي ، قال حدثنا أبو بكر محمد بن علي بن علي ، قال حدثنا أبو نصر الشعرائي في مسجد حميد ، قال حدثنا سلمة بن الوضاح عن أبيه عن أبي إسرائيل عن أبي اسحاق الهمداني عن عاصم بن ضمرة عن الحارث الأعور ، قال بينا أنا أسير مع أمير المؤمنين علي بن أبي طالب في الحيرة إذا نحن بديراني يضرب الناقوس ، قال فقال علي بن أبي طالب ﷺ يا حارث أتدري ما يقول هذا الناقوس ، قلت الله ورسوله وابن عم رسوله اعلم ، قال إنه يضرب مثل الدنيا وخرابها ، ويقول لا إله إلا الله حقاً صدقاً صدقاً ان الدنيا قد غرتنا وشفلتنا واستهوتنا واستفوتنا يا بن الدنيا مهلاً مهلاً يا بن الدنيا دقاً دقاً يا بن الدنيا جمعاً جمعاً تقف الدنيا قرناً قرناً ما من يوم يمضي عنا إلا أوهن (أوهى) منا ركناً قد ضيعنا داراً تبقى واستوطننا داراً تقف لسنا ندري ما فرطنا فيها إلا لو قد متنا ، قال الحارث يا أمير المؤمنين النصارى يعلمون ذلك ، قال لو علموا ذلك لما اتخذوا المسيح إلهاً من دون الله ، قال فذهبت إلى الديراني ، فقلت له بحق المسيح عليك لما ضربت بالناقوس على الجهة التي تضربها ، قال فأخذ يضرب وأنا أقول حرفاً حرفاً حتى بلغ إلى موضع إلا لو قد متنا ، فقال بحق نبيكم من أخبركم بهذا ، قلت هذا الرجل الذي كان معي أمس ، فقال وهل بينه وبين النبي من قرابة قلت هو ابن عمه ، قال بحق نبيكم أسمع هذا من نبيكم ، قال قلت نعم فاسلم ، ثم قال لي والله إني وجدت في التوراة أنه يكون في آخر الأنبياء نبي وهو يفسر ما يقول الناقوس .

٤ - حدثنا صالح بن عيسى المعجلي ، قال حدثنا محمد بن علي بن علي ، قال حدثنا محمد بن منددة الأصبهاني ، قال حدثنا محمد بن حميد ، قال حدثنا جرير عن الأعمش عن أبي سفيان عن أنس ، قال كنت عند رسول الله ﷺ ورجلان من

شفاء و رحمت است و ستمکاران را جز زیان چیزی نمی‌افزاید.
پیامبر این مطالب را گفت و به یاران خود نیز القاء کرد و آنها نیز گفتند و آنگاه فرمود:
همه بخورید و سپس دستور داد حجامت کردند.

۳ - سلمة پسر وضاح از پدرش از ابی اسرائیل از ابی اسحاق همدانی از عاصم پسر
ضمهره از حارث اعور نقل می‌کند که گفت: در آن بین که با امیرالمؤمنین در حیره راه
می‌رفتیم، ناگاه به یک دیرانی برخورد کردیم که ناقوس می‌زد. علی فرمود: ای حارث! آیا
می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟ گفتیم: خدا و رسول و پسر عمّش دانترند، فرمود: همانا
آن، مثل دنیا و ویرانی آن را می‌نوازد و می‌گوید: لا اله الا الله حقاً صدقاً صدقاً، به
راستی که دنیا فریب‌مان داد، و سرگرممان کرد، دل‌های مان را ربود و گمراه‌مان کرد. ای
پسر دنیا! آرام آرام، ای پسر دنیا! بکوب بکوب ای پسر دنیا! جمع کن جمع کن، دنیا قرن
به قرن فانی می‌شود و روزی از عمر ما نمی‌گذرد، جز آن که رکنی از ما سست می‌گردد،
به درستی که خانه پایدار را ضایع کردیم و در خانه فانی وطن گرفتیم و نخواهیم دانست
چه تقصیر کرده‌ایم، جز زمانی که بمیریم. حارث گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا خود نصاری
این موضوع را می‌دانند؟ فرمود: اگر می‌دانستند، هرگز در برابر خداوند مسیح را پرستش
نمی‌کردند. گوید: پس من نزد دیرانی رفته و گفتم تو را به حق مسیح، همچنان که
می‌نواختی، ناقوس را باز هم به صدا در بیاور! او نواخت و من کلمه به کلمه آن را به او
گفتم، تا رسیدیم به جمله آخر. گفت: تو به حق پیغمبرتان قسم می‌دهم که بگوئی چه
کسی شما را به این مسائل خیر داده است؟ گفتم: مردی که دیروز همراه من بود. گفت: آیا
میان او و پیغمبرتان خویشی وجود دارد؟ گفتم: آری، او پسر عموی اوست. گفت: تو را
سوگند می‌دهم به حق پیغمبرتان که بگوئی آیا آن را از پیغمبرتان شنیده است؟ گفتم:
آری، پس مسلمان شده و گفت: به خدا قسم، من در تورات خواندم که در پایان پیامبران،
پیامبری خواهد آمد که آن چه را که ناقوس بگوید، تفسیر خواهد کرد.

۴ - محمد پسر منده اصفهانی گوید: حدیث کرد ما را محمد پسر حمید که گفت:
حدیث کرد ما را جریر از اعمش از ابی سفیان از انس که گفت: من در نزد رسول خدا
بودم، همراه دو مرد دیگر از اصحابش، در شبی بس تاریک. پس فرمود: به در خانه علی

أصحابه في ليلة ظلماء مكفهرة، إذ قال لنا رسول الله ﷺ أنتوا باب علي فأتينا باب علي ﷺ فنقر أحدنا الباب نقرأ خفياً إذ خرج علينا علي بن أبي طالب ﷺ متزراً بازار من صوف مرتدياً بثله في كفه سيف رسول الله ، فقال لنا أحدث حدث ، فقلنا خير أمرنا رسول الله أنت تأتي بابك وهو بالأثر ، إذ أقبل رسول الله ﷺ فقال يا علي ، قال ليبيك ، قال أخبر أصحابي بما أصابك البارحة قال علي يا رسول الله إني لاستحيي ، فقال رسول الله ﷺ إن الله لا يستحيي من الحق ، قال علي ﷺ يا رسول الله أصابني جنابة البارحة من فاطمة بنت رسول الله فطلبت في البيت ماء فلم أجده الماء فبعثت الحسن كذا والحسين كذا فابطننا علي فاستلقيت على قفائي ، فإذا أنا بهاتف من سواد البيت ، قم يا علي وخذ السطل واغتسل ، فإذا أنا بسطل من ماء مملوء عليه منديل من سندس فأخذت السطل واغتسلت ومسحت بدني بالمنديل ورددت المنديل على رأس السطل فقام السطل في الهواء فسقط من السطل جرعة فأصابت هامتي فوجدت بردها على فوادي ، فقال النبي ﷺ يخ يخ يا بن أبي طالب أصبحت وخادمك جبرائيل ، أما الماء فمن نهر الكوثر ، وأما السطل والمنديل فمن الجنة ، كذا أخبرني جبرائيل ، كذا أخبرني جبرائيل ، كذا أخبرني جبرائيل .

• - حدثنا محمد بن أحمد بن علي بن أسد الأسدي ، قال حدثنا يعقوب بن يوسف بن حازم ، قال حدثنا عمر بن اسماعيل بن مجالد ، قال حدثنا حفص بن غياث عن برد بن سنان عن مكحول عن وائلة بن الأسقع ، قال قال رسول الله ﷺ لا تظهر الشهادة بأخيك فيرحمه الله ويبتليك .

٦ - حدثنا محمد بن أحمد الأسدي ، قال حدثنا عبد الله بن محمد بن المرزبان ، قال حدثنا علي بن الجعد ، قال حدثنا شعبة عن أبي عمران الجدي عن عبد الله بن الصامت ، قال قال أبو ذر ، قلت يا رسول الله الرجل يعمل لنفسه ويحبه الناس قال تلك عاجل بشر المؤمنين .

٧ - حدثنا محمد بن أحمد الأسدي ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن الحسن

بروید! ما به در خانه علی آمده و به آرامی در زدیم. علی با جامه‌ای (روپوشی) از پشم صوف و ردائی مانند آن، در حالی که شمشیر پیامبر را در دست داشت، بیرون آمد، و گفت: اتفاقی تازه آیا روی داده است؟ گفتم: خیر است، رسول خدا دستور داد و ما آمدیم و خود او، راه را دنبال کرد و رسول خدا رسید و فرمود: ای علی! گفت: لیکن! فرمود: آن چه دیشب برای تو پیش آمد، آن را به اصحاب خبر ده! عرض کرد: ای رسول خدا! همی شرم می‌دارم. فرمود: از حق نباید شرم داشت. علی گفت: ای رسول خدا! دیشب جُئِب شده و از فاطمه آب خواستم، تا در خانه غسل کنم. پس آب نبود، حسن را از طرفی فرستادم و حسین را از طرفی و آنها دیر کردند. من به پشت خوابیده بودم که هاتفی از تاریکی خانه ندا در داد: ای علی، برخیز و این سطل آب را بگیر و غسل کن، پس دیدم سطلی است پُر از آب است و حوله‌ای از سُندس روی آن قرار دارد. سطل را برداشته و غسل کردم و با حوله خود را خشک کرده و آن را روی سطل انداختم. پس سطل به هوا برخاست و جره‌ای از آن چکید و بر فرق سر من رسید و دلم از آن خنک شد.

پیامبر فرمود: به به، ای پسر ایطالب! تو در حالی صبح کردی که خادم تو جبرئیل بود و آن آب، آبی از حوض کوثر بود و سطل از بهشت بود و آنگاه سه بار فرمود: جبرئیل چنین خبرم داد.

۵ - عمر پسر اسماعیل پسر مجالد گوید: حدیث کرد ما را حفص پسر غیاث از برد پسر سنان، از مکحول از وائله پسر اسقع که گفت: رسول خدا فرمود: برادرت را آشکارا شماتت مکن، مباد که خدا به او رحم کند و تو را مبتلاگرداند.

۶ - علی پسر جعد گوید: حدیث کرد ما را شعبه از ابی عمران جدی از عبدالله پسر صامت که ابوذر گفت: به پیامبر گفتم: یا رسول الله! مردی است که برای خود کار می‌کند و مردم او را دوست دارند. فرمود: این است مؤدّه نزدیک مؤمنان.

۷ - سلیمان پسر عمرو، از عبدالله پسر حسن پسر حسن علی از مادرش فاطمه

العامري ، قال حدثنا إبراهيم بن عيسى بن عبيد السدوسي ، قال حدثنا سليمان ابن عمرو عن عبدالله بن حسن بن حسن بن علي عن أمه فاطمة بنت الحسين عن أبيها عليه السلام ، قال قال رسول الله ﷺ إن صلاح أول هذه الامة بالزهد واليقين وهلاك آخرها بالشح والأمل .

٨ - حدثنا محمد بن علي بن فضل الكوفي ، قال حدثنا محمد بن جعفر المعروف بابن التبان ، قال حدثنا إبراهيم بن خالد المقرئ الكسائي ، قال حدثنا عبدالله بن داهر الرازي عن أبيه عن سعد بن طريف عن الأصمغ بن نباتة ، قال بينا نحن ذات يوم حول أمير المؤمنين عليه السلام في المسجد الكوفة إذ قال يا أهل الكوفة لقد حباكم الله عزوجل بما لم يحب به أحداً ففضل مصلاكم وهو بيت آدم وبيت نوح وبيت أدريس ومصلى إبراهيم الخليل ومصلى أخي الحضرمي (ع) ومصلاي وإن مسجداً هذا أحد الأربعة المساجد التي اختارها الله عزوجل لأهلها وكانني به يوم القيامة في ثوبين أبيضين شبيه بالمحرم يشفع لأهله ولئن صلى فيه فلا ترد شفاعته ولا تذهب الأيام حتى ينصب فيه الحجر الأسود وليأتين عليه زمان يكون مصلى المهدي من ولدي ومصلى كل مؤمن ولا يبقى على الأرض مؤمن إلا كان به أو حن قلبه إليه فلا تهجروه وتقربوا إلى الله عزوجل بالصلاة فيه وارغبوا إليه في قضاء حوائجكم فلو يعلم الناس ما فيه من البركة لأتوه من أقطار الأرض ولو حبواً على الثلج .

٩ - حدثنا محمد بن عمر بن محمد بن سلمة بن البراء الحافظ البغدادي ، قال حدثنا أحمد بن عبدالله الثقفي أبو المباس ، قال حدثنا عيسى بن محمد الكاتب قال حدثني المدائني عن غياث بن إبراهيم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عليه السلام ، قال قال علي بن أبي طالب عليه السلام عقول النساء في جهالن وجمال الرجال في عقولهم .

١٠ - حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري ، قال حدثنا محمد بن أحمد القشيري (القشيري) ، قال حدثنا أبو الحريش أحمد بن عيسى الكوفي ، قال

دختر حسین از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: صلاح اول این اُمت، همانا با زهد و یقین خواهد بود و هلاک آخرشان با بخل و آرزو.

۸- عبدالله پسر داهر رازی از پدرش از سعد پسر طریف از اصیغ پسر نباته نقل کرد که گفت: در میان روزی، در مسجد کوفه که پیرامون امیرالمؤمنین بودیم، فرمود: ای اهل کوفه! خداوند بخششی به شما کرده است که به هیچ کس آن نداده است، به راستی که نمازگاه شما را فضیلتی بزرگ داده است و خانه آدم، خانه نوح، خانه ادریس و نمازخانه ابراهیم خلیل و برادرش خضر و نمازخانه من در میان شما واقع است. این مسجد شما، یکی از چهار مسجدی است که خدای آن را برای اهل خود برگزیده است. گویا می‌بینم که در روز قیامت، دو جامه بر تن دارد شبیه محرم و برای اهل خود و هر کسی که در آن نماز خوانده، شفاعت می‌کند و شفاعتش رد نمی‌شود. روزگاری نخواهد گذشت که حجرالاسود را در آن نصب خواهند کرد و زمانی بر آن خواهد آمد که مهدی از فرزندان من، در آن نماز خواهد خواند و آن نمازخانه هر مؤمن است. مؤمنی در روی زمین نباشد، جز اینکه از در آن آید، یا دلش در هوای آن باشد. پس ترکش نکنید و با نماز خواندن در آن، به خداوند تقرب جوئید و نسبت به قضای حوائج تان در آن رغبت کنید. اگر مردم می‌دانستند چه برکتی در آن وجود دارد، از اقطار زمین به سوی آن می‌شتافتند، هر چند که مجبور بودند روی برف راه ببمایند.

۹- احمد پسر عبدالله ثقفی ابوالعباس گوید: حدیث کرد ما را عیسی پسر محمد کاتب و گفت: حدیث کرد ما را مدائنی از غیاث پسر ابراهیم از صادق جعفر بن محمد از پدرش از جدش که گفت: علی بن ابیطالب فرمود: عقل زنان، در زیبایی و جمال آنهاست و جمال مردها عقلهایشان.

۱۰- ابو حریش احمد پسر عیسی کوفی گوید: حدیث کرد ما را موسی پسر اسماعیل پسر موسی پسر جعفر و گفت: حدیث کرد مرا پدرم از جدش جعفر بن محمد از پدرش

حدثنا موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر ، قال حدثني أبي عن أبيه عن جده جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي بن الحسين في قول الله عز وجل ولا تنس نصيبك من الدنيا ، قال لا تنس صحتك وقوتك وفراغك وشبابك ونشاطك أن تطلب بها الآخرة .

١١ - حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد ، قال حدثنا محمد بن منصور بن أبي الجهم وأبو يزيد القرشي ، قالاً حدثنا نصر بن علي الجهضمي (الجهني) ، قال حدثنا علي بن جعفر بن محمد ، قال حدثني أخي موسى بن جعفر عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليه السلام ، قال أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد الحسن والحسين (ع) فقال من أحب هذين وأبهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة .

١٢ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق الطالقاني والحسن بن عبدالله بن سعيد المسكري جميعاً ، قالاً حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي ، قال حدثنا محمد بن زكريا الجوهري ، قال حدثني علي بن الحكم (حكيم) عن الربيع بن عبدالله عن عبدالله بن الحسن عن زيد بن علي عن أبيه عليه السلام ، قال يقول الله عز وجل إذا عصاني من خلقي من يعرفني سلطت عليه من لا يعرفني .

١٣ - حدثنا أحمد بن يحيى المكنب ، قال حدثنا أحمد بن محمد الوراق ، قال حدثني بشر بن سعيد بن قلبويه المعدل بالرافقة ، قال حدثنا عبد الجبار بن كثير التميمي الباني ، قال سمعت محمد بن حرب الهلالي أمير المدينة يقول سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول العافية نعمة خفية إذا وجدت نسيت وإذا فقدت ذكرت ، قال وسمعت الصادق عليه السلام يقول العافية نعمة يمجز الشكر عنها .

١٤ - حدثنا أحمد بن يحيى المكنب ، قال حدثنا أبو طيب أحمد بن محمد الوراق ، قال حدثنا محمد بن الحسن بن دريد الأزدي المعاني ، قال حدثنا العباس ابن الفرج الرياشي ، قال حدثني أبو زيد النعوي الأنصاري ، قال سألت الخليل ابن أحمد العروضي ، فقلت لم هجر الناس علياً عليه السلام وقرباه من رسول الله صلى الله عليه وآله قرباه وموضعه من المسلمين موضعه وعناؤه في الإسلام عناؤه ، فقال بهر والله نوره

از جدش از پدرش از علی که در تفسیر گفتار خداوند - عزوجل - بهره خود از دنیا را فراموش مکن، فرمود: فراموش مکن، تندرستی، توانائی، فراغت، جوانی و نشاط خود را تا که به سبب آنها طلب آخرت نمائی.

۱۱ - نصر پسر هلی جهضمی گوید: حدیث کرد ما را علی پسر جعفر پسر محمد که گفت: حدیث مرا برادرم موسی بن جعفر از پدرش از جدش از علی بن ابیطالب که فرمود: رسول خدا (ص) دست حسن و حسین را گرفته و فرمود: هر کس که این دو، و پدر و مادر آنها را دوست بدارد، در روز قیامت با من همراه و هم درجه خواهد بود.

۱۲ - محمد پسر زکریا جوهری گوید: حدیث کرد ما را علی پسر حکم (حکیم) از ربیع پسر عبدالله پسر عبدالله پسر حسن از زید پسر علی از پدرش که گفت: خداوند - عزوجل - می فرماید: هر کس از خلقم که مرا بشناسد و نافرمانی ام نکند، کسی را بر او مسلط می کنم که مرا نشناسد.

۱۳ - حدیث کرد ما را عبدالجبار پسر کثیر تمیمی یمانی که گفت: از محمد پسر حرب هلالی - امیر مدینه - شنیدم که گفت از صادق جعفر بن محمد شنیدم که می فرمود: عافیت نعمتی است پنهان، که هرگاه یافت شود، فراموش شود و چون نایاب گردد، به یادها آید. نیز گوید شنیدم که می فرمود: عافیت نعمتی است که نمی توان از عهده شکر آن برآمد.

۱۴ - عباس پسر فرج ریاشی گوید: حدیث کرد مرا ابو زید نحوی انصاری که گفت: از خلیل پسر احمد عروضی پرسیدم: چرا مردم علی را با آن قرابت خاصه ای که به رسول خدا داشت و نیز مقامی که در میان مسلمانان داشت و رنجی که در اسلام کشیده بود، ترک کردند؟ گفت: سوگند به خدا، نور او بر نور همه چیره بود و در هر منقبتی، بر آنها

أنوارهم وغلبهم على صفو كل منهل والناس إلى أشكالهم أميل ، أما سمعت الأول
حيث يقول :

وكل شكل لشكله ألف أما ترى الفيل يألف الفيل
قال وأنشدنا الرياشي في معناه عن العباس بن الأحنف :
وقائل كيف تهاجرتما فقلت قولاً فيه انصاف
لم يك من شكلي فهاجرته والناس أشكال وآلاف
وحسبنا الله ونعم الوكيل .

المجلس الحادي والأربعون

يوم الجمعة لاربع عشر خلون من صفر من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه
القمي ، قال حدثنا صالح بن عيسى المعجلي ، قال حدثنا محمد بن علي بن علي ،
قال حدثنا محمد بن الصلت ، قال حدثنا محمد بن بكير ، قال حدثنا عباد بن عباد
الملهي ، قال حدثنا سعد (سعيد) بن عبدالله عن هلال بن عبدالرحمن عن علي بن
زيد بن جدهان عن سعيد بن المسيب عن عبدالرحمن بن سمرة ، قال كنا عند
رسول الله يوماً ، فقال إني رأيت البارحة عجائب ، قال فقلنا يا رسول الله ﷺ
وما رأيت حدثنا به فذاك أنفسنا واهلونا وأولادنا ، فقال رأيت رجلاً من أمتي
وقد أتاه ملك الموت ليقبض روحه فجاءه به بالديه فمنعه منه ورأيت رجلاً من
أمتي قد بسط عليه عذاب القبر فجاءه وضوئه فمنعه منه ورأيت رجلاً من أمتي
قد احتوشته الشياطين فجاءه ذكر الله عز وجل فنجاه من بينهم ورأيت رجلاً
من أمتي يلهث عطشاً كلما ورد حوضاً منع منه فجاءه صيام شهر رمضان فسقاه
وأرواه ورأيت رجلاً من أمتي قد احتوشته ملائكة العذاب فجاءته صلواته فمنعته

سبقت داشت، ولی مردمان به هم شکل خود، بیشتر تمایل دارند. مگر نشنیده‌ای که شاعر نخست گفته است:

هر شکل داری، به شکل خود الفت می‌گیرد، مگر ندیده‌ای که فیل با فیل مألوف می‌شود؟

گوید: ریاشی در همین معنا از عباس پسر احنف این شعر را انشاد کرد:
و گوینده‌ای پرسید: شما دوتا، چگونه از هم مهاجرت نمودید؟ (جدا گشتید؟) پس در کلامی که انصاف در آن بود، گفتم: چون چیزی از شکلم در او نبود، پس از او بریدم، و به راستی مردمان دارای شکل‌ها و الفت‌هایی هستند. و خداوند ما را کافی است و خوب مولائی است.

مجلس چهل و یکم روز چهاردهم صفر سال ۷۳۶

۱ - سعید پسر عبدالله از هلال پسر عبدالرحمن از علی پسر زید پسر جدعان از سعید پسر مسیب از عبدالرحمن پسر سمره نقل می‌کند که گفت: روزی نزد رسول خدا بودیم که فرمود: من دیشب، عجایب دیدم. عرض کردم: ای رسول خدا چه دیدید، برای ما نقل کن، ای که جان ما و اهل و اولاد ما به قربان تو باد! فرمود: مردی از امتم را دیدم که ملک الموت آمده بود جانش را بگیرد، پس احسان به پدر و مادر آمد و او را از قبض باز داشت. مردی دیگر از امتم را دیدم که شیاطین پیرامون او را گرفته بودند، پس ذکر خداوند - عزوجل - آمد و او را از میان آنها نجات داد.

مردی دیگر از امتم را دیدم که فرشته‌های عذاب گردش کرده بودند، پس نمازش آمد و جلو آنها را گرفت. مردی دیگر از امتم را دیدم که از تشنگی له له می‌زد و به هر حوض که می‌رسید، از آب منع می‌شد، روزه رمضان آمد و او را سیراب کرد.

مردی دیگر از امتم را دیدم که به هر حلقه‌ای از حلقه پیامبران نزدیک می‌شد، او را می‌رانند، ولی غسل جنابتش آمد و دست او را گرفت و کنار من نشانید. مردی دیگر از امتم را دیدم که از شش جهت در تاریکی فرورفته بود، حج و عمره‌اش آمده و او را از

منهم ورأيت رجلاً من أمتي والنيبون حلقاً حلقاً كلما أتى حلقة طرد فجاءه اغتساله من الجنابة فأخذ بيده فأجلسه إلى جنبي ورأيت رجلاً من أمتي بين يديه ظلمة ومن خلفه ظلمة وعن يمينه ظلمة وعن شماله ظلمة ومن تحته ظلمة مستنقعا في الظلمة فجاءه حبه وعمرته فاخرجاه من الظلمة وادخله النور ورأيت رجلاً من أمتي يكلم المؤمنين فلا يكلهونه فجاءه صلته للرحم ، فقال يا معشر المؤمنين كلوه فإنه كان واصلاً لرحمه فكله المؤمنون وصافحوه وكان معهم ورأيت رجلاً من أمتي يتقي وهج النيران وشررها بيده ووجهه فجاءته صدقته فكانت ظلاً على رأسه وستراً على وجهه ، ورأيت رجلاً من أمتي قد أخذته الزبانية من كل مكان فجاءه أمره بالمعروف ونهيه عن المنكر فخلصاه من بينهم وجعلاه مع ملائكة الرحمة ، ورأيت رجلاً من أمتي جاثياً على ركبتيه بينه وبين رحمة الله حجاب فجاءه حسن خلقه فأخذه بيده وادخله في رحمة الله ، ورأيت رجلاً من أمتي قد هوت صحيفته قبل شماله فجاءه خوفه من الله عز وجل فأخذ صحيفته فجعلها في يمينه ، ورأيت رجلاً من أمتي قد خفت موازينه فجاءه افراطه في صلاته فنقلت موازينه (فجاءه افراطه فنقلوا موازينه) ، ورأيت رجلاً من أمتي قائماً على شفير جهنم فجاءه رجاؤه من الله عز وجل فاستنقذه من ذلك ، ورأيت رجلاً من أمتي قد هوى في النار فجاءته دموعه التي بكى من خشية الله فاستخرجته من ذلك ، ورأيت رجلاً من أمتي على الصراط يرتعد كما يرتعد السعفة في يوم ربيع عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسكن رعدته ومضى على الصراط ، ورأيت رجلاً من أمتي على الصراط يزحف أحياناً ويمبو أحياناً ويتعلق أحياناً فجاءته صلاته عليّ فاقامته على قدميه ومضى على الصراط ، ورأيت رجلاً من أمتي انتهى إلى أبواب الجنة كلما انتهى إلى باب أغلق دونه فجاءته شهادة أن لا إله إلا الله صادقاً بها ففتحت له الأبواب ودخل الجنة .

٤ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان ، قال حدثنا الحسن بن علي السكري ، قال حدثنا محمد بن زكريا البصري ، قال حدثنا محمد بن عمارة عن أبيه ، قال

تاریکی در آورده و به روشنی رساندند. مردی دیگر از امتم را دیدم که با مؤمنان سخن می‌گفت ولی آنها با او سخن نمی‌گفتند. پس صلۀ رحمش آمد و گفت: ای گروه مؤمنان! با او سخن بگوئید که او صلۀ رحم می‌کرد و آن‌گاه مؤمنان با او سخن گفته و دست دادند و او نیز با آنها همراه شد. مردی دیگر از امتم را دیدم که دست و روی خود را بر شرارۀ آتش سپر کرده بود، پس صدقه‌اش آمد و سپر سر و روی او گردید.

مردی دیگر از امتم را دیدم که مأموران دوزخ او را از هر طرف در بر گرفته بودند، پس امر به معروف و نهی از منکرش آمده و او را از دست آنها رها کرده و به ملائکه رحمت سپردند. مردی دیگر از امتم را دیدم که به زانو درآمده بود و میان او و رحمت خداوندی، پرده‌ای قرار داشت، پس حسن اخلاقیش آمد و او را به رحمت خداوندی وارد کرد.

مردی از امتم را دیدم که نامۀ عملش از سمت چپ‌اش روان بود، ترسش از خداوند آمد و نامۀ عملش را گرفته و به دست راستش سپرد، مردی از امتم را دیدم که میزانش سبک بود، پس بسیاری از نمازهایی که خوانده بود، میزانش را برایش سنگین کردند. مردی دیگر از امتم را دیدم که بر پرتگاه دوزخ واقع شده بود، امیدش به خدا آمد و او را نجات داد.

مردی از امتم را دیدم که در شیب آتش سرازیر بود، اشک‌هایی که از ترس خدا ریخته بود، آمده و او را در آوردند. مردی دیگر از امتم را دیدم که مانند یک شاخه خرما، در برابر بادی سخت، در صراط می‌لرزید، خوش گمانی‌اش بر خدا آرامش کرد و از صراط عبور کرد و گذشت.

مردی دیگر از امتم را دیدم که روی صراط، گاهی سینه‌کش بود و گاه روی دست راه می‌رفت و گاهی آویزان می‌شد، صلواتی که برای من فرستاده بود، او را بر پا داشت و از صراط گذشت.

مردی دیگر از امت خودم را دیدم که به طرف درهای بهشتی می‌رفت و به هر دری که می‌رسید به رویش بسته می‌شد، پس شهادتش از روی راستی بر یگانگی خداوند آمد و درهای بهشت را به رویش گشود.

۲ - محمد پسر زکریا بصری گوید حدیث کرد ما را محمد پسر عماره از پدرش که گفت: به صادق گفتم: مرا از نحوه وفات موسی پسر عمران آگاه گردان. فرمود: زمانی که

قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام أخبرني بوفاة موسى بن عمران عليه السلام فقال له انه لما أتاه أجله واستوفى مدته وانقطع أكله أتاه ملك الموت ، فقال له السلام عليك يا كليم الله ، فقال موسى وعليك السلام من أنت ، فقال أنا ملك الموت ، قال ما الذي جاء بك ، قال جئت لأقبض روحك ، فقال له موسى من أين تقبض روحي ، قال من فمك ، قال له موسى كيف وقد كلمت به ربي جل جلاله ، قال فمن يديك ، قال كيف وقد حملت بها التوراة ، قال فمن رجلك ، قال كيف وقد وطئت بها طور سيناء ، قال فمن عينيك ، قال كيف ولم تزل إلى ربي بالرجاء ممدودة ، قال فمن أذنيك ، قال كيف وقد سمعت بها كلام ربي جل وعز قال فأوحى الله تبارك وتعالى إلى ملك الموت لا تقبض روحه حتى يكون هو الذي يريد ذلك وخرج ملك الموت ، فمكث موسى ما شاء الله أن يمكث بعد ذلك ودعا يوشع بن نون فأوصى إليه وأمره بكتان أمره وبأن يوصي بعده إلى من يقوم بالأمر ، وغاب موسى عن قومه فمر في غيبته برجل وهو يحفر قبراً فقال له ألا أعينك على حفر هذا القبر ، فقال له الرجل بلى فأعانه حتى حفر القبر وسوى اللحد ثم اضطجع فيه موسى بن عمران عليه السلام لينظر كيف هو فكشف له عن الغطاء فرأى مكانه من الجنة ، فقال يا رب أقبضني إليك فقبض ملك الموت روحه مكانه ودفنه في القبر وسوى عليه التراب ، وكان الذي يحفر القبر ملكاً في صورة آدمي ، وكان ذلك في التيه ، فصاح صائح من السماء مات موسى كليم الله فأبي نفس لا تموت ، فحدثني أبي عن جدي عن أبيه عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله سئل عن قبر موسى بن عمران فقال هو عند الطريق الأعظم عند الكتيب الأحمر .

٣ - حدثنا محمد بن أحمد بن علي بن الأسد الأسدي بالري في رجب سنة سبع وأربعين وثلاثمائة ، قال حدثني محمد بن أبي أيوب ، قال حدثنا جعفر بن سنيذ بن داود ، قال حدثني أبي ، قال حدثنا يوسف بن محمد بن المنكدر عن أبيه عن جابر ابن عبدالله ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قالت أم سليمان بن داود لسليان يا بني

گاه مرگش رسید و عمرش تمام شد و خوراکش بریده شد، ملک الموت نزدش آمد و گفت: درود بر تو باد ای حکیم خدا! موسی گفت: درود بر تو، کیستی؟ گفت: ملک الموت.

گفت: برای چه آمده‌ای؟ گفت: تا جانم را بگیرم. موسی گفت: جانم را از کجا می‌خواهی برگیری؟ گفت: از دهانت. پرسید: چگونه؟ حال آن که من، با آن با خداوند - عزوجل - سخن گفته‌ام. گفت: پس از دو دستانت. گفت: چگونه؟، حال آن که با آن‌ها تورات را حمل کرده‌ام. گفت: پس از دو پایت. گفت: چگونه، حال آن که با آن‌ها به طور سینا گام نهادم. گفت: پس از دو چشمانت.

گفت: چگونه، حال آنکه آن‌ها را با امید به پروردگارم گشودم. گفت: از دو گوشت، گفت: چگونه از آن، حال آنکه با آن‌ها، کلام خدا را شنیده‌ام. پس خداوند به ملک الموت وحی کرد: جان او را نگیر، تا زمانی که خود بخواید. ملک الموت برگشت و موسی، تا زمانی که خداوند اراده کرد و خواست، در دنیا ماند و یوشع پسر نون را طلبد و به او وصیت نمود و سفارش کرد کار خود را مکتوم دارد و برای پس از خود وصی بگمارد، آنگاه از قومش کناره‌گیری کرد و نهان شد. پس در زمان غیبتش، به مردی برخورد که قبری می‌کند. گفت آیا می‌خواهی به تو کمک کنم؟ مرد گفت: آری، پس او را کمک کرد، تا قبر ساخته شد و لحد آن نیز گذاشته شد و موسی پسر عمران خوابید، تا آن را امتحان کند. پس پرده از مقابل چشمانش برداشته شد و جای خود در بهشت را دید و عرض کرد: خدایا! مرا به سوی خود قبض روح کن و ملک الموت، همانجا جانم را گرفت و در همان گور به خاکش سپرد.

آن کس که قبر را می‌کند، فرشته‌ای بود که به صورت یک آدم در آمده بود و آن بیابان، تیه بود یک هاتفی از آسمان ندا در داد: موسی کلیم خداوند مُرد و چه کسی است که نمیرد؟ پدرم از جدم از پدرش، برایم نقل کرد که گفت: از رسول خدا محل قبر موسی را پرسیدند و این که کجا است؟ فرمود: کنار شاهراهی، در نزدیکی یک تل ریگ سرخ رنگ.

۳ - جعفر پسر سنید پسر داود گوید: حدیث کرد مرا پدرم و گفت: حدیث کرد ما را یوسف پسر محمد پسر منکدر از پدرش از جابر پسر عبدالله که گفت: رسول خدا فرمود: مادر سلیمان پسر داود به او گفت: ای فرزند! مبادا در شب زیاد بخوابی که زیاده خوابی

إياك وكثرة النوم بالليل ، فإن كثرة النوم بالليل تدع الرجل فقيراً يوم القيامة .

٤ - حدثنا محمد بن أحمد الأسدي ، قال حدثنا عبدالله بن زيدان وعلي بن العباس البجليان ، قالا حدثنا أبو كريب ، قال حدثنا معاوية بن هشام ، قال حدثنا شيبان عن عكرمة عن ابن عباس ، قال قال رجل يا رسول الله ﷺ أمرع إليك الشيب ، قال شيبتني هود والواقعة والمرسلات عرفاً وعم يتسائلون .

٥ - حدثنا محمد بن أحمد الأسدي ، قال حدثنا محمد بن جرير والحسن بن عروة وعبدالله بن محمد الرهبي ، قالوا حدثنا محمد بن حميد ، قال حدثنا زافر بن سليمان ، قال حدثنا محمد بن عيينة عن أبي حازم عن سهل بن سعد قال جاء جبرائيل إلى النبي ﷺ فقال يا محمد ﷺ عش ما شئت فإنك ميت ، واحبب من شئت فإنك مفارقه ، واعمل ما شئت فإنك مجزى به ، واعلم أن شرف الرجل قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس .

٦ - حدثنا محمد بن أحمد البردعي ، قال حدثنا عمر بن أبي عيلان الثقفي وعيسى بن سليمان بن عبد الملك القرشي ، قالا حدثنا أبو إبراهيم الترجاني ، قال حدثنا سعد بن سعيد الجرجاني ، قال حدثني نهد بن سعيد عن الضعك عن ابن عباس ، قال قال رسول الله ﷺ اشرف أمتي حمة القرآن وأصحاب الليل .

٧ - حدثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي الكوفي ، حدثنا جعفر بن محمد ابن جعفر الملوحي الحسيني ، قال حدثنا محمد بن علي بن خلف العطار ، قال حدثنا حسن بن صالح بن أبي الأسود ، قال حدثنا أبو معشر عن محمد بن قيس ، قال كان النبي ﷺ إذا قدم من سفر بدأ بفاطمة (ع) فدخل عليها فأطال عندها المكث فخرج مرة في سفر فصنعت فاطمة (ع) مسكتين من ورق وقلادة وقرطين وستراً لباب البيت لقدم أبيها وزوجها عليها السلام ، فلما قدم رسول الله ﷺ دخل عليها فوقف أصحابه على الباب لا يدرون أيقفون أو ينصرفون لطول مكثه عندها فخرج عليهم رسول الله ﷺ وقد عرف الغضب في وجهه حتى جلس عند المنبر ، فظننت فاطمة (ع) أنه إنما فعل ذلك رسول الله ﷺ لما رأى

در شب، در روز قیامت، مرد را فقیر می‌دارد.

۴- معاویه پسر هشام گوید: حدیث کرد ما را شیبان از عکرمه از ابن عباس که گفت: مردی به پیامبر گفت: چه زود پیر شدی؟ فرمود سوره‌های «هود»، «واقع»، «و المرسلات عرفاً» و «عمّ یتسائلون» پیرم کرد.

۵- محمد پسر حمید گفت: حدیث کرد ما را زافر پسر سلیمان که گفت: حدیث کرد ما را محمد پسر عیینه از ابی حازم از سهل پسر سعد که گفت: جبرئیل نزد پیغامبر آمده و عرض کرد: ای محمد! هر مقداری که می‌خواهی زنده باش، که آخر سر خواهی مرد، هر کس را که می‌خواهی دوست بدار که در نهایت از او جدا خواهی گشت، هر چه خواهی انجام بده که سزای آن را خواهی دید، و بدان که شرافت مرد به عبادت او است در شب و عزّت او به بی‌نیازی او از مردم است.

۶- ابو ابراهیم ترجمانی گوید حدیث کرد ما را سعد پسر سعید جرجانی که گفت حدیث کرد مرا نهشل پسر سعید از ضحاک از ابن عباس که رسول خدا فرمود: اشراف اُمّت من همانا حاملان قرآن و شب خیزندگان می‌باشند.

۷- حدیث کرد ما را حسن پسر صالح از ابی الاسود که گفت: حدیث کرد ما را ابو معشر از محمد پسر قیس که گفت: شیوه پیامبر این بود که وقتی از سفری باز می‌گذشت، نخست بر فاطمه وارد می‌شد و مدّتی نزد او می‌ماند. یکبار به سفری رفت و فاطمه در غیاب او، دو دست بند نقره‌ای و یک گلوبند و دو گوشواره و پرده‌ای بر در ساخت که پذیرای پدر و شوهرش باشد. زمانی که رسول خدا برگشت و داخل خانه فاطمه شد، یارانش در خانه ماندند و ندانستند بمانند یا بروند، چون پیامبر بسیار مکث می‌کرد. پس رسول خدا از خانه فاطمه به تندوی بیرون آمد، در حالی که خشم در روی او عیان بود.

من المسكتين والقلادة والقرطين والستر ، فنزعت قلادتها وقرطبيها ومسكتيها ونزعت الستر فبعثت به إلى رسول الله ﷺ وقالت للرسول قل له ﷺ تقرء عليك ابنتك السلام وتقول اجعل هذا في سبيل الله ، فلما أتاه وخبره قال ﷺ فعلت فداها أبوها ثلاث مرات ليست الدنيا من محمد ولا من آل محمد ولو كانت الدنيا تمعدل عند الله من الخير جناح بعوضة ما سقى منها كافراً شربة ماء ، ثم قام فدخل عليها .

٨ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن يوسف بن عقيل عن اسحاق بن راهويه ، قال لما وافى أبو الحسن الرضا عليه السلام نيسابور وأراد أن يرحل منها إلى المأمون اجتمع إليه أصحاب الحديث ، فقالوا له يا بن رسول الله ترحل عنا ولا تحدثنا بحديث فنستفيدة منك ، وقد كان قعد في العمارة فاطلع رأسه وقال سمعت أبي موسى بن جعفر يقول سمعت أبي جعفر بن محمد يقول سمعت أبي محمد بن علي يقول سمعت أبي الحسين يقول سمعت أبي الحسين بن علي يقول سمعت أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يقول سمعت رسول الله ﷺ يقول سمعت جبرائيل يقول سمعت الله عز وجل يقول لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي ، فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها وأنا من شروطها .

٩ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان ، قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسيني ، قال حدثني محمد بن إبراهيم بن محمد الفزاري ، قال حدثني عبد الله ابن يحيى الأهوازي ، قال حدثني أبو الحسن علي بن عمرو ، قال حدثنا الحسن ابن محمد بن جمهور ، قال حدثني علي بن بلال عن علي بن موسى الرضا عن موسى بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علي عن علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن علي بن أبي طالب (ع) عن النبي ﷺ عن جبرائيل عن ميكائيل عن إسرافيل عن اللوح عن القلم ، قال يقول الله تبارك وتعالى ولاية علي ابن أبي طالب حصني ، فمن دخل حصني أمن ناري .

پس نزدیک منبر نشست و فاطمه حس کرد این حالت پیامبر به خاطر دستبند، گلو بند و گوشواره و پرده است. پس آن‌ها را از خود جدا کرد و پرده را از در کند و نزد رسول خدا فرستاد و به فرستاده گفت: بگو دختری سلام رساند و خواهش داشت این اقلام را در راه خدا مصرف کنید. زمانی که فرستاده فاطمه نزد پیامبر آمد، پس رسول خدا سه بار فرمود: پدرش به فدایش باد! دنیا متعلق محمد و آل او نیست، اگر دنیا پیش خدا به اندازه بال یک پشه ارزش می‌داشت، یک شربت از آب آن را به کافری نمی‌داد، پس آنگاه برخاسته و نزد فاطمه رفت.

۸- یوسف پسر عقیل از اسحاق پسر راهویه نقل می‌کند که گفت: زمانی که ابوالحسن علی بن موسی الرضا به نیشابور آمد و خواست از آن جا به نزد مأمون برود، اصحاب حدیث جمع شده گفتند ای فرزند رسول خدا! آیا از نزد ما می‌روی و حدیثی نمی‌فرمایی که از شما استفاده کرده باشیم؟ پس در آن حال که نشسته بود، سر خود را از هودج بیرون آورد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که گفت از پدرم حسین بن علی شنیدم که گفت از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب شنیدم که گفت از رسول خدا شنیدم که گفت از جبرئیل شنیدم که گفت از خداوند - عزوجل - شنیدم که فرمود: لا اله الا الله» حصار من است، پس هر کس که در حصار من داخل شود، از عذاب من امان یابد. زمانی که راحله به راه افتاد، اضافه کرد: البته با شروط آن و من از شروط آن هستم.

۹- عبدالله، پسر یحیی اهوازی گوید حدیث کرد مرا ابوالحسن علی پسر عمرو که گفت: حدیث کرد مرا حسن پسر محمد پسر جمهور که گفت: حدیث کرد مرا علی پسر بلال از علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از علی بن محمد، از علی بن حسین از حسین بن علی از علی بن ابیطالب از پیامبر از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل، از لوح، از قلم، که خداوند فرمود: ولایت علی بن ابیطالب حصار من است و هر آن که در حصار من داخل آید، از آتش جهنم من در امان خواهد بود.

١٠ - حدثنا محمد بن عمر الحافظ البغدادي ، قال حدثني أبو محمد الحسن ابن عبد الله بن محمد بن علي بن العباس التميمي الرازي ، قال حدثني أبي ، قال حدثني سيدي علي بن موسى الرضا ، قال حدثني أبي موسى بن جعفر ، قال حدثني أبي جعفر بن محمد ، قال حدثني أبي محمد بن علي ، قال حدثني أبي علي بن الحسين ، قال حدثني أبي الحسين بن علي ، قال حدثني أخي الحسن بن علي ، قال حدثني أبي علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خلقت أنا وعلي من نور واحد .

١١ - حدثنا محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي الوراق ، قال حدثنا علي بن محمد بن عنبة مولى الرشيد ، قال حدثنا دارم بن قبيصة بن نهشل بن مجمع الصنعاني ، قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليها السلام ، قال حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال خلق الله عز وجل مائة ألف نبي وأربعة وعشرين ألف نبي أنا أكرمهم على الله ولا فخر وخلق الله عز وجل مائة ألف وصي وأربعة وعشرين ألف وصي فعلي أكرمهم على الله وأفضلهم ، قال الشيخ وحدثني بهذا الحديث محمد بن أحمد البغدادي الوراق ، قال حدثنا علي بن محمد مولى الرشيد ، قال حدثني دارم بن قبيصة ، قال حدثني عبدالله بن محمد بن سليمان ابن عبدالله بن حسن عن أبيه عن جده عن زيد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله .

المجلس الثاني والأربعون

يوم الثلاثاء لاثنتا عشرة ليلة بقيت من صفر من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله ، قال حدثنا أحمد

۱۰ - محمد پسر علی پسر عباس تمیمی رازی گوید: حدیثم کرد پدرم و گفت: حدیث کرد مرا سالارم علی بن موسی الرضا که گفت: پدرم موسی بن جعفر به من حدیث کرد و گفت: پدرم جعفر بن محمد مرا حدیث کرد و گفت: پدرم محمد بن علی حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن حسین حدیثم کرد و گفت: پدرم حسین بن علی گفت: برادرم حسن بن علی به من حدیث کرد و گفت پدرم علی بن ابیطالب حدیث نمود و فرمود: رسول خدا فرمود: من و علی از یک نور خلق شده ایم.

۱۱ - علی پسر محمد پسر عنبسه - بنده رشید - گفت: حدیث کرد ما را دارم پسر قبیصه پسر نهشل پسر مجمع صنعانی و گفت: حدیث کرد ما را علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش علی بن محمد، از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب از پیامبر که فرمود: زمانی که خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر خود را آفرید، من گرامی ترین آنها نزد خداوند بودم و بر خود نمی‌بالم و زمانی که صد و بیست و چهار هزار وصی را آفرید، علی گرامی ترین و برترین آنها در نزد خدا بود.

شیخ گوید: این حدیث را به من محمد پسر احمد بغدادی روایت کرد و گفت: حدیث کرد ما را علی پسر محمد - بنده رشید - و گفت: دارم پسر قصبیه حدیث کرد مرا و گفت: حدیث کرد به من عبدالله پسر محمد پسر سلیمان، پسر عبدالله، پسر حسن از پدرش از جدش از زید پسر علی از پدرش علی بن حسین از پدرش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از پیامبر.

مجلس چهل و دوم

هیجدهم صفر سال ۳۶۸

۱ - احمد پسر حسین پسر سعید، از سهل پسر زیاد واسطی از احمد پسر محمد پسر ربیع از محمد پسر سنان از ابی عزّ نحاس نقل کرد که گفت: از صادق جعفر بن محمد

ابن الحسين بن سعيد عن سهل بن زياد الواسطي عن أحمد بن محمد بن ربيع عن محمد بن سنان عن أبي الأعز النحاس ، قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول قضاء حاجة المؤمن أفضل من ألف حبة متقبلة بمناسكها وعتق ألف رقبة لوجه الله وحملان ألف فرس في سبيل الله بسرجهما ولجمها .

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا أحمد بن إدريس ، قال حدثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن إبراهيم بن اسحاق النهاوندي عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبيه ، قال سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول الشتاء ربيع المؤمن يطول فيه ليله فيستعين به على قيامه ويقصر فيه نهاره فيستعين به على صيامه .

٣ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان ، قال حدثنا الحسن بن علي السكري ، قال أخبرنا محمد بن زكريا ، قال حدثنا أحمد بن عيسى عن عمه محمد بن عبد الله بن حسن عن زيد بن علي عليه السلام قال من أتى قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر .

٤ - حدثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق ، قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، قال حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي ، قال حدثنا الحسين بن المهيم ، قال حدثنا عباد بن يعقوب الأسدي ، قال حدثني عنبة بن يجاد العابد ، قال لما مات اسماعيل بن جعفر بن محمد وقرغنا من جنازته جلس الصادق جعفر بن محمد عليه السلام وجلسنا حوله وهو مطرق ثم رفع رأسه فقال أيها الناس إن هذه الدنيا دار فراق ودار التواء لا دار استواء على أن لفراق المألوف حرق لا تدفع ولوعة لا ترد ، وإنما يتفاضل الناس بحسن العزاء وصحة الفكرة ، فمن لم يشكل أخاه فكله أخوه ، ومن لم يقدم ولدأ كان هو المقدم دون الولد ثم تمثل عليه السلام بقول أبي خراش الهذلي يرثي أخاه :

ولا تحسي إني تناسيت عهدك ولكن صبري يا أميم (يا إمام) جميل
• - حدثنا أبي ، قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير

شنیدم که می‌گفت: بر آورده کردن حاجت یک مؤمن از هزار حج مقبول با همه اعمالش و نیز آزاد کردن هزار بنده در راه خداوند و تقدیم هزار اسب زین‌دار و مهار کرده در راه خدا بهتر و بالاتر است.

۲- محمد پسر احمد پسر یحیی پسر عمران اشعری از ابراهیم پسر اسحاق نهاوندی از محمد پسر سلیمان دیلمی از پدرش نقل کرد که گفت: از صادق جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: بهار مؤمن زمستان است زیرا شب‌های آن بلند است و کمک کننده به عبادت، روزهایش نیز کوتاه است و کمک کننده به روزه گرفتن.

۳- محمد پسر زکریا گوید: حدیث کرد ما را احمد پسر عیسی از عمویش محمد پسر عبدالله پسر حسن از زید پسر علی که گفت: هر کس که همراه با معرفت حق و مقام، به زیارت قبر حسین بشتابد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد.

۴- حسین پسر میثم گوید: حدیث کرد ما را عباد پسر یعقوب اسدی و گفت: حدیث کرد ما را عنبسه پسر بجاد عابد و گفت: زمانی که اسماعیل پسر جعفر بن محمد از دنیا رفت، پس از آنکه از جنازه او فارغ شدیم، صادق بر زمین نشست و ما نیز پیرامون او بر زمین نشستیم. پس در حالی که سرش به زیر انداخته بود، سر برداشت و فرمود: ای مردم! دنیا، خانه جدایی و پیچیدگی و کجی است، نه جایگاه استقامت، با این که جدا شدن از الفت گرفته شده‌ها، امری است جگر سوز و فاقد چاره و کاری است دل‌گداز و بی‌برگشت، اما مردمان در خوب عزا گرفتن و درست اندیشه کردن بر همدیگر برتری‌هایی دارند. هر کس که داغ برادر نبیند، برادرش داغ او را می‌بیند، هر کس که فرزندش پیش از نمیرد، او پیش مرگ وی می‌شود و آنگاه به شعرایی خراش مذلی مثل زد که در نوحه برادرش گفته است:

گمان مدار که من عهد او را فراموش کرده باشم، اما ای امیم (امام)! این هست که صبر زیباست (جمیل است).

۵- محمد، پسر ابی عمیر از ابان احمر از صادق جعفر بن محمد نقل کرد که گفت:

عن ابان الأحمر عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وقد بلى ثوبه فحمل إليه اثني عشر درهماً فقال يا علي خذ هذه الدراهم فاشتر لي ثوباً ألبسه ، قال علي عليه السلام فجئت إلى السوق فاشتريت له قميصاً باثني عشر درهماً وجئت به إلى رسول الله فنظر إليه فقال يا علي غير هذا أحب إليّ أتري صاحبه يقبلنا ، فقلت لا أدري ، فقال أنظر فجئت إلى صاحبه ، فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كره هذا يريد ثوباً دونه فاقبلنا فيه فردّ عليّ الدراهم وجئت به إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فمشى معي إلى السوق ليبْتَاع قميصاً فنظر إلى جارية قاعدة على الطريق تبكي ، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله ما شأنك ، قالت يا رسول الله إن أهل بيتي أعطوني أربعة دراهم لأشترى لهم بها حاجة فضاعت فلا أجسر أن أرجع إليهم فأعطاها رسول الله صلى الله عليه وآله أربعة دراهم وقال إرجعي إلى أهلك ، ومضى رسول الله صلى الله عليه وآله إلى السوق فاشترى قميصاً بأربعة دراهم ولبسه وحمد الله وخرج فرأى رجلاً عرياناً يقول من كساني كساء الله من ثياب الجنة فخلع رسول الله صلى الله عليه وآله قميصه الذي اشتراه وكساء السائل ، ثم رجع إلى السوق فاشترى بالأربعة التي بقيت قميصاً آخر فلبسه وحمد الله ورجع إلى منزله وإذا الجارية قاعدة على الطريق ، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله ما لك لا تأتين أهلك ، قالت يا رسول الله إني قد أبطأت عليهم وأخاف أن يضربوني ، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله مري بين يدي ودليني على أهلك ، فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله حتى وقف على باب دارهم ، ثم قال السلام عليكم يا أهل الدار فلم يجيبوه ، فأعاد السلام فلم يجيبوه ، فأعاد السلام ، فقالوا عليك السلام يا رسول الله ورحمة الله وبركاته ، فقال لهم ما لكم تركتم إجابتي في أول السلام والثاني ، قالوا يا رسول الله سمعنا سلامك فاحببنا أن نستكثر منه ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله إن هذه الجارية أبطأت عليكم فلا تؤاخذوها ، فقالوا يا رسول الله هي حرة لمشاك ، فقال رسول الله الحمد لله ما رأيت إثني عشر درهماً أعظم بركة من هذه كساء الله بها عريانين واعتق بها نسمة .

مردی به خدمت رسول خدا آمد. پیامبر که دید لباسش کهنه شده است، دوازده درهم داد و گفت: ای علی! این پول‌ها را برگیر و جامه برایم بخر تا بپوشم. علی گوید: پس به بازار رفته و به دوازده درهم پیراهنی خریده و نزد رسول خدا آوردم.

پس نگاه کرد و فرمود: نزد من لباسی دیگر دوست داشتی تر از آن است، گمان می‌داری آیا صاحبش آن را پس می‌گیرد؟ گفتم: نمی‌دانم فرمود: برو و ببین. من نزد صاحبش آمده و گفتم: رسول خدا آن را خوش نداشت و لباسی ارزان‌تر می‌خواهد. پس آن را پس گرفت و پول را پس داد و من نزد رسول خدا آمدم. پس با من خود به بازار آمد، تا پیراهنی بخرد. دید کنیزی میان راه نشسته و گریه می‌کند.

به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای رسول خدا! چهار درهم به من دادند تا وسائلی بخرم و من آن‌ها را گم کردم و جرأت ندارم برگردم. حضرت چهار درهم از پول خود را به او داد و فرمود: نزد کسانت برگرد! پس به بازار رفت و با چهار درهم پیراهنی خرید و پوشید و حمد خدا را به جای آورد، و در برگشت مرد برهنه‌ای را دید که می‌گفت: هر کس مرا بپوشاند، خداوند به او از جامه‌های بهشت بپوشاند. رسول خدا پیراهنی که خریده بود، در آورد و به آن سائل داد.

پس به بازار برگشت و با چهار درهم باقی مانده، پیراهنی دیگر خرید و پوشید و حمد خدا را به جای آورد و وقتی به منزل برمی‌گشت، همان کنیز را بر سر راه نشسته دید که گریه می‌کرد. رسول فرمود: چرا نزد کسانت نمی‌روی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! به راستی که من دیر کرده‌ام ترس آن دارم که بزنند. فرمود: پیش‌تر از من برو و مرا به کسان خود راهنمایی کن. پس بر در خانه آن‌ها آمد و ایستاد و گفت: ای اهل این خانه، سلام بر شما! ندادند، تا سه بار تکرار کرد.

و آنگاه گفتند: و سلام بر تو ای رسول خدا و رحمت و برکات او بر تو باد! فرمود چرا بار اول و دوم جواب ندادید؟ گفتند: بار اول سلام شما را شنیدیم، ولی دوست داشتیم باز بگوئید.

رسول خدا فرمود: این کنیز دیر کرده است، او را مؤاخذه نکنید. گفتند: ای رسول خدا! به خاطر آمدن شما، او آزاد است. رسول خدا فرمود: من هیچ دوازده درهمی را با برکت‌تر از این درهم ندیدم که دو عریان را بپوشاند و کنیزی را آزاد کرد.

٦ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد ابادي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن عبدالرحمن بن سالم عن المفضل عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام قال إذا قام العبد نصف الليل بين يدي ربه جل جلاله فصلي له أربع ركعات في جوف الليل المظلم ثم سجد سجدة الشكر بعد فراغه ، فقال ما شاء الله ما شاء الله مائة مرة ناداه الله جل جلاله من فوقه عبدي إلى كم تقول ما شاء الله ما شاء الله أنا ربك والي المشية ، وقد شئت قضاء حاجتك فسلني ما شئت .

٧ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثنا محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا سهل بن زياد الأدمي ، قال حدثني عثمان بن عيسى عن خالد بن نجيع عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام قال تذاكروا الشؤم عنده ، فقال الشؤم في ثلاثة في المرأة والدابة والدار ، فأما شؤم المرأة فكثرة مهرها وعقوق زوجها ، وأما الدابة فسوء خلقها ومنعها ظهرها وأما الدار فضيق ساحتها وشر جيرانها وكثرة عيوبها .

٨ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس ، قال حدثنا أبي ، قال حدثني أبو سعيد الأدمي ، قال حدثني الحسن بن علي بن النعمان عن علي بن اسباط عن الحسن بن الجهم ، قال سألت الرضا عليه السلام فقلت له جعلت فداك ما حد التوكل فقال لي أن لا تخاف مع الله أحداً ، قال قلت فما حد التواضع ، قال أن تعطي الناس من نفسك ما تحب أن يعطوك مثله ، قال قلت جعلت فداك اشتهي أن أعلم كيف أنا عندك ، فقال أنظر كيف أنا عندك .

٩ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا أبي عن سهل بن زياد عن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن جميل بن دراج عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول أصل الإنسان لبه وهنقه ودينه ومروته حيث يحمل نفسه والأيام دول والناس إلى آدم شرع سواء .

۶- ابی عبدالله برقی از پدرش از عبدالرحمن پسر سالم از مفضل از ابی عبدالله صادق نقل کرد که فرمود: زمانی که چون بنده‌ای، در نیمه‌های شب، در برابر پروردگار - جلّ جلاله - به پا خیزد و در دل شب تاریک چهار رکعت نماز بخواند و پس از آن سجده شکر به جای آورد، و صد بار «ما شاء الله» بگوید، خداوند از بلندا او را ندا می‌کند و می‌گوید: ای بنده‌ام! تا چند ماشاء الله خواهی گفت؟ پروردگار تو من هستم و خواست تو با من است، و من بر آمدن حاجت تو را اراده کرده‌ام، هر چه می‌خواهی از من بخواه.

۷- سهل پسر زیاد آدمی گوید: حدیث کرد مرا عثمان پسر عیسی از خالد پسر نجیح از ابی عبدالله صادق که پیش او مذاکره شومی کردند. پس گفت: شومی در سه چیز است: زن، مرکب و خانه و اما شومی زن مهریه سنگین است و ناسپاسی شوهر، شومی مرکب بد خلقی و چموشی اوست و شومی خانه، تنگی حیاط است و بدی همسایه‌ها و بسیار بودن چشم انداز آن.

۸- حسن پسر علی پسر نعمان از علی پسر اسباط از حسن پسر جهم نقل کرده گفت: از رضا پرسیدم: فدایت گردم، اندازه توکل چیست؟ گفت این که با توجه به خدا از کسی ترسی. عرض کردم: اندازه تواضع؟ گفت: این که آن چه را دوست داری به تو بدهند، به مردم بدهی. عرض کردم: دوست دارم بدانم نظرتان در مورد من چیست؟ فرمود: بنگر که نظرت درباره من چیست؟

۹- محمد پسر ابی نصر از جمیل پسردراج از صادق جعفر بن محمد نقل کرد که گفت: امیرالمؤمنین می‌فرمود: اصل انسان قلب، عقل و دین او است و مردانگی اش به اندازه همتی که دارد. روزگار دست به دست می‌گردد و مردم تا برسند به آدم، مانند هم هستند.

١٠ - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام من آل محمد ، قال ذريته فقلت من أهل بيته ، قال الأئمة الأوصياء فقلت من عترته ، قال أصحاب العباء فقلت من أمته ، قال المؤمنون الذين صدقوا بما جاء من عند الله عز وجل المتمسكون (المتمسكون) بالثقلين الذين امروا بالتمسك بها كتاب الله وعترته أهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً وهما الخليفان على الأمة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله .

١١ - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي عن أحمد بن يزيد النيسابوري ، قال حدثني عمر بن إبراهيم الهاشمي عن عبد الملك بن عمير عن أسيد ابن صفوان صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله قال لما كان اليوم الذي قبض فيه أمير المؤمنين ارتج الموضع بالبكاء ودهش الناس كيوم قبض فيه النبي صلى الله عليه وآله وجاء رجل باك وهو متسرع مسترجع وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة حتى وقف على باب البيت الذي فيه أمير المؤمنين عليه السلام فقال رحمك الله يا أبا الحسن كنت أول القوم إسلاماً وأخلصهم إيماناً وأشدّهم يقيناً وأخوفهم لله عز وجل وأعظمهم عناء وأحوطهم على رسول الله صلى الله عليه وآله وأمنهم على أصحابه وأفضلهم مناقب وأكرمهم سوابق وأرفعهم درجة وأقربهم من رسول الله صلى الله عليه وآله وأشبههم به هدياً وخلقاً وسمتاً وفعلماً وأشرفهم منزلة وأكرمهم عليه فجزاك الله عن الإسلام وعن رسوله وعن المسلمين خيراً قويت حين ضعف أصحابه وبرزت حين استكانوا ونهضت حين وهنوا ولزمت منهاج رسوله اذم أصحابه كنت خليفته حقاً لم تنازع ولم تضرع برغم المنافقين وغيظ الكافرين وكره الحاسدين وضغن الفاسقين فقامت بالأمر حين فشلوا ونطقت حين تنعمتوا ومضيت ينور الله إذ وقفوا فاتبعوك فهدوا وكنتم أخفضهم صوتاً وأعلام فرقاً وأقلهم كلاماً وأصوبهم منطقاً وأكثرهم رأياً وأشجعهم قلباً وأشدّهم يقيناً وأحسنهم عملاً وأعرفهم بالأمور

۱۰ - حسن پسر علی پسر فضال از علی پسر ابی حمزه از ابی بصیر نقل کرد که گفت صادق عرض کردم: آل محمد چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان محمد. گفتم: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان و اوصیاء. گفتم: عترت چه کسانی هستند؟ گفت: اصحاب عبا. گفتم: اُمت او چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنانی که او را به آن چه از طرف خداوند آورد تصدیق کردند و به ثقلین متمسک شدند که همانا خداوند دستور تمسک به آن‌ها را داده است که کتاب خدا و عترت اویند، همان اهل بیتش که خداوند پلیدی را از آن‌ها دور کرده و پاکشان کرده است و آنان خلیفه‌های اُمت هستند، پس از رسول خدا.

۱۱ - عیسی از محمد پسر خالد برقی از احمد پسر یزید نیشابوری نقل کرد که گفت: حدیث کرد عمر پسر ابراهیم هاشمی از عبدالملک عمیر از اسید صفوان صاحب رسول خدا: روزی که امیرالمؤمنین علی از دنیا رفت، کوفه را موج‌گریه از جا کند و مانند روزی که رسول خدا وفات کرده بود، مردم، همه و پریشان بودند. پس مردی گریان و شتابان آمد، در حالی که «انا لله و انا الیه راجعون» می‌گفت، این سخنان را ایراد کرد: امروز، خلافت نبوت منقطع شد و آنگاه بر در خانه‌ای که در آن امیرالمؤمنین بود ایستاد و گفت: درود بر تو ای ابوالحسن که در اسلام آوردنت از همه پیش بودی و در ایمان، مخلص‌تر و در یقین سخت‌تر و از خداوند ترسان‌تر و کوشاتر و نسبت به رسول خدا نگاهدارنده‌تر و بر اصحابش امین‌تر و در مناقب، برتر از همه و در سابقه درخشان‌تر و بلند درجه‌تر و به رسول خدا نزدیک‌تر از همگان و در روش و خلق و سیما کردار مانده‌ترین کس به او و در منزلت شریف‌تر از همه و در نزد او از همگان گرامی‌تر. خداوند تو را از طرف اسلام، پیامبر اسلام و مسلمانان پاداش نیک دهد. به راستی که تو نیرومند بودی، آن جا که همه اصحاب او ناتوان می‌شدند و به میدان می‌شتافتی، آن جا که می‌ماندند و قیام می‌نمودی، جایی که همه سست می‌شدند. پس بر راه رسول خدا ملتزم شدی، آن‌گاه که دیگران کج دلی کردند و تو بودی خلیفه حق و بی‌منازع و بی‌همتای او، به رغم منافقان و خشم کافران و بدآمد حسودان و کینه ورزی فاسقان، تا اینکه قیام کردی، در زمانی که سست شدند و سخن‌گفتی زمانی که درماندند و با نور حق پیش‌شتافتی، زمانی که توقف کرده بودند. تو از همه خوش‌گفتارتر، سرفرازتر، کم‌سخن‌تر و درست‌گفتارتر و پرنظرتر و دلدارتر و پر یقین‌تر و خوش‌کردارتر بودی و به امور شناس‌تر. به خدا قسم، تو اولین مدافع دین خدا بودی، زمانی که دیگران از هم پاشیده شده بودند و آخرین مدافع بودی،

كنت والله للدين يعسوباً أولاً حين تفرق الناس وآخرأ حين فشلوا كنت للمؤمنين أباً رحيماً إذ صاروا عليك عيالاً فحملت أثقال ما عنه ضعفوا وحفظت ما أضعوا ووعيت (رعيت) ما أهملوا وشمرت إذ اجتمعوا وعلوت إذ هلموا وصبرت إذ أشرعوا وأدركت إذ تخلفوا (ما عنه تخلفوا) ونالوا بك ما لم يحتسبوا كنت للكافرين عذاباً صاباً (مبيناً) وللمؤمنين غيثاً وخصباً فطرت والله نعمها وفزت بحبائها وأحرزت سوابقها وذهبت بفضائلها لم تغفل حجتك ولم يزع قلبك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم تخن ، كنت كالجبل لا تحركه العواصف ولا تزيه القواصف و كنت كما قال ﷺ ضعيفاً في بدنك قوياً في أمر الله متواضعاً في نفسك عظيماً عند الله عز وجل كبيراً في الأرض جليلاً عند المؤمنين لم يكن لأحد فيك مهز ولا لقائل فيك مغمز ولا لأحد فيك مطمع ولا لأحد عندك هوادة ، الضعيف الدليل عندك قوي عزيز حتى تأخذ له بحقه والقوي العزيز عندك ضعيف ذليل حتى تأخذ منه الحق والقريب والبعيد عندك في ذلك سواء شأنك الحق والصدق والرفق وقولك حكم وحتم وأمرك حلم وحزم ورأيك علم وعزم فاقلمت وقد نهج السبيل وسهل العسير واطفأت النيران فاعتدل بك الدين وقوى بك الإسلام والمؤمنون وسبقت سبقاً بعيداً واتعبت من بعدك تعباً شديداً فجالت عن البكاء وعظمت رزيتك في السماء وهمدت مصيبتك الانام فإنما لله وإنا إليه راجعون ، رضينا عن الله قضائه وسلمنا لله أمره فوالله لن يصاب المسلمون بمثلك أبداً كنت للمؤمنين كهفاً حصيناً (حصناً) وعلى الكافرين غلظة وغيظاً فألحقك الله بنبيه ولا حرمنا أجرك ولا أضلنا بعدك وسكت القوم حتى انقضى كلامه وبكى وأبكى أصحاب رسول الله ﷺ ثم طلبوه فلم يصادفوه .

١٢ - حدثنا أحمد بن محمد بن اسحاق الدينوري ، قال أخبرني أبو عروبة الحسين بن أبي معشر الحراني وأبو طالب بن أبي عوانة ، قال حدثنا أبو داود سليمان بن سيف الحراني ، قال حدثنا عبدالله بن واقد عن عبد العزيز الماجشون عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبدالله قال استبشرت الملائكة يوم بدر وحنين

زمانی که دیگران ناکارآمد می شدند. پدر مهربان مؤمنان بودی، آن گاه که زمامدارشان شدی و مسئولیتی را بر دوش گرفتی که همگان از آن ناتوان بودند، حافظ شدی، آن چه را ضایع کردند و به خاطر سپردی، آن چه را فرو گذاشتند و دامن همت به کمر زد، آن گاه که اجتماع کردند و سربلندی آفریدی، زمانی که زبونی پیشه کردند و شکیبای بودی، زمانی که به کار شروع کردند. پس به مقصد رسیدی، آن زمان که در راه ماندند و به وسیله تو، به آن چه گمان نمی بردند رسیدند. براستی که تو برای کافران، عذابی آشکار بودی و برای مؤمنان، باران رحمت و اکنون پر کشیده و تا به خدا و بارگاه ناپیدای او رفته و رستگار گردیده ای! با بخشش و سماحت سوابق را محرز کردی و فضائل را بردی، دلالت هرگز نارس نبود و دلت هیچگاه کج نشد و بینایت هرگز ناتوان نگردید و دلت نترسید و خیانت روا نداشتی، چونان کوهی بودی که گردباد نتوانست بجنباند و طوفان از جایش نتوانست کند، چنان بودی که پیامبر فرموده بود: ناتوان در تن، نیرومند در امر خدا، متواضع درباره خویشتن و بزرگ درگاه خدا، والای زمین و سرور مؤمنین، برای کسی جای بدگوئی در حق تو نبود و نه طمع کردن در تو راهی داشت و نه مسامحه انگاری، ناتوان و خوار، نزدت توانا بود و عزیز، تا حقش را برگیری و توانای عزیز، به نزد تو خوار و ناتوان بود، تا حق را از او بگیری. خویش و بیگانه، از نظر عدالت، در پیش تو یکسان بودند، شیوه تو درستی و راستی و نرمی بود و گفته ات حکم و حتم و دستورت طبق حکم و حزم و رأیت دانش و عزم. کفر را از ریشه کندی تا راه پاک شد و سختی هموار، آتش خاموش گردید، دین با تو استوار شد و اسلام نیرومند گردید و نیز مؤمنان. پیش رفتی تا آنجا که غاصبان را به رنج انداختی. تو والاتر از گریه ای و مصیبت تو در آسمان بزرگ است و برای مردم کمر شکن! ما از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. به قضای خدا راضی هستیم و به امر او تسلیمیم. به خدا قسم! مسلمانان داغدار هرگز مانند تو برای مؤمنان پناهگاه نخواهند شد. تو دژی استوار بودی و نسبت به کفار پر از سختی و خشم. خدای تو را به پیغمبرش برساند و ما را از اجر عزاداری تو محروم نگرداند و پس از تو گمراهان نسازد. مردمان همه خاموش بودند، تا سخنش به پایان رسید و گریه سر داد و اصحاب رسول خدا را گریاند و آنگاه ناپدید شد و او را نیافتند که چه کسی بود.

۱۲ - ابو داود سلیمان پسر سیف حرانی گوید: حدیث کرد ما را عبدالله پسر واقد از عبدالعزیز ماجشون از محمد پسر منکدر از جابر پسر عبدالله که گفت: در روز بدر و

بكشف علي عليه السلام الأحزاب عن وجه رسول الله صلى الله عليه وآله فمن لم يستبشر بروية علي عليه السلام فعليه لعنة الله .

١٣ - حدثنا أحمد بن محمد بن اسحاق الدينوري ، قال أخبرني عبدالله بن محمد ابن زياد النيسابوري ، قال حدثنا أحمد بن منصور المروزي ، قال حدثنا النضر بن شميل ، قال حدثنا عوف بن أبي جميلة عن عبدالله بن عمرو بن هند الجملي ، قال قال علي عليه السلام كنت إذا سئلت رسول الله صلى الله عليه وآله أعطاني وإذا سكت ابتدأني .

١٤ - حدثنا محمد بن أحمد السناني ، قال حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال حدثنا محمد بن أبي بشير (بشر) ، قال حدثنا الحسين بن الهيثم ، قال حدثنا سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث أنه كان إذا حدثنا عن جعفر بن محمد عليه السلام ، قال حدثني خير الجعافر جعفر بن محمد عليه السلام .

١٥ - حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤدب ، قال حدثنا أبو الحسين محمد بن جعفر الكوفي ، قال حدثني محمد بن أبي بشر ، قال حدثنا الحسين بن الهيثم عن سليمان بن داود المنقري ، قال كان علي بن غراب إذا حدثنا عن جعفر ابن محمد ، قال حدثنا الصادق عن الله جعفر بن محمد عليه السلام حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا أبو سعيد الحسن بن علي العبدي ، قال حدثنا أحمد بن عبدالله بن عمار الجارودي ، قال حدثنا محمد بن عبدالله عن أبي الجارود عن أبي الهيثم عن أنس بن مالك ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله تبارك وتعالى يبعث اناساً وجوهمهم من نور على كراسي من نور عليهم ثياب من نور في ظل العرش بمنزلة الأنبياء وليسوا بالأنبياء بمنزلة الشهداء وليسوا بالشهداء ، فقال رجل أنا منهم يا رسول الله قال لا قال آخر أنا منهم يا رسول الله قال لا قيل من هم يا رسول الله قال فوضع يده على رأس علي عليه السلام وقال هذا وشيعته .

المجلس الثالث والأربعون

يوم الجمعة لتسع بقين من صفر من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه

حنین، زمانی که علی سپاه کفر را از برابر پیامبر دور کرد و شکست داد، فرشتگان خرسند گشتند، پس هر کسی که او به دیدار علی خرسند نباشد، لعنت خدا بر او باد.

۱۳ - احمد پسر منصور مروزی گوید: حدیث کرد ما را نضر پسر شمیل که گفت: حدیث کرد ما را عوف پسر ابی جمیل از عبدالله پسر عمرو پسر هند جملی که گفت: علی فرمود: من هرگاه که از رسول خدا سؤالی می‌کردم، جواب می‌داد و هرگاه که ساکت بودم، با من آغاز به سخن می‌کرد.

۱۴ - حسین پسر هیثم گوید: حدیث کرد ما را سلیمان پسر داود منقری از حفص پسر غیاث که همانا در نقل چیزی از جعفر بن محمد می‌گفت: بهترین جعفرها، جعفر بن محمد برایم چنین گفت.

۱۵ - حسین پسر هیثم از سلیمان پسر داود منقری نقل کرد که علی پسر غراب زمانی که از جعفر بن محمد نقل می‌کرد، می‌گفت: حدیث کرد ما را راستگوینده از خدا، جعفر بن محمد.

حدیث مان کرد احمد پسر عبدالله، پسر عمار جارودی که گفت: حدیثمان کرد محمد پسر عبدالله از ابی جارود از ابی هیثم، از انس پسر مالک که گفت: رسول خدا فرمود به راستی خداوند مردمی را مبعوث خواهد کرد که چهره‌ای از نور داشته و بر کرسی نور، جامه‌ای از نور بر تن دارند و در سایه عرش مقیم‌اند، از انبیاء نیستند، ولی مانند انبیاء هستند، از شهدا نیستند، ولی چون شهیدان هستند. مردی گفت: ای رسول خدا! آیا من از آن هستم؟ فرمود: نه! دیگری گفت: یا رسول الله آیا من از آنهایم؟ فرمود: نه! پرسیدند: آنها چه کسانی هستند؟ دست بر سر علی (ع) نهاد و فرمود: این مرد و شیعیان او.

مجلس چهل و سوم

جمعه ۲۱ صفر سال ۳۶۸

۱ - حبیب از محمد پسر ابی حمزه از معاویه پسر وهب از ابی عبدالله صادق جعفر بن

القمي ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا أبي عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري ، قال حدثني أبو عبدالله الرازي واسمه عبدالله ابن أحمد عن سجادة واسمه الحسن بن علي بن أبي عثمان واسم أبي عثمان حبيب عن محمد بن أبي حمزة عن معاوية بن وهب عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال تبع حكيم حكيماً سبعمائة فرسخ في سبع كلمات فلما لحق به قال له يا هذا ما أرفع من السماء وأوسع من الأرض وأغنى من البحر وأقسى من الحجر وأشد حرارة من النار وأشد برداً من الزمهرير وأثقل من الجبال الراسيات ، فقال له يا هذا الحق أرفع من السماء والعدل أوسع من الأرض وغنى النفس أغنى من البحر وقلب الكافر أقسى من الحجر والحريص الجشع أشد حرارة من النار واليأس من روح الله عز وجل أشد برداً من الزمهرير والبهتان على البري أثقل من الجبال الراسيات .

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسى الحشاب عن علي بن النعمان عن عبدالله بن مسكان عن زيد الشحام ، قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول من تولى أمراً من أمور الناس فعدل وفتح بابه ورفع ستره ونظر في أمور الناس كان حقاً على الله عز وجل أن يؤمن روعته يوم القيامة ويدخله الجنة .

٣ - حدثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق ، قال حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي ، قال حدثني صالح بن أبي حماد ، قال حدثني محمد بن اسماعيل بن بزيع عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر ، قال قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام إذا أراد الله عز وجل برعية خيراً جعل لها سلطاناً رحيماً وقيض له وزيراً عادلاً .

٤ - حدثنا أبي ، قال حدثنا علي بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الكيداني عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن الحسين بن مصعب

محمد نقل کرد که فرمود: حکیمی هفت صد فرسنگ، به دنبال حکیمی دیگر رفت، تا هفت کلمه باد بگیرد.

زمانی که به او رسید، پرسید: ای فلان! چه چیزس بلندتر است از آسمان و پهناورتر است از زمین و بی نیازتر است از دریا و سخت تر است از سنگ و سوزان تر است از آتش و سردتر است از زمهریر و سنگین تر است از کوه های بلند؟

گفت: ای مرد! حق از آسمان بلندتر است و عدالت، از زمین پهناورتر و نفس متکی بر خویشتن از دریا غنی تر است و دل کافر، سخت تر از سنگ است و حریص طمع کار، از سوزان تر از آتش است و نومیدی از رحمت خداوند از زمهریر سردتر بوده و بهتان بر یک بی گناه، حتی از کوه های بلند نیز سنگین تر است.

۲- علی پسر نعمان از عبدالله پسر مسکان از زید شحام نقل کرد که گفت: از صادق جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: هر کس که متصدی کاری از کارهای مردم شود و عدالت پیشه کند، کند و در خانه اش را به روی مردم باز کند و پرده را بالا زند و در کارهای مردم نظر کند، بر خداوند - عزّ وجل - است که در روز قیامت، دل ترسان او را آرام کند و او را در بهشت داخل کند.

۳- صالح پسر ابی حماد گوید: حدیث کرد مرا محمد پسر اسماعیل پسر یزید از محمد پسر سنان از مفضل پسر عمر که گفت: صادق جعفر بن محمد فرمود: زمانی که خداوند به گروهی از مردمانی خیر بخواهد، سلطان مهربانی برایشان عطا می کند و وزیری عادل بر او مقرر می دارد.

۴- حدیث کرد ما را پدرم و گفت: حدیث کرد ما را علی پسر موسی پسر جعفر کمیدانی از احمد پسر محمد پسر ابی عمیر از حسین پسر مصعب که نقل کرد و گفت: از

الهمداني ، قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول أدوا الأمانة ولو إلى قاتل الحسين بن علي .

• - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن إبراهيم بن هاشم عن اسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن عمر بن يزيد ، قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول اتقوا الله وعليكم بإداء الأمانة إلى من أئتمنكم فلو ان قاتل أمير المؤمنين عليه السلام أئتمني على أمانة لأديتها إليه .

٦ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور ، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن الحكم عن حمران بن أعين عن أبي حمزة الثمالي قال سمعت سيد العابدين علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يقول لشيعة عليكم بإداء الأمانة فوالذي بعث محمداً بالحق نبياً لو ان قاتل أبي الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام أئتمني على السيف الذي قتله به لأديته إليه .

٧ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق ، قال أخبرنا أحمد بن محمد الكوفي الهمداني البزاز ، قال أخبرنا المنذر بن محمد ، قال حدثنا جعفر بن سليمان عن عبدالله بن الفضل عن ابان بن عثمان الأحمر عن ابان بن تغلب عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال لما أصاب آل يعقوب ما أصاب الناس من ضيق الطعام جمع يعقوب عليه السلام بنيه فقال يا بني انه بلغني أنه يباع بمصر طعام طيب وأن صاحبه رجل صالح لا يجبس الناس فذهبوا إليه واشتروا منه طعاماً فإنه سيحسن إليكم إن شاء الله فتجهزوا وساروا حتى وردوا مصر فادخلوا على يوسف عليه السلام ففرقهم وهم له منكرون ، فقال لهم من أنتم ، قالوا نحن أولاد يعقوب بن اسحاق بن إبراهيم خليل الرحمن ونحن من جبل كنعان ، قال يوسف ولتدكم إذا ثلاثة أنبياء وما أنتم بجملاء (بحكاء) ولا فيكم وقار ولا خشوع فلعلكم جواسيس لبعض الملوك جئتم إلى بلادي ، فقالوا أيها الملك لسنا بجواسيس ولا أصحاب حرب ولو تعلم بأبينا إذا لكرمنا عليك فإنه نبي الله وابن أنبيائه وانه لهزبون ، قال لهم

صادق جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: امانت‌داری پیشه کنید، هرچند به قاتل حسین.

۵- یونس پسر عبدالرحمن از عمر پسر یزید نقل کرد که گفت: شنیدم از صادق جعفر بن محمد که فرمود: از خدا بترسید و هر کس که پیش شما امانتی داد، آن را به او برگردانید، به راستی که اگر قاتل امیرالمؤمنین نیز پیش من امانتی بگذارد، آن را به او رد می‌کنم.

۶- محمد پسر ابی عمیر از هشام بن حکم از حرمان پسر اعین از ابی حمزه ثمالی نقل کرد که گفت: از سالار عبادت پیشگان علی بن حسین شنیدم که به شیعیان خود می‌فرمود: بر شما باد ردّ امانت، سوگند به خداوندی که محمد را به حق بر پیغمبری معوث کرد، اگر قاتل پدرم حسین، شمشیری را که پدرم را با آن کشت، پیش من به امانت بگذارد، به درستی که آن را برایش رد می‌کنم.

۷- عثمان پسر احمر از ابان پسر تغلب از سعید پسر جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: زمانی که به آل یعقوب قحطی رسید، او پسران خود را جمع کرد و گفت: به من خبر رسیده است، در مصر گندم می‌فروشند و صاحب آن مرد خوبی است و مردمان را معطل نمی‌کند، پس بروید و از او گندم بخرید که او به شما احسان خواهد کرد ان شاء الله. پس بار بسته و به مصر رفتند و بر یوسف وارد شدند. یوسف آن‌ها را شناخت ولی آنها او را نشناختند. از آن‌ها پرسید: چه کسانی هستید؟ کیانید؟ گفتند: ما فرزندان یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم خلیل الرحمن هستیم و ساکن در کوه کنعان. یوسف گفت: سه پشت شما پیامبر است، خود شما اما سبک‌سرانی بی وقار و ناترس و شاید هم جاسوس بعضی از پادشاهان باشید که به کشور من آمده‌اید؟ گفتند: ای پادشاه! ما نه جاسوس هستیم و نه جنگاور! تو اگر پدر ما را می‌شناختی، ما را بزرگ و گرامی می‌داشتی، زیرا او پیامبر و فرزند پیامبر است و مردی غمناک و غصه‌دار! گفت: با این که پیامبر زاده است، چرا باید غمناک باشد؟، حال آنکه او به بهشت خواهد رفت شما فرزندان او

يوسف عليه السلام فما حزنه وهو نبي الله وابن أنبيائه والجنة مأواه وهو ينظر إليكم في مثل عددكم وقوتكم ، فلعل حزنه إنما هو من قبل سفهكم وجهلكم وكذبكم وكيدكم ومكركم ، قالوا أيها الملك لسنا يجهال ولا سفهاء ولا أتاه الحزن من قبلنا ولكن كان له ابن كان أصغرنا سناً يقال له يوسف فخرج معنا إلى الصيد فأكله الذئب فلم يزل بعده كثيراً حزينا باكياً ، فقال لهم يوسف عليه السلام كلكم من أب واحد ، قالوا أبونا واحد وأمهاتنا شتى ، قال فما حمل أباكم على أن سرحكم كلكم إلا حبس منكم واحداً يأنس به ويستريح إليه ، قالوا قد فعل قد حبس منا واحداً هو أصغرنا سناً ، قال ولم اختاره لنفسه من بينكم ، قالوا لأنه أحب أولاده إليه بعد يوسف ، فقال لهم يوسف عليه السلام إني أحبس منكم واحداً يكون عندي وارجعوا إلى أبيكم واقراءوه مني السلام وقولوا له يرسل إليّ بابنه الذي زعمتم أنه حبسه عنده ليخبرني عن حزنه ، وما الذي أحزنه وعن سرعة الشيب إليه قبل أو ان مشيبه وعن بكائه وذهاب بصره ، فلما قال هذا اقترعوا . . هم فخرجت القرعة على شمعون فأمر به فحبس ، فلما ودعوا شمعون ، قال لهم يا اخوتاه أنظروا ماذا وقعت فيه واقراءوا والذي مني السلام فودعوه وساروا حتى وردوا الشام ودخلوا على يعقوب عليه السلام وسلموا عليه سلاماً ضعيفاً ، فقال لهم يا بني ما لكم تسلمون سلاماً ضعيفاً وما لي لا أسمع فيكم صوت خليلي شمعون ، قالوا يا أبانا إنا جئناك من عند أعظم الناس ملكاً لم ير الناس مثله حكماً وعلماً وخشوعاً وسكينة ووقاراً ولئن كان لك شبيه أنه لشبيبهك ، ولكننا أهل بيت خلقنا للبلاء أتهمنا الملك وزعم أنه لا يصدقنا حتى ترسل معنا ابن يامين برسالة منك يخبره عن حزنك وعن سرعة الشيب إليك قبل أو ان المشيب وعن بكائك وذهاب بصرك فظن يعقوب (ع) ان ذلك مكر منهم .

فقال لهم يا بني بشن العادة عادتكم كلما خرجتم في وجهه نقص منكم واحد لا أرسله معكم ، فلما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت إليهم بغير علم منهم أقبلوا إلى أبيهم فرحين ، قالوا يا أبانا ما رأى الناس مثل هذا الملك أشد

هستید، با این تعداد و قدرت! شاید غم او از سبکسری، نادانی، دروغ، نیرنگ و مکر شما یان باشد؟ گفتند ای پادشاه! ما نه سبکسر هستیم، و نه نادان! غم او از ناحیه ما نیست، او پسر کوچکتر از ما به نام یوسف داشت که با ما به شکار آمد و او را گرگ خورد و او از آن پس افسرده و ملول است! گفت: آیا شما همگی از یک پدر هستید؟ گفتند: پدر ما یکی است، ولی مادرانمان متعدّدند. پرسید: چرا پدرتان، همه شما را فرستاد و یکی را نگاه داشت؟ آیا برای این که با او انس گیرد و استراحت کند؟ گفتند: آری، چنین کرده و برادر کوچک‌ترمان را نگاه داشته است. پرسید: چرا از میان شما، تنها او را انتخاب کرده است؟ گفتند: چون بعد از یوسف، او محبوب‌ترین فرزندان پدرمان می‌باشد. یوسف گفت: پس من نیز یکی از شما را نگاه می‌دارم. پس شما نزد پدرتان برگردید، و سلام مرا به او برسانید و بگوئید: پسری را که به گفته شما آن را پیش خود نگاه داشته است، آن را نزد من بفرستد تا آن فرزند، از سبب درد او و شتابش در پیری و از راز‌گریه و رفتن نور چشمانش خبر دهد. وقتی یوسف چنین گفت، آنها در میان خودشان قرعه زدند و نام شمعون درآمد. پس یوسف دستور داد او را نگاهداشتند و چون با او وداع کردند، گفت: ای برادران من! دیدید چگونه گرفتار شدم؟ پس به پدر از جانب من سلام برسانید و آنگاه وداع کرده و به شام برگشتند. آنها وقتی بر یعقوب وارد شدند، سلامی کمرنگ و سست به او دادند. پس یعقوب خطاب به آنان گفت: ای فرزندان من! چرا سست سلام می‌دهید و چرا صدای فرزندم شمعون را نمی‌شنوم؟ گفتند: ای پدر! ما از نزد پادشاه بزرگی می‌آئیم که مردم در علم و حکمت و خشوع و سکینه و وقار ماندی برای او را ندیده‌اند. اگر کسی همانند تو باشد، به تحقیق اوست، ولی ما خاندان، برای بلا خلق شده‌ایم، پس پادشاه ما را متهم کرد و گفت تصدیق‌مان نخواهد کرد، تا زمانی که بنیامین را نزد او بفرستی، تا از سبب غم و سرعت پیری و گریه و رفتن بینائی تو به او خبر دهد. یعقوب چنین گمان کرد که این نیز نیرنگی است از طرف برادران، پس گفت: چه بد شیوه‌ای دارید شما، و به هر سمت که می‌روید، یکی از شما گم می‌شود! من بنیامین را با شما نخواهم فرستاد. آنها زمانی که بارهای خود را گشودند، دیدند کالائی که به مصر برده بودند، به آن‌ها برگشته است، پس خشنود شده نزد پدر آمده و گفتند: پادشاهی مانند او وجود ندارد، زیرا او برای پرهیز از گناه، کالایمان را به خودمان برگردانده، و این کالای خود ماست که به خود ما برگشته است. به راستی که ما خاندان، خواری خواهیم نمود، اگر برادر خود را نگهداری کنیم پس می‌توانیم بار شتری اضافه‌تر بگیریم که این مقدار که

اتقاء للائم منه رد علينا بضاعتنا مخافة الائم وهي بضاعتنا ردت إلينا وغير أهلنا
 ونحفظ أخانا ونزداد كيل بعير ذلك كيل يسير ، قال يعقوب قد علمت ان ابن
 يامين أحبكم إليّ بعد أخيكم يوسف وبه أنسى وإليه سكوني من بين جماعتكم
 فلن أرسله معكم حتى تؤتون موثقاً من الله لتأتني به إلا أن يحاط بكم فضمنه
 يهودا فخرجوا حتى وردوا مصر فدخلوا على يوسف ، فقال لهم هل بلغت رسالتي
 قالوا نعم وقد جنناك يجوابها مع هذا الغلام فسله عما بدا لك ، قال له يوسف بما
 أرسلك أبوك إليّ يا غلام ، قال أرسلني إليك بقرتك السلام ويقول إنك أرسلت
 إليّ تسألني عن حزني وعن سرعة الشيب إليّ قبل أوان المشيب وعن بكائي
 وذهاب بصري ، فإن أشد الناس حزناً وخوفاً أذكرهم للعاد ، وإنما أسرع الشيب
 إليّ قبل أوان المشيب لذكر يوم القيامة وابكاني وبيض عيني الحزن على حبيبي
 يوسف ، وقد بلغتني حزنك بحزني واهتمامك بأمرني ، فكان الله لك جازياً ومثيباً
 وإنك لن تصلني بشيء أنا أشد فرحاً به من أن تعجل على ولدي ابن يامين فإنه
 أحب أولادي إليّ بعد يوسف فأونس به وحشني وأصل به وحدتي وتعجل عليّ
 بما أستعين به على عيالي ، فلما قال هذا خنقت يوسف ~~بدموعه~~ العبرة ولم يصبر حتى
 قام فدخل البيت وبكى ساعة ثم خرج إليهم وأمر لهم بطعام وقال ليجلس كل
 بني ام على مائدة فجلسوا وبقي ابن يامين قائماً ، فقال له يوسف ما لك لم تجلس ،
 فقال له ليس لي فيهم ابن ام ، فقال له يوسف فما كان لك ابن ام ، فقال له ابن
 يامين بلى ، فقال له يوسف فما فعل ، قال زعم هؤلاء أن الذئب أكله ، قال فما بلغ
 من حزنك عليه ، قال ولد لي اثني عشر ابناً كلهم اشتق له اسماً من اسمه ، فقال
 له يوسف أراك قد عانقت النساء وشمت الولد من بعده ، فقال له ابن يامين ان لي
 أباً صالحاً وانه قال لي تزوج لعل الله عز وجل يخرج منك ذرية يثقل الأرض
 بالتسييح ، فقال له يوسف تعال فاجلس على مائدتي ، فقال اخوة يوسف لقد فضل
 الله يوسف وأخاه حتى أن الملك قد أجلسه معه على مائدته فأمر يوسف أن يحمل
 صواع الملك في رحل ابن يامين ، فلما تجهزوا أذن مؤذن أيتها العير انكم لسارقون

اکنون آورده‌ایم، اندک است. یعقوب گفت: شما می‌دانید که پس از یوسف، بنیامین محبوب‌ترین شما نزد من است و انس و آرام من، با اوست، من او را با شما نخواهم فرستاد، تا اینکه عهدی الهی به من بدهید که او را با خود باز آورید، جز آن که همه گرفتار شوید! یهود ضمانت کرد و آنها نزد یوسف به مصر برگشتند. یوسف فرمود: پیغام مرا آیا رساندید؟ گفتند: آری و جواب را با این جوان آورده‌ایم که هر چه می‌خواهی از او پرس! پرسید: از طرف پدرت چه پیغامی برای من داری؟ گفت: او مرا فرستاد، تا به تو سلام برسانم و مرا فرستاد تا بررسی او چرا غمزده و پیر شده چرا می‌گیرد بینائی اش را از داست داده است؟ پس گفت: بدان که سخت‌ترین غم و ترس، از آن کسی است که بیشتر به یاد قیامت باشد و مرا یاد قیامت پیر کرد، اما سبب گریه و رفتن بینائی ام از فراق فرزند محبوبم یوسف است. به من خیر دادند تو به خاطر من غمین هستی و به کار من توجه داری، خدای به تو پاداش و ثواب دهد، پس بهترین خشنودی مرا، در فرستادن پسر بنیامین بدان که پس از یوسف، محبوب‌ترین فرزند من است که با او انس دارم تنهائی‌هایم را به او جبران می‌کنم. پس هر چه زودتر آذوقه‌ای برای عیالات من بفرست! چون چنین گفت، یوسف گریه کرد و نتوانست از اشک خودداری کند، پس برخاست و به اندرون رفت و ساعتی گریست و آنگاه نزد آنها آمد و دستور داد برای آنها غذا آوردند و گفت: هر برادری، کنار برادر مادری خود بنشیند، پس بنیامین تنها ماند. به او گفت: تو چرا نزد کسی نمی‌نشینی؟ گفت: من برادری مادری ندارم. گفت: آیا تو از مادرت، برادری نداشتی؟ گفت: چرا؟ گفت: پس او چه شد؟ گفت: برادرانم گمان دارند که او را گرگ خورده است. پرسید: تا چه اندازه نسبت به او غصه می‌خوری؟ گفت: پس از او، خداوند دوازده پسر به من روزی کرده که نام همه را به اسم او خوانده‌ام. فرمود: پس از او، زنان را در آغوش گرفته و بوی فرزند شنیدی؟ گفت: پدری نیک دارم که به من امر کرد: زن بگیر، شاید خداوند نسلی از تو بیاورد که زمین را با تسبیح خود سنگین سازند. یوسف گفت: در سر سفره، کنار من بنشین. برادران دیگر گفتند: خدا یوسف را تا آن جا برتری داد که برادرش همسفره و همنشین پادشاه شد. پس یوسف دستور داد پیمان‌دار خزانه شاهی را در بار بنیامین نهادند و زمانی که بار بستند تا کوچ کنند، منادی فریاد زد: ای کاروان! شما دزد هستید! پرسیدند: مگر چه چیزی گم شده است؟ گفتند: پیمان‌دار پادشاه و هر کس که آن را باز آورد، یک بار شتر دیگر به او داده خواهد شد و من متکفل آن هستم. گفتند: به خدا قسم شما می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در زمین فساد و

قالوا واقبلوا عليهم ماذا تفقدون ، قالوا نفقد صواع الملك ولن جاء به حمل بعير
وأنا به زعيم ، قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد في الأرض وما كنا سارقين ،
وكان الرسم فيهم والحكم إن السارق يسرق ولا يقطع ، قالوا فما جزاؤه إن كنتم
كاذبين ، قالوا جزاؤه من وجد في رحله فهو جزاؤه كذلك نجزي الظالمين ، فبدأ
باوعيتهم قبل وعاء أخيه ثم استخرجها من وعاء أخيه فحبسه ، فقال اخوته لما
أصابوا الصواع في وعاء ابن يامين ان يسرق فقد سرق أخ له من قبل فأسرها
يوسف في نفسه ولم يبدها لهم ، قال أنتم شر مكاناً والله أعلم بما تصفون ، قالوا
يا أيها العزيز إن له أبا شيخاً كبيراً فخذ أحدنا مكانه إنا نراك من المحسنين ، قال
معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده إنا إذا لظالمون ، فلما استيأسوا منه
خلصوا نجياً ، قال كبيرهم ألم تعلموا أن أباكم قد أخذ عليكم موثقاً من الله ومن
قبل ما فرطتم في يوسف فلن أبرح الأرض حتى يأذن لي أبي أو يحكم الله لي وهو
خير الحاكمين إرجعوا إلى أبيكم فقولوا يا أبانا ان ابنك سرق وما شهدنا إلا بما
علمنا وما كنا للغيب حافظين واسأل القرية التي كنا فيها والعير التي أقبلنا فيها
وإنا لصادقون ، فلما رجعوا إلى أبيهم ، قالوا ذلك له ، قال ان ابني لا يسرق ،
بل سولت لكم أنفسكم أمراً فصبر جميل عسى الله أن يأتيني بهم جميعاً إنه هو
العليم الحكيم ثم أمر بنيه بالتجهيز إلى مصر فساروا حتى أتوا مصر فدخلوا على
يوسف ودفعوا إليه كتاباً من يعقوب يستعطفه فيه ويسأله رد ولده عليه ، فلما
نظر فيه خنقته العبرة ولم يصبر حتى قام فدخل البيت فبكى ساعة ثم خرج إليهم
فقالوا له يا أيها العزيز مسنا وأهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الكيل
وتصدق علينا إن الله يجزي المتصدقين ، فقال لهم يوسف هل علمتم ما فعلتم بيوسف
وأخيه إذ أنتم جاهلون ، قالوا أننك لأنت يوسف ، قال أنا يوسف وهذا أخي قد
من الله علينا انه من يتق ويصبر ، فإن الله لا يضيع أجر المحسنين ، قالوا تالله لقد
آثرك الله علينا وإن كنا لحاطئين ، قال لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم
وهو أرحم الراحمين ثم أمرهم بالانصراف إلى يعقوب وقال لهم إذهبوا بقميصي

دزدی کنیم و دزد نیستیم. پس در نزد آن‌ها قانون این بود که دزد را بنده کنند، نه اینکه دستش را ببرند. پس پرسیدند: جزای دزد پیمانہ چه باشد، اگر شما دروغگو بودید؟ گفتند: هر کس که پیمانہ در بار او باشد، این که خود او را بگیرند، ما ستمکاران را اینگونه مجازات کنیم. پس شروع به بازرسی بارهای برادران کردند و آن را از بار بنیامین درآورده و بازداشت‌اش کردند. برادران بنیامین وقتی دیدند پیمانہ از بار او خارج شد، گفتند: اگر اکنون اینجا دزدی کرد، برادرش هم پیش‌تر دزدی کرده بود. یوسف، این سخن را در درون خود مخفی نمود و چیزی نگفت و خطاب به آن‌ها گفت: موقعیت شما نزد من، برتر از این است و خداوند داناتر است به آن چه وصف کند. گفتند: ای عزیز! او پدری پیر دارد، ما تو را خوش رفتار می‌بینیم، پس یکی از ما را به جای او بگیر! گفت: پناه به خدا از این که کسی را بگیریم، جز کسی که مال خود را نزد او یافته‌ایم. در این هنگام، ما از ستمکاران خواهیم بود. چون از او ناامید شدند، جلسه‌ای ترتیب دادند و بزرگ آن‌ها گفت: مگر نمی‌دانید که پدرمان از شما پیمانی خدائی گرفته است که بنیامین را برگردانید؟ و شما پیش از این هم با یوسف چه تقصیری نمودید. پس همانا من، از این زمین نخواهم رفت، مگر اینکه پدرم اجازه دهد، یا خدای حکمی کند که به راستی او بهترین حاکمان است، شما نزد پدر برگردید و بگوئید: پسر دزدی کرد و ما گواهی نمی‌دهیم، جز بدان چه می‌دانیم و حافظ غیب نبودیم، پس از شهری که در آن بودیم پیرس و نیز از کاروانی که با آن آمدیم و به تحقیق ما راست می‌گوئیم. زمانی که نزد یعقوب برگشتند و چنین گفتند، گفت: به راستی که فرزند من دزدی نمی‌کند و این نفس شماس است که کاری ناشایست را در نظرتان خوب جلوه داده است. و من شکیبائی خود را دنبال می‌کنم، امید که خدا همه را نزد من بیاورد، که او داناست و حکیم. پس دستور داد پسرانش برای حرکت به مصر شوند. آنها به مصر رفته و نزد یوسف شتافتند و نامه‌ای محبت‌آمیزی از طرف یعقوب به او بردند که در آن خواسته بود فرزندانش را به او برگرداند. زمانی که یوسف نامه را دید، به گریه افتاد و نتوانست از گریه خودداری کند، پس برخاست و به اندرون رفت و ساعتی گریست و بیرون آمد. فرزندان یعقوب گفتند: ای عزیز! به ما و خاندانمان سختی رسید و ما کالای اندکی آورده‌ایم، ولی تو اندازه زیاد به ما بده و به ما تصدق کن که خداوند نیکوکاران را پاداش می‌دهد. یوسف گفت: آیا می‌دانید شما وقتی نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟ گفتند: مگر تو خود یوسف هستی؟ گفت: آری، من یوسف هستم و این برادرم، به تحقیق که خداوند بر ما منت نهاد و هر کس که تقوی و صبر پیشه کند، خدا اجر

هذا فالقوه على وجه أبي يأت بصيراً وأتوني بأهلكم أجمعين ، فهبط جبرائيل على يعقوب فقال يا يعقوب ألا أعلمك دعاء يرد الله عليك به بصرك ويرد عليك ابنيك ، قال بلى ، قال قل ما قاله ابوك آدم فتاب الله عليه وما قاله نوح فاستوت به سفينته على الجودي ونجى من الغرق ، وما قاله أبوك إبراهيم خليل الرحمن حين ألقى في النار فجعلها الله عليه برداً وسلاماً ، فقال يعقوب وما ذاك يا جبرائيل ، فقال قل يا رب أسألك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين أن تأتيني بيوسف وابن يامين جميعاً وترد عليّ عيني ، فما استتم يعقوب عليه السلام هذا الدعاء حتى جاء البشير فألقى قميص يوسف عليه فارتد بصيراً فقال لهم ألم أقل لكم إني أعلم من الله ما لا تعلمون ، قالوا يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين قال سوف استغفر لكم ربي إنه هو الغفور الرحيم ، فروي في خبر عن الصادق عليه السلام إنه قال اخرم إلى السحر ، فأقبل يعقوب إلى مصر وخرج يوسف ليستقبله فهمم بأن يترجل ليعقوب ثم ذكر ما فيه من الملك فلم يفعل ، فنزل عليه جبرائيل فقال له يا يوسف إن الله عز وجل يقول لك ما منمك أن تنزل إلى عبدي الصالح ما كنت فيه أبسط يدك فبسطها فخرج من بين أصابعه نور ، فقال ما هذا يا جبرائيل ، فقال هذا إنه لا يخرج من صلبك نبي أبداً عقوبة بما صنعت بيعقوب إذ لم تنزل إليه ، فقال يوسف ادخلوا مصر إن شاء الله آمنين ورفع ابويه على العرش وخرروا له سجداً ، فقال يوسف ليعقوب يا ابت هذا تأويل رؤياي من قبل قد جعلها ربي حقاً إلى قوله توقني مسلماً والحقني بالصالحين ، فروي في خبر عن الصادق عليه السلام إنه قال دخل يوسف السجن وهو ابن اثني عشرة سنة ومكث فيه ثمان عشرة سنة وبقي بعد خروجه ثمانين سنة ، فذلك مائة سنة وعشر سنين

٨ - حدثنا الشيخ الفقيه ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا ابي ، قال حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدب عن احمد بن علي الاصهباني عن إبراهيم بن محمد الثقفي ، قال حدثنا ابو غسان النهدي ، قال حدثنا يحيى بن سلمة بن كهيل عن ابيه عن ابي إدريس عن المسيب بن نجبة عن علي إنه

محسنان را ضایع نمی‌سازد. گفتند: به خدا قسم خدا بود که تو را بر ما برگزید و ما خطاکار بودیم! گفت: باکی بر شما نیست، امروز خدا شما را آمرزید و اوست ارحم الراحمین. پس دستور داد نزد یعقوب برگردند و گفت: پیراهن مرا هم ببرید و بر روی او بیفکنید، تا بینایی خود را باز یابد و همهٔ خاندان خود را پیش من آورید. پس جبرئیل به یعقوب نازل شد و گفت: آیا دعائی به تو یاد ندهم که خداوند دیده‌ات را برگرداند و فرزندت را به تو برگرداند؟ گفت: چرا؟ گفت: همان سخنی را بگو که پدرت آدم گفت و خداوند توبه‌اش را پذیرا شد، نوح گفت و کشتی‌اش بر جودی استوار گشت و از خطر غرق شدن نجات یافت و پدرت ابراهیم خلیل الرحمن گفت، وقتی در آتش افکندند و خدا آن را بر او سرد و سالم قرار داد، یعقوب گفت: ای جبرئیل آن چیست؟ گفت: بگو پروردگارا! از تو می‌خواهم که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، یوسف و بنیامین را با هم بیاور و چشمم را به من برگردان. هنوز دعای یعقوب تمام نشده بود که بشیر آمد و پیراهن یوسف را بر صورت او افکند و بینائی او برگشت. پس به آن‌ها گفت: نگفتم من از جانب خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ گفتند: ای پدر برای ما آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکاریم. گفت: از پروردگار خود، برای شما طلب بخشش می‌کنم که او آمرزنده و مهربان است. در خبری از امام صادق روایت شده است استغفار برای آن‌ها را تا به صبح به تأخیر انداخت. پس یعقوب به مصر آمد و یوسف از او استقبال کرد و خواست به احترام او از اسب پیاده شود که اُبَهِت سلطنتش مانع شد و پیاده نشد. جبرئیل به او نازل شد و گفت: ای یوسف! خداوند می‌فرماید: چرا در مقابل بندهٔ صالح من پیاده نشدی، آیا به واسطه مقامی که داری؟ پس دستت را بگشا. او آن را گشود و نوری از میان انگشتانش خارج شد. گفت: ای جبرئیل! چه بود خارج شد؟ گفت: آن که از پشت تو، هرگز پیغمبری نخواهد آمد، بخاطر کاری که با یعقوب کردی و پیاده نشدی. پس یوسف گفت: همگی با آسودگی خاطر وارد مصر شوید و پدر و مادرش را بر سر تخت آورد و همه در برابرش، رو به خاک گذاشتند. پس به پدر گفت: ای جان! این بود تأویل خواب پیشین من که خدا آن را ثابت نمود تا این که گفت: خدایا! مرا مسلمان بمیران و به نیکان برسان. در خبری، از صادق روایت شده است که: یوسف دوازده سال داشت که به زندان رفت و هیجده سال در آن جا ماند و پس از آن، هشتاد سال زندگی کرد و این صد و ده سال شد.

۸ - عبدالله پسر حسن مؤدب از احمد پسر علی اصفهانی از ابراهیم از ابراهیم پسر محمد ثقفی نقل کرد که گفت: حدیث کرد ما را غسان هندی و گفت: حدیث کرد ما را یحیی پسر سلمة پسر کهیل از پدرش از ابی ادريس از مسیب پسر نجیه از علی که به او

قيل له حدثنا عن أصحاب محمد ﷺ حدثنا عن أبي ذر الغفاري قال علم العلم ثم أوكاه وربط عليه رباطاً شديداً ، قالوا فمن حذيفة قال تعلم أسماء المنافقين ، قالوا فمن عمار بن ياسر قال مؤمن مليء مشاشه إيماناً نسي إذا ذكر ، قيل فمن عبدالله بن مسعود قال قرء القرآن فنزل عنده ، قالوا فحدثنا عن سلمان الفارسي قال أدرك علم الأول والآخر وهو بجر لا ينزح وهو منا أهل البيت ، قالوا فحدثنا عنك يا أمير المؤمنين قال كنت إذا سئلت أعطيت وإذا سئلت أبيت .

المجلس الرابع والأربعون

يوم الثلاثاء لخمس بقين من صفر من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن أبي أيوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال سمعته يقول ما أحسن الحسنات بعد السيئات وما أقبح السيئات بعد الحسنات .

٢ - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله ، قال حدثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن هارون بن الجهم عن المفضل بن صالح عن سعد بن طريف عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال الظلم ثلاثة ظلم يغفره الله وظلم لا يغفره الله وظلم لا يدعه الله ، فأما الظلم الذي لا يغفره الله عز وجل فالثرك بالله ، وأما الظلم الذي يغفره الله عز وجل فظلم الرجل نفسه فيما بينه وبين الله عز وجل ، وأما الظلم الذي لا يدعه الله عز وجل فالمدابنة بين العباد ، وقال ما يأخذ المظلوم من دين الظالم أكثر مما يأخذ الظالم من دنيا المظلوم .

٣ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا الحسين بن الحسن

گفته شد: احوال اصحاب محمد را برای ما بازگو کن، ابوذر چگونه بود؟ فرمود: دانش آموخت و آن را در انبان گذاشت و سرش را محکم بست. گفتند: حذیفه چگونه بود؟ فرمود: او نام منافقان را یاد گرفت. گفتند: از عمار یاسر بگو! فرمود: تا استخوان گردنش، پر از ایمان بود و فراموش می‌کرد، ولی وقتی به یادش می‌آوردند، یادآور می‌شد. از عبدالله بن مسعود پرسیدند فرمود: او قرآن را خوب خوانده بود و آیاتی از قرآن نزد او نازل شده بود. گفتند از سلمان فارسی بر ایمان بگو! گفت: او دانش اول و آخر را آموخت و دریائی بود که تمام نمی‌شد و از ماست اهل بیت. گفتند پس از خودت باز بگو. گفت: هرگاه پرسیدم، برایم دادند و هرگاه خاموش می‌بودم، با من آغاز به سخن می‌شد.

مجلس چهارم و چهارم

سه شنبه ۲۵ سال ۳۶۸

۱ - عبدالله پسر جعفر حمیری گفت: حدیث کرد ما را محمد پسر حسین پسر ابی خطاب از حسن پسر محبوب از ابی ایوب از محمد پسر مسلم از ابی جعفر باقر شنیدم که فرمود: چه زیباست نیکی‌ها، پس از بدی‌ها و چه زشت است بدی‌ها پس از حسنات؟

۲ - هارون پسر جهم از مفضل پسر صالح از سعد پسر طریف از ابی جعفر باقر نقل کرد که فرمود: ظلم سه دسته است؛ ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد، ستمی که خدا نمی‌آمرزدش و ستمی که آن را رها نمی‌کند. موردی که خدا آن را نمی‌آمرزد، شرک به خداست و موردی که می‌آمرزد ظلم بر نفس است و آن که رهاش نمی‌کند، حق بندگان بر یکدیگر است. پس فرمود: آن چه مظلوم از دین ظالم می‌گیرد، بیشتر از آن است که ظالم از دنیای مظلوم می‌گیرد.

۳ - ابان از حسین پسر سعید از فضاله پسر ایوب از یحیی حلی از پدرش از عبدالله

ابن ابيات عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن يحيى الحلبي عن أبيه عن
عبدالله بن سليمان عن أبي جعفر الباقر عليه السلام إنه قال لرجل يا فلان لا تجالس
الأغنياء ، فإن العبد يجالسهم وهو يرى إن الله عليه نعمة فما يقوم حتى يرى أن
ليس الله عليه نعمة .

٤ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثنا عمي محمد بن أبي القاسم عن
أحمد بن محمد بن خالد عن علي بن الحكم عن المفضل عن جابر عن أبي جعفر الباقر
عليه السلام في قول الله عز وجل وقولوا للناس حسناً ، قال قولوا للناس أحسن ما
تحبون أن يقال لكم ، فإن الله عز وجل يبغض اللعان السباب الطعان على المؤمنين
الفاحش المتفحش السائل الملحف ويحب الحبي الحليم العفيف المتعفف .

٥ - حدثنا علي بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن
أحمد بن أبي عبدالله عن الحسين بن سعيد ، قال حدثنا إبراهيم بن أبي البلاد عن
عبدالله بن الوليد الوصافي ، قال قال أبو جعفر الباقر عليه السلام صنائع المعروف قفي
مصارع السوء وكل معروف صدقة وأهل المعروف في الدنيا أهل المعروف في
الآخرة ، وأهل المنكر في الدنيا أهل المنكر في الآخرة ، وأول أهل الجنة
دخولاً إلى الجنة أهل المعروف وإن أول أهل النار دخولاً إلى النار أهل المنكر .

٦ - حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد العلوي ، في رجب سنة تسع وثلاثين
وثلاثمائة ، قال أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم فيما كتب إلي سنة سبع وثلاثمائة
قال حدثنا أبي عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن حبيب السجستاني عن
أبي جعفر الباقر عليه السلام قال في التوراة مكتوب فيما تاجى الله عز وجل به موسى
ابن عمران عليه السلام يا موسى خفي في سر أمرك احفظك من وراء عورتك واذكرني
في خلواتك وعند سرور لذتك أذكرك عند غفلاتك وأملك غضبك عن من
ملكك عليه أكف عنك غضي واكم مكنون سري في سريرتك واظهر في
علانيتك المداراة عني لعدوي وعدوك من خلقي ولا تستسب لي عندهم باظهارك
مكنون سري فتشرك عدوك وعدوي في سبي .

پسر سلیمان از ابی جعفر باقر نقل می‌کند که به مردی فرمود: ای فلان! با توانگران نشست مکن زیرا بنده‌ای که با بی نیازان بنشیند و معتقد باشد که نعمت را خدا به آنها داده است، از پیش آنها بر نمی‌خیزد، مگر آن که می‌نگرد خداوند نعمتی به وی نداده است.

۴- محمد پسر خالد از علی پسر حکم از مفضل از جابر از ابی جعفر باقر در تفسیر گفتار خداوند: «قولوا للناس حسناً» فرمود: به مردم بهترین از چیزهایی را بگوئید که دوست دارید به شما بگویند، زیرا خداوند لعن کننده هر دشنام گو و طعنه زن بر مؤمنان است و دشمن می‌دارد کسی را که فحش دهد و هرزه گوید و بر توقع و بر اصرار باشد و شرمگینان بر دبار و عقیف و آبرومند را دوست می‌دارد.

۵- ابراهیم پسر ابی بلاد از عبدالله پسر ولید و صافی نقل می‌کند که گفت: ابو جعفر باقر فرمود: کارهای بس خوب، از مرگ‌های بد جلوگیری می‌کند و هر خوش رفتاری کردن صدقه است و خوش رفتار کنندگان دنیا خوش رفتاران آخرت خواهند بود و زشتکاران دنیا نیز زشت کاران آخرت خواهند بود. اولین کسی که به بهشت خواهد رفت، خوش رفتارها هستند و نیز اولین کسی که به دوزخ خواهد رفت، بدکاران خواهند بود.

۶- ابی حسن پسر محبوب از هشام پسر سالم از حبیب سجستانی از ابی جعفر باقر نقل می‌کند که فرمود: در تورات، در ضمن آن چه خداوند با موسی پسر عمران نجوا گفته، چنین آمده است: ای موسی! از من بترس در نهان کارت، تا تو را نسبت به عیوبت حفظ نمایم! در خلوت و هنگامه‌های شادی‌ات به یاد من باش، تا در هنگام غفلت، تو را یاد کنم، خشم خود را بر هر کسی که تو را بر او اقتدار داده‌ام، نگاهدار، تا خشمم را از تو باز دارم، سرهای ناگشوده مرا در درون خود حفظ کن و نیز در آشکارت، با دشمن من و دشمن خودت از خلق، مدارا کن و مرا نزد آنها در معرض دشنام قرار مده، با اظهار کردن سر نهانی من به دشمن خودت و دشمن من، همانا در دشنام داده شدن بر من شریک خواهی بود.

٧ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور ، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن ابان بن عثمان عن سعد بن طريف عن الأصمغ بن نباتة قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول في سجوده أتاجيك يا سيدي كما يتناجي العبد الذليل مولاه واطلب إليك طلب من يعلم أنك تعطي ولا ينقص مما عندك شيء . واستغفرك استغفار من يعلم أنه لا يغفر الذنوب إلا أنت وأتوكل عليك توكل من يعلم إنك على كل شيء قدير .

٨ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا سعد بن عبد الله ، قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب ، قال حدثني أبو حفص عمرو بن خالد عن أخيه سفيان بن خالد عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال من استغفر الله عز وجل بعد العصر سبعين مرة غفر الله له ذلك اليوم سبعمائة ذنب ، فإن لم يكن له فلائبه ، فإن لم يكن لأبيه فلامه ، فإن لم يكن لأمه فلاخيه فإن لم يكن لأخيه فلاخته ، فإن لم يكن لأخته فلاأقرب فالأقرب .

٩ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس ، قال حدثنا أبي عن محمد بن أحمد ابن يحيى بن عمران الأشعري عن محمد بن أبي الصهبان عن أبي عمران الأرمني عن عبد الله بن الحكم عن جابر عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال قلت له إن قوماً إذا ذكروا بشيء من القرآن أو حدثوا به صعق أحدهم حتى يرى أنه لو قطعت يده ورجلاه لم يشعر بذلك ، فقال سبحان الله ذاك من الشيطان ما بهذا أمروا إنما هو اللين والرقة والدمعة والوجل .

١٠ - حدثنا الحسين بن إبراهيم بن ناتان ، قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن عمارة بن موسى الساباطي عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال من صلى الصلاة المفروضة في أول وقتها فأقام حدودها رفعها الملك إلى السماء بيضاء نقية وهي تهتف به حفظك الله كما حفظتني واستودعك الله كما استودعتني ملكاً كريماً ، ومن صلاها بعد وقتها من غير علة فلم يقم حدودها رفعها الملك سوداء مظلمة وهي تهتف به ضيعتني ضيعك الله كما

۷- محمد پسر ابی عمیر از ابان پسر عثمان از سعد پسر طریف از اصیغ پسر نباته نقل می‌کند که امیرالمؤمنین در سجده‌های خویش می‌گفت: ای آقا! من با تو راز می‌گویم، همانگونه که بنده‌ای ذلیل با مولای خود بگوید و از تو خواستارم، مانند کسی که می‌داند که تنها تو عطا می‌کنی. به راستی که آن چه نزد تو است، کم نمی‌شود، از تو آمرزش می‌جویم مانند کسی که می‌داند جز تو، کسی گناه آمرز نیست، به تو توکل دارم، مانند کسی که می‌داند تو بر همه چیز توانائی داری.

۸- ابو حفص عمرو پسر خالد از برادرش سفیان پسر خالد از ابی عبدالله صادق جعفر بن محمد نقل می‌کند که فرمود: هر کس که بعد از نماز عصر، هفتاد بار طلب بخشش (استغفار) کند خداوند، در آن روز هفت صد گناه او را می‌آمرزد و اگر گناهی نداشته باشد، گناه پدرش را می‌آمرزد و اگر پدرش گناهی نداشته باشد، گناهان مادرش را می‌بخشد و اگر او هم گناهی نداشته باشد، گناه برادرش را و اگر او نیز گناهی نداشته باشد، گناه خواهرش را می‌بخشد و اگر او هم گناهی نداشته باشد، گناه کسی از خویشاوندان نزدیک‌تر را، به ترتیب.

۹- محمد پسر ابی صهبان از ابی عمران ارمنی از عبدالله پسر حکم از جابر از ابی جعفر باقر نقل می‌کند که به او گفتم: مردمی وجود دارند که وقتی یکی از آیه‌های قرآن به یاد آن‌ها می‌آید، یا از آن چیزی به آنها بازگویی می‌کنی، از خود بی‌خود می‌شوند، تا آن جا که چنین به نظر می‌رسد اگر دو دست و پای آن‌ها را بی‌برند، خبردار نمی‌شوند! فرمود: سبحان الله! این حالت از شیطان است، به درستی که آنها به این حالت دستور ندارند، چرا همانا اثر بخشی قرآن نرم و با رقت قلب و اشک و ترس است.

۱۰- هشام پسر سالم از عماره پسر موسی ساباطی از ابی عبدالله صادق نقل کرد که فرمود: هر کس که نمازهای واجب خود را در اوّل وقت بخواند و آنها را درست ادا کند، فرشته‌ای، آن را پاک و درخشان، به آسمان می‌رساند و آن نماز فریاد می‌زند: خدای نگاهت دارد، چنان چه نگاهم داشتی و من تو را به خدا سپارم، چنان چه تو مرا به فرشته کریم خدا سپردی و هر کس که بدون داشتن عذر، آن را بی وقت بخواند و درست ادا نکند، فرشته‌ای آن را در رنگی سیاه و تاریک بالا می‌برد و آن نماز فریاد می‌کشد:

ضيعتني ولا رعاك الله كما لم ترعني ، ثم قال الصادق عليه السلام إن أول ما يسأل عنه العبد إذا وقف بين يدي الله جل جلاله الصلاة (عن الصلاة) المفروضات وعن الزكاة المفروضة وعن الصيام المفروض وعن الحج المفروض وعن ولايتنا أهل البيت ، فإن أقرّ بولايتنا ثم مات عليها قبلت منه صلاته وصومه وزكاته وحججه وإن لم يقر بولايتنا بين يدي الله جل جلاله لم يقبل الله عز وجل منه شيئاً من أعماله .
وهذا الإسناد عن الحسين بن محبوب عن عبد العزيز عن ابن أبي عمير قال قال أبو عبد الله الصادق عليه السلام إذا صليت صلاة فريضة فصلها لوقتها صلاة مودع يخاف أن لا يعود إليها أبداً ثم أصرف ببصرك إلى موضع سجودك فلو تعلم من عن يمينك وشمالك لاحسنت صلاتك واعلم إنك بين يدي من يراك ولا تراه .

١١ - حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا أبو أحمد عبد العزيز بن يحيى الجلودي البصري ، قال حدثنا محمد بن زكريا ، قال حدثنا شعيب بن واقد قال حدثنا القاسم بن بهرام عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس ، وحدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا أبو أحمد عبد العزيز بن يحيى الجلودي ، قال حدثنا الحسن بن مهران ، قال حدثنا مسلمة بن خالد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام في قوله عز وجل يوفون بالنذر ، قال مرض الحسن والحسين (ع) وهما صبيان صغيران فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومعه رجلان ، فقال أحدهما يا أبا الحسن لو نذرت في ابنك نذراً إن الله عافاهما ، فقال أصوم ثلاثة أيام شكراً لله عز وجل ، وكذلك قالت فاطمة (ع) وقال الصبيان ونحن أيضاً نصوم ثلاثة أيام ، وكذلك قالت جاريتهم فضة فالبسها الله عاقبة فأصبحوا صياماً وليس عندهم طعام فانطلق علي عليه السلام إلى جاره من اليهود يقال له شمعون يعالج الصوف ، فقال هل لك أن تعطيني جزء من صوف تغزلها لك ابنة محمد بثلاثة أصوع من شعير ، قال نعم فأعطاه فجاء بالصوف والشعير وأخبر فاطمة (ع) فقبلت واطاعت ثم عمدت فغزلت ثلث الصوف ثم أخذت صاعاً من الشعير فطحنته وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص لكل واحد قرصاً وصلى علي عليه السلام

خداوند تو را ضایع کند، چنان چه مرا ضایع کردی و خداوند رعایتت ننماید، چنان چه رعایتم نکردی. پس صادق فرمود: زمانی که بنده‌ای در برابر خدا بایستد، اولین چیزی که از او پرسیده می‌شود، نمازهای واجب اوست و نیز زکات واجب و روزه واجب و از حج واجب و نیز ولایت ما خاندان و اگر به ولایت ما خاندان معترف باشد و بر عقیده آن بمیرد، نماز و روزه و زکات و حج او پذیرفته می‌شود و اگر برابر خدا به ولایت ما اعتراف نکند، خداوند چیزی از اعمال او را نمی‌پذیرد. به همین اسناد، حسین، پسر محبوب از عبدالعزیز از ابن ابی یعفر نقل می‌کند که گفت: ابو عبدالله صادق فرمود: زمانی که یک نماز واجب را می‌خوانی، آن را در وقتش بخوان مانند نماز وداع کننده‌ای که می‌ترسد دیگر تا به ابد باز نخواهد گشت پس از آن بر جای سجدهات چشم بینداز، اگر بدانی چه کسی در طرف راست یا چپ توست، و در این صورت خوب نماز می‌خوانی، بدان که در برابر کسی قرار گرفته‌ای که تو را می‌بیند و او را نمی‌بینی.

۱۱ - قاسم پسر بهرام از لیت از مجاهد از ابن عباس نقل کرد و حدیث کرد ما را ابراهیم پسر اسحاق و گفت: حدیث کرد ما را ابو احمد عبدالعزیز پسر یحیی جلودی که گفت: حدیث کرد ما را حسن پسر مهران و گفت: حدیث کرد ما را مسلمه پسر خالد از صادق جعفر بن محمد از پدرش، در تفسیر آیه: به نذر وفا می‌کنند، که فرمود: حسن و حسین - که دو کودک بودند - بیمار شدند.

پس رسول خدا همراه با دو مرد، به عیادت آن‌ها شتافت و یکی از آن‌ها گفت: ای ابوالحسن! اگر برای دو فرزندت نذری می‌کردی، خداوند به آن‌ها شفا می‌داد. پس گفت: سه روز به خداوند روزه می‌دارم و فاطمه نیز چنین گفت و حسن و حسین گفتند: ما نیز سه روز روزه خواهیم داشت و کنیزشان فضا نیز چنین نذر کرد. پس خداوند جامه عافیت بر آن‌ها پوشاند و صبح نیت روزه کردند و طعامی در خانه نداشتند.

علی نزد همسایه یهودی‌اش شمعون که شغل او پشم‌کاری بود، رفت و گفت: آیا می‌توانی مقداری به من پشم بدهی که دختر محمد برسد و سه صاع جو در عوض آن به ما بدهی؟ گفت: آری، و مقداری پشم با جو به علی داد و او به فاطمه خبر داد و قبول کرد و اطاعت نمود و یک سوم پشم را رشت و یک صاع از جوها را آسیاب کرد و خمیر نمود

مع النبي ﷺ المغرب ثم أتى منزله فوضع الخوان وجلسوا خمستهم فأول لقمة كسرها علي بن أبي طالب إذا مسكين قد وقف بالباب فقال السلام عليكم يا أهل بيت محمد أنا مسكين من مساكين المسلمين أطعموني بما تأكلون أطعمكم الله على مواعد الجنة فوضع اللقمة من يده ثم قال :

فاطم ذات المجد واليقين يا بنت خير الناس أجمعين
أما ترين البائس المسكين

جاء إلى الباب له حنين يشكو إلى الله ويستكين
يشكو إلينا جائئاً حزين

كل امرء بكسبه رهين من يفعل الخير يقف سمين
موعده في جنة رهين

حرمها الله على الضنين وصاحب البخل يقف حزين
تهوى به النار إلى سبعين شرابه اللحم والفلسين

فأقبلت فاطمة (ع) تقول :

أمرك سمع يا بن عم وطاعة ما بي من لؤم ولا وضاعة (ولا ضراعة)
غذيت باللب وبالبراعة أرجو إذا أشبعت من جماعة
أن ألحق الأخيار والجماعة وأدخل الجنة في شفاعاة
وعمدت إلى ما كان على الخوان فدفعته إلى المسكين وباتوا جياعاً وأصبحوا
صياماً لم يذوقوا إلا الماء القراح ، ثم عمدت إلى الثلث الثاني من الصوف فغزلته ثم
أخذت صاعاً من الشمير فطحنته وعجنته وخبزت منه خمسة أقرصة لكل واحد
قرصاً وصلى علي (ع) المغرب مع النبي ﷺ ثم أتى منزله ، فلما وضع الخوان بين
يديه وجلسوا خمستهم ، فأول لقمة كسرها علي بن أبي طالب إذا يتيم من يتامى المسلمين
قد وقف بالباب فقال السلام عليكم يا أهل بيت محمد ، أنا يتيم من يتامى المسلمين

و پنج قرص نان از آن‌ها پخت، برای هر کس یک قرص. علی نماز مغرب را با پیامبر خواند و به منزل آمد و سفره گسترده و هر پنج نفر نشستند، تا افطار کنند.

علی لقمه اول را برداشته بود که مسکینی بر در خانه ایستاد و گفت: درود بر شما ای اهل بیت محمد! من مسکینی از مساکین مسلمانان هستم، اطعام کنید، از آن چه خود می‌خورید که خدا از طعام بهشت به شما بخوراند.

علی لقمه را از دست گذاشت و فرمود: فاطمه! ای صاحب بزرگی و یقین، ای دختر بهترین مردمان، آیا نمی‌نگری که بینوایی مسکین بر در ایستاده و بر خداوند شکایت می‌برد؟

او شکایت دارد که گرسنه است، هر کس در گرو کار خویش است و هر کس که کاری نیک انجام دهد، جایگاه او بهشت است؛ بهشتی که خداوند آن را بر بخیلان حرام نموده است...

پس فاطمه روی آورد و گفت: ای پسر عمو! امر تو را اطاعت می‌کنم، که من را چه کار است با پستی و ملامت؟

به راستی که خوراک و غذای تو از خرد و براعت است و من به این ترکیب امیدها دارم. اگر که به نیکان و مردمان بیبندم، با شفاعت داخل بهشت خواهم شد.

پس، هر چه را که در سفره بود، برداشت و به مسکین داد و خود گرسنه خوابیدند و جز آب چیزی نخوردند. پس از ثلث دوم پشم را رشته کرد و صاعی از جوها را برداشت و آسیاب کرد و خمیر درست کرد و پنج قرص نان پخت، برای هر کس قرصی. علی نماز مغرب را با پیغمبر خواند و به منزل آمد و زمانی که سفره گشودند، و هر پنج نفر تن نشسته بودند، علی لقمه اول را گرفته بود که مسلمانی یتیم بر در خانه ایستاد و گفت: درود بر شما خاندان محمد! یتیمی هستم مسلمان، پس از آن چه خود می‌خورید، به من بدهید که خداوند به شما از خوراک بهشت عطا کند.

علی لقمه از دست نهاد و گفت: ای فاطمه! ای دختر آقای بخشنندگان! ای دختر پیامبری که از لثیمان نیست، این یتیم را خداوند برای ما فرستاده است، هر کس که امروز ببخشد، و رحم آورد، خداوند او در جایگاه بهشت پر نعمت قرار خواهد داد، جایی که خداوند آن را بر اهل لثانت حرام کرده است.

و دارنده بخل در ذمیم خواهد ایستاد، جایی که آتش از جا به سوی جهنم خالی

أطعموني مما تأكلون أطعمكم الله على موائد الجنة ، فوضع علي ﷺ اللقمة من يده ثم قال :

فاطم بنت السيد الكريم بنت نبي ليس بالزني
 قد جاءنا الله بهذا اليتيم
 من برحم اليوم فهو رحيم موعده في جنة النعم
 حرمها الله على اللثيم
 وصاحب البخل يقف ذميم تهوى به النار إلى الجحيم
 سراها الصديد والحميم

ثم عمدت فأعطته جميع ما على الخوان وباتوا جوعاً لم يذوقوا إلا الماء القراح وأصبحوا صياماً وعمدت فاطمة (ع) ففزلت الثلث الباقي من الصوف وطحنت الصاع الباقي وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص لكل واحد قرصاً ، وصلى علي ﷺ المغرب مع النبي ﷺ ثم أتى منزله فقرب إليه الخوان وجلسوا خمستهم ، فأول لقمة كسرها علي ﷺ إذا أسير من أسراء المشركين قد وقف بالباب فقال السلام عليكم يا أهل بيت محمد تأسروننا وتشدوننا ولا تطعموننا فوضع علي ﷺ اللقمة من يده ثم قال :

فاطم يا بنت النبي أحمد بنت النبي سيد مسود
 قد جاءك الأسير ليس يهندي
 مكبلاً في غله مقيد يشكو لنا الجوع قد تقدد
 من يطعم اليوم يحده في غد
 عند العلي الواحد الموحد ما يزرع الزارع سوف يحصد
 فاعطني (فاعطنه) ولا تجعليه ينكد

فأقبلت فاطمة (ع) وهي تقول :

لم يبقَ مما كان غير صاع قد دبرت كفي مع الذراع

می‌شود و نوشیدنی‌های آن صدید است و حمیم.

پس فاطمه هر چه را که در سفره بود، به یتیم داد، قسمت سوم پشم را رشته کرد و آخرین صاع جو را آسیاب کرد و خمیر نمود و پنج قرص دیگر پخت، برای هر کسی قرصی از آن. علی نماز مغرب را با پیغمبر خواند و به منزل آمد و سفره گسترده و اولین لقمه را برداشته بود که اسیری از مشرکان در خانه ایستاد که ای خاندان محمد! ما را اسیر کنید حتی اگر غذایی برایمان ندهید! علی (ع) لقمه را از دست‌اش بر زمین گذاشت و گفت:

فاطمه! ای دختر احمد پیامبر، دختر پیامبری که آقاست، به راستی که اسیری نامسلمان به سوی تو آمده است.

در حالی که در غل و زنجیری به هم پیچیده شده و از گرسنگی پیش ما شکایت می‌کند،

هر کس که امروز کسی را اطعام کند، فردا آن را خواهد یافت در نزد خداوند واحد، و کشاورز، هر چیزی را که امروز بکارد، به زودی آن را درو خواهد کرد، پس به او نیز عطا کن و نگذار دست خالی و پریشان برگردد!

پس فاطمه روی آورد، در حالی که شعری در تمجید از قناعت می‌خواند و آنگاه هر چه را که در سفره بود، برگرفت و به آن اسیر داد و همگی گرسنه خوابیدند و صبح روزه نبودند، ولی چیزی برای خوردن هم نداشتند. شعیب در حدیثی که نقل می‌کند، می‌گوید: علی، حسن و حسین را نزد رسول خدا آورد در حالیکه آنها از گرسنگی می‌لرزیدند.

پیامبر چون آنها را در این حال دید، فرمود: ای ابوالحسن! نزد دخترم فاطمه برویم، و همه نزد فاطمه آمدند، در حالی که او در محرابش بود و از گرسنگی، شکمش به پشتش چسبیده بود و چشمهایش ته نشین شده بود. او زمانی که رسول خدا را دید، پیامبر او را در آغوش کشید و گفت: به خدا استغاثه می‌کنم از اینکه سه روز است در این حال هستید. پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! بگیر آن چه را خداوند برای خاندان تو فرستاده است.

پرسید: چه بگیرم؟ گفت: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» آیا رسید بر انسان، دورانهایی که چیزی نبود، تا رسید به این آیه که: «ان هذا کان لکم

شلاي والله هما جياع يا رب لا تتركها ضياع
أبوها للخير ، ذو اصطناع عبل الذراعين طويل الباع
وما على رأسي من قناع الاعباً نسجتها بصاع

وعمدوا إلى ما كان على الخوان فاتوه وابتوا جياعاً وأصبحوا مفطرين وليس
عندم شيء ، قال شعيب في حديثه وأقبل علي بالحسن والحسين عليها السلام نحو
رسول الله وهما يرتعشان كالفراخ من شدة الجوع ، فلما بصر بهم النبي ﷺ
قال يا أبا الحسن شد ما يسوءني ما أرى بكم ، انطلق إلى ابنتي فاطمة فانطلقوا
إليها وهي في محرابها قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع وغارت عيناها ،
فلما رآها رسول الله ﷺ ضمها إليه وقال واغوثاه بالله أنتم منذ ثلاث فيما أرى
فهبط جبرائيل فقال يا محمد خذ ما هيا الله لك في أهل بيتك ، قال وما آخذ يا
جبرائيل ، قال «هل أتى على الإنسان حين من الدهر ، حتى إذا بلغ «إن هذا كان
لكم جزاء وكان سعيكم مشكوراً» ، وقال الحسن بن مهران في حديثه فوثب
النبي ﷺ حتى دخل منزل فاطمة (ع) فرأى ما بهم فجمعهم ثم انكب عليهم
يبكي ويقول أنتم منذ ثلاث أيام فيما أرى وأنا غافل عنكم ، فهبط عليه جبرائيل
بهذه الآيات « إن الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً عيناً يشرب بها
عباد الله يفجرونها تفجيراً » ، قال هي عين في دار النبي ﷺ يفجر إلى دور
الأنبياء والمؤمنين «يوفون بالندر» يعني علياً وفاطمة والحسن والحسين وجاريتهم
«ويخافون يوماً كان شره مستطيراً» يقولون عابساً كلوحاً «ويطعمون الطعام على
حبه» يقول على شهوتهم للطعام وإيثارهم له مسكيناً من مساكين المسلمين ويتيمماً من
يتامى المسلمين وأسيراً من أسارى المشركين ويقول إذا أطمعهم «إنما نطعمكم
لوجه الله لا نريد منكم جزاءً ولا شكوراً» ، قال والله ما قالوا هذا لهم ، ولكنهم
أضمره في أنفسهم فأخبر الله بأضمارهم يقولون لا نريد جزاءً تكلفوننا به ولا
شكوراً تشنون علينا به ، ولكننا إنما أطمعناكم لوجه الله وطلب ثوابه ، قال الله
تعالى ذكره «فوقاهم الله شر ذلك اليوم ولقيمهم نضرة» في الوجوه «وسروراً» في القلوب
«وجزاهم بما صبروا» جنة يسكنونها «وحريراً» يفرشونه ويلبسونه متكئين فيها على

جزآء و كان سعیکم مشکوراً»: این است پاداش برای شما و کوشش شما مورد شکرگذاری است. حسن پسر مهران در حدیث خود گوید: پیغمبر از جا برخاست و به منزل فاطمه رفت و غمزدگی آن‌ها را دید و جمع‌شان کرد و بر سر آن‌ها خم شد، در حالی که می‌گریست و می‌فرمود: آیا شما از سه روز پیش، بر این وضع بودید و من متوجه نبودم؟

پس جبرئیل این آیات را آورد: به راستی که خوش کرداران، از جامی می‌نوشند که مزوج به کافور است، چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و به خوبی آن را به جوش می‌آورند.

پس فرمود: این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر، که تا خانه انبیاء و مؤمنین، روان می‌شود: به نذرهایشان وفا کنند، مقصود علی و فاطمه و حسن و حسین و کنیز آن‌هاست: و بترسند از روزی که شرّ آن عبوس و زشت چهره است و خوراک را با فرط نیازمندی به آن به دیگران می‌خورانند، یعنی با اشتهای برای خوردن آن، آن را ایثار می‌کنند به مسکینی از مساکین مسلمان و یتیمی از مسلمان‌ها و اسیری از اسیران مشرکان و چون به آن‌ها می‌خورانند، گویند: همانا شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و از شما پاداش و قدردانی نمی‌خواهم.

گفت: به خدا قسم این جمله را برای آن‌ها به زبان نیاوردند، ولی در دل گذراندند، و خداوند از آن خبر داد.

گویند: هیچ عوضی از شما نمی‌خواهیم و قدردانی توقع نمی‌داریم تنها برای خدا بود که به شما اطعام کردیم و ثواب او را می‌خواهیم، پس خداوند آن‌ها را از شرّ این روز برکنار داشت و از خرمی چهره و شادی دل برخوردار نمود و برای شکیبائی آنان، بهشت را عوض داد که در آن ساکن شوند و فرش حریری که بگسترانند و بپوشند و تکیه کنند. مقصود از «اریکه» تختی است که در آن حجله باشد، که نه آفتاب سوزانی در آن بینند و نه سرمای سردسیری.

ابن عباس گوید: در این میان که اهل بهشت در آن می‌آرمند، تابشی از خورشید را می‌بینند که بهشت را درخشان کرده، می‌گویند:

پروردگارا! تو در قرآن گفتی که در آن آفتاب نخواهند دید، خداوند جبرئیل را نزد آن‌ها خواهد فرستاد تا اعلام کند این درخشانی، از خورشید نیست، در این حال علی و

الارائك والأريكة السرير عليه الحجة لا يرون فيها شمساً ولا زمهريراً، قال ابن عباس فبينما أهل الجنة في الجنة إذ رأوا مثل الشمس قد أشرفت لها الجنان ، فيقول أهل الجنة يا رب إنك قلت في كتابك لا يرون فيها شمساً فيرسل الله جل اسمه إليهم جبرائيل فيقول ليس هذه بشمس ، ولكن علياً وفاطمة ضحكا فاشرفت الجنان من نور ضحكها ونزلت هل أتى فيهم إلى قوله تعالى وكان سعيكم مشكوراً .

المجلس الخامس والأربعون

يوم الجمعة ليلتين بقيتا من صفر سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا علي بن أحمد الدقاق ، قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان ، قال حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي ، قال حدثنا عبد الله بن محمد ، قال حدثنا أبي عن خالد بن الياس عن أبي بكر بن عبد الله بن أبي جهم قال حدثني أبي عن جدي ، قال سمعت أبا طالب حدث عن عبدالمطلب قال بينا أنا نائم في الحجر إذ رأيت رؤياً هالتي فأتيت كاهنة قريش وعلي مطرف خز وجمي تضرب منكي ، فلما نظرت إليّ عرفت في وجهي التغير فاستوت وأنا يومئذ سيد قومي ، فقالت ما شأن سيد العرب متغير اللون هل رابه من حدثان الدهر ريب فقلت لها بلى إني رأيت الليلة وأنا نائم في الحجر كأن شجرة قد نبتت على ظهري قد نال رأسها السماء وضربت بأغصانها الشرق والغرب ورأيت نوراً يظهر منها أعظم من نور الشمس سبعين ضعفاً ، ورأيت العرب والعجم ساجدة لها وهي كل يوم تزداد عظماً ونوراً ورأيت رهطاً من قريش يريدون قطعها ، فإذا دنوا منها أخذهم شاب من أحسن الناس وجهاً وأنظفهم ثياباً فيأخذهم ويكسر ظهورهم ويقلع أعينهم فرفعت يدي لأتناول غصناً من أغصانها فصاح بي الشاب وقال

فاطمه خواهند خندید و بهشت از نور خنده‌شان درخشان خواهد شد. و سوره «هل اتی» تا «کان سعیکم مشکوراً»، درباره آن خاندان نازل شده است.

مجلس چهل و پنجم جمعه بیست و هشت صفر سال ۳۶۸

۱ - عبدالله بن محمد گوید حدیث کرد ما را پدرم از خالد پسر الیاس از ابی بکر پسر عبدالله پسر ابی جهم که گفت: پدرم از جدم حدیث کرد که گفت: از ابوطالب شنیدم که از عبدالمطلب باز گفت که: در حجر اسماعیل به خواب رفته بودم، خوابی دیدم که مرا به هراس انداخت. پس نزد کاهنان قریش رفتم. من رو پوشی خز در بر داشتم و گیسوهایم روی شانه‌هایم ریخته شده بود. او وقتی به من نظر کرد و آشفته‌گی ام را دید، خود را آماده کرد. آن روز من آقای قبیله خود بودم. پس پرسید: چه شده که سید عرب رنگ پریده شده است، آیا از ناگواری‌های روزگار چیزی به او روی آور شده است؟ گفتم: آری، من شب در حجر اسماعیل خوابیده بودم که در خواب دیدم درختی از پشتم روئید که سر آن به آسمان می‌رسید و شاخه‌هایش در مشرق و مغرب، نوری از آن تابید که هفتاد برابر نور خورشید بود و عرب و عجم در برابر آن، به خاک افتادند و هر روز بر بزرگی آن افزوده می‌شد و گروهی از قریش، قصد بریدن آن را داشتند. زمانی که به آن نزدیک می‌شدند، جوانی که از همه مردم خوش‌روتر و پاک‌جامه‌تر بود، آن‌ها را می‌گرفت و پشت‌هایشان را می‌شکست و چشمانشان را در می‌آورد. دستم بلند کردم، تا شاخه‌ای از آن را بگیرم. آن جوان به من نهیب زد که: دست نگاهدار! که تو بهره‌ای از آن نداری. گفتم: بهره آن متعلق به کیست، حال آنکه درخت از آن من است. گفت: بهره آن از آن کسانی است که به آن در آویخته و باز به آن بر می‌گردد.

پس هراسان از خواب برخاستم، در حالی که رنگم پریده بود. پس دیدم رنگ کاهن

مهلاً ليس لك منها نصيب فقلت لمن النصيب والشجرة مني ، فقال النصيب لهؤلاء الذين قد تعلقوا بها وسيمود إليها فانتهيت مذعوراً فزغاً متغير اللون فرأيت لون الكاهنة قد تغير ، ثم قالت لئن صدقت ليخرجن من صلبك ولد يملك الشرق والغرب وينبأ في الناس فتسري عني غمي فانظر أبا طالب لملك تكون أنت ، وكان أبو طالب يحدث بهذا الحديث والنبي ﷺ قد خرج ويقول كانت الشجرة والله أبا القاسم الأمين .

٢ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان ، قال حدثنا أبو العباس أحمد بن يحيى بن زكريا ، قال حدثنا محمد بن اسماعيل ، قال حدثنا عبد الله بن محمد ، قال حدثنا أبي عن سعيد بن مسلم مولى لبني مخزوم عن سعيد بن أبي صالح عن أبيه عن ابن عباس ، قال سمعت أبي العباس يحدث قال ولد لأبي عبد المطلب عبد الله فرأينا في وجهه نوراً يزهر كنور الشمس ، فقال أبي ان لهذا الغلام شأنًا عظيماً ، قال فرأيت في منامي إنه خرج من منخره طائر أبيض قطار فبلغ المشرق والمغرب ، ثم رجع راجعاً حتى سقط على بيت الكعبة فسجدت له قريش كلها ، فبينما الناس يتأملونه إذا صار نوراً بين السماء والأرض وامتد حتى بلغ المشرق والمغرب ، فلما انتهت سألت كاهنة بني مخزوم فقالت يا عباس لئن صدقت رؤياك ليخرجن من صلبه ولد يصير أهل المشرق والمغرب تبعاً له ، قال أبي فهمني أمر عبد الله إلى أن تزوج بآمنة وكانت من أجل نساء قريش وأتمها خلقاً ، فلما مات عبد الله وولدت آمنة رسول الله ﷺ أتيت فرأيت النور بين عينيه يزهر فحملته وتفرست في وجهه فوجدت منه ريح المسك وصرت كأني قطعة مسك من شدة ريحي ، فحدثتني آمنة وقالت لي إنه لما أخذني الطلق واشتد بي الأمر سمعت جلبة وكلاماً لا يشبه كلام الآدميين ، ورأيت علماً من سندس على قضيب من ياقوت قد ضرب بين السماء والأرض ، ورأيت نوراً يسطع من رأسه حتى بلغ السماء ، ورأيت قصور الشامات كأنها شعله نار نوراً ، ورأيت حولي من القطاة أمراً عظيماً وقد نشرت أجنحتها حولي ، ورأيت شجرة الأسدية قد مرّت وهي تقول آمنة ما لقيت

نیز پرید و گفت: اگر راست گفته باشی، از نسل تو فرزندی خواهد آمد که مالک شرق و غرب خواهد شد و در میان مردم پیامبری خواهد کرد. با این تعبیر، غم از دلم رفت. ای ابوطالب! بنگر شاید که آن جوان تو باشی. این حدیث را ابوطالب پس از بعثت نقل می‌کرد و می‌گفت: به خدا آن درخت، ابوالقاسم امین است.

۲ عبدالله پسر محمد گوید: حدیث کرد ما را پدرم از سعید پسر مسلم - بنده بنی مخزوم - از سعید، پسر ابی صالح از پدرش از ابن عباس که گفت: از ابوالعباس شنیدم که حدیث می‌کرد و می‌گفت: زمانی که عبدالله پسر عبدالمطلب به دنیا آمد، نوری در چهره‌اش بود که مانند نور خورشید می‌درخشید. پدرم گفت: این فرزند به مقامی والا خواهد رسید. گوید: در خواب دیدم که از سوراخ بینی او، پرندۀ سفیدی در آمد و پرواز کرد، تا به مشرق و مغرب رسید و سپس برگشت و بر خانه کعبه افتاد و همه قریش برایش به خاک افتادند و در این میان که مردم به او نظر می‌کردند، میان مشرق و مغرب نوری شد و به آن‌ها رسید. زمانی که بیدار شدم و از کاهنان بنی مخزوم سؤال به عمل آوردم، گفت: ای عباس! اگر خواب تو راست باشد، از نسل او فرزندی خواهد آمد که اهالی مشرق و مغرب، پیرو او خواهند گردید. پدرم گفت: حال عبدالله مورد توجه من بود، تا با آمنه - که از زیباترین زنان قریش بود - ازدواج کرد. زمانی که عبدالله از دنیا رفت، و آمنه رسول خدا را به دنیا آورد، آن نور را میان دو چشم او دیدم که می‌درخشید. در صورتش تفحصی کردم و بوی مشک در آن یافتم که در من اثر کرد، تا خود از بوی خوش آن یک قطعه مشک شدم. آمنه برای من گفت: زمانی که درد زائیدن مرا گرفت و کار برایم سخت شد، غوغایی شنیدم که مانند سخن آدمیان نبود، پرچمی از سُنَدَس دیدم بر تیره‌ای از یاقوت که در میان آسمان و زمین زده بودند و نوری از سرش بالا زد و تا به آسمان رسید، و کاخ‌های شام را دیدم که گویا مشعله‌ای از آتش بود و نور می‌داد. من در پیرامون خودم از پرندۀهای «قطاة» امری بس بزرگ را دیدم که پره‌های خود را در اطراف من پراکنده بودند و دیدم شعیره اسدیه بر من گذشت، در حالی که می‌گفت: ای آمنه! کاهنان و بُت‌ها، از دست پسر تو چه خواهند دید؟ مردی جوان را دیدم که از همه مردمان بلندتر و سفیدتر و خوش پوش‌تر بود و به گمانم عبدالمطلب بود. او نزد من آمد و کودک را از من

الكهان والأصنام من ولدك ، ورأيت رجلاً شاباً من أتمّ الناس طولاً وأشدم بياضاً وأحسنهم ثياباً ما ظننته إلا عبد المطلب قد دنا مني فأخذ المولود فتغل في فيه ومعه طست من ذهب مضروب من زمرد ومشط من ذهب فشق بطنه شقاً ثم أخرج قلبه فشقه فأخرج منه نكتة سوداء فرمى بها ثم أخرج صرة من حريرة خضراء ففتحها فإذا فيها كالذريرة البيضاء فعمشاه ثم رده إلى ما كان ومسح على بطنه واستنطقه فنطق فلم أفهم ما قال إلا أنه قال في أمان الله وحفظه وكلائته قد حشوت قلبك إيماناً وعلماً وحلماً و يقيناً وعقلاً وشجاعة ، أنت خير البشر طوبى لمن اتبعك وويل لمن تخلف عنك ثم أخرج صرة أخرى من حريرة بيضاء ففتحها فإذا فيها خاتم فضرب على كتفيه ثم قال أمرني ربي أن أنفخ فيك من روح القدس فنفخ فيه فالبسه قميصاً وقال هذا أمانك من آفات الدنيا ، فهذا ما رأيت يا عباس بعيني ، قال العباس وأنا يومئذ أقرأ فكشفت عن ثوبه فإذا خاتم النبوة بين كتفيه فلم أزل أكرم شأنه وانسيت الحديث فلم أذكره إلى يوم إسلامي حتى ذكرني رسول الله ﷺ .

٣ - حدثنا أبي ، قال حدثني سعد بن عبد الله عن عبد الله بن محمد بن عيسى عن أبيه عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال اغتتموا الدعاء عند خمس عند قراءة القرآن وعند الأذان وعند نزول الغيث وعند التقاء الصفيين للشهادة وعند دعوة المظلوم ليس لها حجاب دون العرش .

٤ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن علي بن النعمان عن عبد الله بن طلحة النهدي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام ، قال قال رسول الله ﷺ أربعة لا ترد لهم دعوة وتفتح لها أبواب السماء وتصير إلى العرش دعاء الوالد لولده والمظلوم على من ظلمه والمعتزم حتى يرجع والصائم حتى يفطر .

٥ - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن موسى الخشاب عن غياث بن كلوب عن اسحاق بن عمار عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه

گرفت و آب دهانش را به دهان او ریخت. او طشتی از طلا در دست داشت که زُمر دین بود، پس شانه‌ای از طلا، شکم او را شکافت و دلش را بیرون آورد و شکافت و نقطه سیاهی از آن در آورد و دور انداخت. سپس دستمالی از حریر سبز بیرون کرد و آن را باز کرد که گردی سفید رنگ در آن بود و دلش را از آن پر کرد و بر جای خودش گذاشت و دستش بر شکم او کشید و به زبان آورد. آن کودک نفهمیدم که چه گفت، جز آن که آن مرد گفت: در حفظ و امان پرستاری خداوند، من دل تو را از ایمان و حلم و علم و یقین و عقل و شجاعت پر کردم، توئی بهترین انسان‌ها، خوش به حال کسی که تو را پیروی کند و وای بر کسی که با تو مخالفت کند. سپس، بسته‌ای دیگری، از حریری سفید رنگ بیرون آورد و آن را باز کرد که در آن خاتمی وجود داشت پس برکتف او مهربی زد و گفت: خداوند به من دستور داده است که از «روح القدس» در تو بدمم، پس دمید و پیراهنی بر او پوشانید و گفت: این امان تو از آفات دنیا است. ای عباس! اینها بود آنچه که من با چشم خود دیدم. عباس گوید: من آن روز، خواندن را می‌دانستم، پس جامه‌اش را بالا زده و دیدم: میان دو شانه او مهر نبوت زده شده است و این مطلب را پنهان نگاه داشتم و حدیث از یادم رفت، تا روزی که مسلمان شدم، به یادم نیامد، تا رسول خدا خود آن را به یاد من آورد.

۳- محمد پسر عیسی از پدرش از ابن مغیره از سکونی از جعفر بن محمد از پدرش نقل کرد که فرمود: دعا در پنج موضع را غنیمت بشمارید، هنگامه قرآن خواندن، وقت اذان، هنگام باریدن باران و گاه برخورد دو صف لشکر برای شهادت و زمان نفرین ستم‌دیده‌ای که تا عرش، هیچ پرده‌ای پیشاپیش آن نیست.

۴- علی پسر نعمان از عبدالله پسر طلحه هندی از جعفر پسر محمد از پدرش از پدرانش نقل کرد که گفت: رسول خدا فرمود: دعای چهار نفر رد ندارد و درهای آسمان در برابر آنها گشوده است، تا به عرش برسد؛ دعای پدر در حق فرزند، دعای ستم کشیده در حق ستمکار و عمره کننده تا زمانی که برگردد و روزه دار، تا زمانی که افطار کند.

۵- غیاث پسر کلوب از اسحاق پسر عمار از صادق جعفر بن محمد نقل کرد از پدرش از پدرانش - که سلام خداوند بر آنها باد - که علی می‌فرمود: هیچ مبتلانی شایسته‌تر به

عن آبائه عليهم السلام إن علياً عليه السلام كان يقول ما من أحد ابتلى ، وإن عظمت بلواه باحق بالدعاء من المعافي الذي لا يأمن البلاء .

٦ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن وهب بن وهب عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه (ع) عن علي عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا رأى الفاكهة الجديدة قبلها ووضعها على عينيه وفمه ، ثم قال اللهم كما أربتنا أولها في عافية فأرنا آخرها في عافية .

٧ - حدثنا حمزة بن محمد العلوي ، قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن مالك الجهني قال ناولت أبا عبد الله الصادق شيئاً من الرياحين فأخذه فشمه ووضعها على عينيه ثم قال من تناول ريحانة فشمها ووضعها على عينيه ثم قال اللهم صل على محمد وآل محمد لم تقع على الأرض حتى يغفر له .

٨ - حدثنا الحسين بن إبراهيم بن ناثان ، قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن الحسين بن يزيد النوفلي عن اسماعيل بن مسلم السكوني عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال علمني رسول الله صلى الله عليه وآله إذا لبست ثوباً جديداً أن أقول الحمد لله الذي كساني من الرياش ما أجمل به في الناس ، اللهم اجعلها ثياب بركة أسهي فيها برضاتك وأعمر فيها مساجدك ، فإنه من فعل ذلك لم يتقصه حتى يغفر له .

٩ - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى عن عباس مولى الرضا عن أبي الحسن الرضا عن أبيه عليه السلام قال كان أبو عبد الله الصادق عليه السلام يقول من قال حين يسمع أذان الصبح ، اللهم إني أسألك بإقبال نهارك وإدبار ليلتك وحضور صلاتك وأصوات دعائك أن تتوب عليّ إنك أنت التواب الرحيم ، ومن قال مثل ذلك إذا سمع أذان المغرب ثم مات من يومه أو من ليلته تلك كان ثانياً .

دعا نیست - هر چند گرفتاریش بزرگ باشد - از عافیت داری که از گرفتاری در ایمن نیست.

۶ - احمد پسر ابی عبدالله برقی از پدرش از وهب پسر وهب، از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدراناش از علی نقل کرد که فرمود، رسول خدا هرگاه که میوه‌ای تازه می‌دید، آن را می‌بوسید و بر میان دو چشم و لب خود می‌گذاشت و می‌فرمود: خدایا چنان‌که نویر آن را در عافیت به ما نشان دادی، آخر آن را نیز در عافیت به ما نشان بده!

۷ - محمد پسر ابی عمیر از مالک جهنی نقل می‌کند که گفت به اباعبدالله صادق گلی دادم، آن را گرفت و بوئید و بر دو چشم خود نهاد و فرمود: هر کس که گلی را بگیرد و بر روی دو چشمان خود بگذارد، و بگوید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد، بر زمین فرو نرود، تا بخشیده شود.

۸ - حسین پسر یزید نوفلی از اسماعیل پسر مسلم سکونی از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدراناش نقل کرد از علی که فرمود: رسول خدا (ص) به من آموخت هرگاه که لباسی تازه بر تن کنم و بپوشم، بگویم: سپاس خدای را که زیور بر من پوشاند و چیزی که در میان مردم مایهٔ تجمل است، خدایا! آن را برای من لباس برکت قرار بده، که در آن رضایت تو را بجویم و در آباد کردن مسجدگاههای تو بکوشم. هر کس که چنین کند، آن لباس را نمی‌پوشد، مگر اینکه آمرزیده می‌شود.

۹ غلام رضا، از ابی الحسن رضا، از پدرش نقل کرد که گفت: ابو عبدالله صادق می‌گفت: هر کس که هنگام شنیدن اذان صبح بگوید: خدایا به آمدن روز و رفتن شب و حضور نماز و آوازهای دعایی که بر درگاهت بلند می‌شود، از تو می‌خواهم که توبهٔ مرا بپذیری، که تو توبه‌پذیر هستی و مهربان و هنگام شنیدن اذان مغرب نیز آن را بگویی، اگر در آن شبانه روز بمیرد، تائب است.

١٠ - حدثني محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثني علي بن إبراهيم عن محمد ابن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن عبدالرحمن السراج يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال من قطع ثوباً جديداً وقرأ إنا أنزلناه في ليلة القدر ستاً وثلاثين مرة ، فإذا بلغ تنزل الملائكة أخرج شيئاً من الماء ورش بعضه على الثوب رشاً خفيفاً ثم صلى فيه ركعتين ودعا ربه وقال في دعائه الحمد لله الذي رزقني مما أجمعل به في الناس وأواري به عورتني وأصلي فيه لربي وحمد الله لم يزل يأكل في سعة حتى يبلي ذلك الثوب .

١١ - حدثنا أبي ، قال حدثني عبدالله بن جعفر عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيه (ع) إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من رأى يهودياً أو نصرانياً أو مجوسياً أو أحداً على غير ملة الإسلام ، فقال الحمد لله الذي فضلني عليك بالإسلام ديناً وبالقرآن كتاباً وبمحمد نبياً وبعلي إماماً وبالمؤمنين إخواناً وبالكعبة قبله لم يجمع بينه وبينه في النار أبداً .

١٢ - حدثنا أبي ، قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن الميصر بن القاسم عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام قال من نظر إلي ذي عاهة أو من قد مثل به أو صاحب بلاء فليقل سرأ في نفسه من غير أن يسمعه الحمد لله الذي عاقاني بما ابتلاك به ، ولو شاء لفعل بي ذلك ثلاث مرات ، فإنه لا يصيبه ذلك البلاء أبداً .

١٣ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس ، قال حدثنا أبي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن محمد بن عيسى عن عبيد الله بن عبد الله الدهقان عن درست بن أبي منصور الواسطي عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن موسى بن جعفر عن أبيه (ع) قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المسجد فإذا جماعة قد أطافوا برجل فقال ما هذا ، فقيل علامة ، قال وما العلامة ، قالوا اعلم الناس بانساب العرب ووقائعها وأيام الجاهلية وبالأشعار والعربية ، فقال النبي ذاك علم لا يضر من جهله ولا ينفع من علمه .

۱۰ - محمد پسر ابی عمیر از عبدالرحمن سراج که سند به امام صادق می‌رساند، نقل کرد که ابی عبدالله گفت: هر کس که لباس جدیدی از پارچه را ببرد، و سی و شش بار «اَنَا انزلنا فی لیلة القدر» را بر آن بخواند، زمانی که به کلمه «تنزل الملائكة و الروح» برسد، کمی آب بر آن لباس بپاشد و دو رکعت نماز در آن بخواند و به درگاه پروردگار دعا کند و در دعای خویش بگوید: سپاس خداوند را که به من روزی کرد، آنچه را با آن میان مردم آراسته باشم، عورتم برپوشانم و در آن برای پروردگارم نماز بخوانم، پس حمد خدا را به جای آورد و همیشه در وسعت باشد، تا آن که آن لباس کهنه گردد.

۱۱ - مسعده از صدقه از جعفر بن محمد از پدرانش نقل کرد که همانا پیغمبر فرمود: هر کس که یک یهودی، یا یک ترسا یا یک گیر یا نامسلمانی را ببیند و بگوید: سپاس خدای را که مرا به تو، به سبب اسلام برتری داد که دینم باشد و با قرآن برتری ام داد تا کتابم باشد و با محمد برتری ام داد، تا پیغمبرم باشد و با علی برتری ام داد، تا امامم باشد و با مؤمنان که برادرانم باشند و با کعبه که قبله‌ام، خداوند هرگز میان او و آن نامسلمانی در دوزخ جمع نمی‌کند.

۱۲ - صفوان پسر یحیی از عیص پسر قاسم از ابی عبدالله صادق نقل کرد که فرمود: هر کس که به یک آفت زده یا عضوی بریده شده یا گرفتار شده‌ای نظر افکند و در دل خود، بدون این که به او بشنواند، سه بار بگوید: سپاس خدای را که عاقبتم، داد از آن چه تو را به آن گرفتار کرده است و اگر می‌خواست با من نیز چنین می‌کرد، آن بلا هرگز به او نمی‌رسد.

۱۳ - ابی عبدالله برقی از محمد پسر عیسی از عبیدالله پسر عبدالله دهقان از درست پسر ابی منصور واسطی از ابراهیم پسر عبدالحمید از ابی الحسن موسی بن جعفر از پدرانش نقل کرد که گفت: رسول خدا داخل مسجد شد و دید مردم پیرامون مردی جمع شده‌اند. پس پرسید: این چیست؟ گفتند: علامه است. پرسید: علامه چیست؟ گفتند: داناترین مردم، به نسب‌های عرب و حادثه‌ها و روزهای دوران جاهلیت و نیز دانا به اشعار و عربیت. پیغمبر فرمود: دانشی است که زیانی ندارد نادانستن آن، و دانستن اش هم سودی نمی‌دهد.

١٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثني علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال بني الإسلام على خمس دعائم على الصلاة والزكاة والصوم والحج وولاية أمير المؤمنين والأئمة من ولده (ع) .

١٥ - حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ، قال أخبرني أبو الحسن علي بن محمد البزاز ، قال حدثنا أبو أحمد داود بن سليمان الفراء ، قال حدثني علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر ، قال حدثني أبي جعفر بن محمد الصادق ، قال حدثني أبي محمد بن علي الباقر ، قال حدثني أبي علي بن الحسين زين العابدين ، قال حدثني أبي الحسين بن علي ، قال حدثني أبي أمير المؤمنين عليه السلام ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الإيمان إقرار باللسان ومعرفة بالقلب وعمل بالأركان ، قال حمزة بن محمد وسمعت عبدالرحمن بن أبي حاتم يقول سمعت أبي يقول وقد روى هذا الحديث عن أبي الصلت الهروي عبدالسلام بن صالح عن علي بن موسى الرضا عليه السلام باسناده مثله ، قال أبو حاتم لو قرء هذا الاسناد على مجنون لبرأ .

١٦ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن زياد بن مروان القندي عن علي بن معبد عن عبدالله بن القاسم عن مبارك بن عبدالرحمن عن أبي عبدالله الصادق عن آبائه عليهم السلام ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الإسلام عريان قلباسه الحيا وزينته الوفاء ومروته العمل الصالح وعماده الورع ولكل شيء أساس ، وأساس الإسلام حبنا أهل البيت .

١٧ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثني محمد بن يحيى العطار ، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن نصر بن شعيب عن خالد بن ماد القلانسي عن القندي عن جابر بن يزيد الجمفي عن أبي جعفر عن آبائه (ع) قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله أكل من قال لا إله إلا الله مؤمن ، قال إن عداوتنا تلحق باليهود

۱۴ - احمد پسر ابی عبدالله برقی از پدرش از محمد پسر سنان از مفضل پسر عمر از صادق جعفر بن محمد نقل کرد که فرمود: اسلام بر روی پنج ستون بنا شده است، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت امیرمؤمنان و امامان فرزندان او.

۱۵ - ابو احمد داود پسر سلیمان فراء گفت: حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش ابی جعفر بن محمد صادق، از پدرش محمد بن باقر از پدرش علی بن حسین زین العابدین که گفت: حدیث کرد مرا پدرم حسین بن علی که گفت: حدیث کرد مرا پدرم امیرالمومنین که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: ایمان اعتراف است به زبان، معرفت است به دل و عمل است با اعضاء.

حمزه پسر محمد می گفت: شنیدم از عبدالرحمن، پسر ابی خاتم که می گفت: از پدرم شنیدم که چنین می گفت و روایت شده است این حدیث از ابی صلت هروی عبد السلام پسر صالح از علی بن موسی الرضا با اسنادی نظیر این، که ابو حاتم گفت: اگر این اسناد بر دیوانه خوانده شود، حتماً درست می شود.

۱۶ - علی پسر معبد از عبدالله پسر قاسم از مبارک پسر عبدالرحمن از ابی عبدالله صادق نقل کرد از پدرانش که گفت: رسول خدا فرمود اسلام برهنه ای است که لباس آن شرم است، زیورش وفا و مردانگی اش کار شایسته، و ستونش ورع است و هر چیزی اساسی دارد و اساس اسلام بر دوستی ما خاندان است.

۱۷ - محمد پسر ابی خطاب از نصر پسر شعیب از خالد پسر ماد قلانسی از قندی از جابر پسر یزید جعفری از ابی جعفر از پدرانش نقل کرد که مردی به خدمت رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! هر کس که بگوید «لا اله الا الله» آیا مؤمن است؟ فرمود: دشمنی ما با یهود و نصاری را می رساند، اما به بهشت نخواهید رفت، تا زمانی مرا

والنصارى إنكم لا تدخلون الجنة حتى تحبوني وكذب من زعم أنه يحبني ويبغض هذا يعني علياً عليه السلام .

١٨ - حدثنا علي بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن جده أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه محمد بن خالد عن غياث بن إبراهيم عن ثابت بن دينار عن سعد بن طريف عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي بن أبي طالب عليه السلام يا علي أنا مدينة الحكمة وأنت بايها ولن تؤتى المدينة إلا من قبل الباب وكذب من زعم أنه يحبني ويبغضك لأنك مني وأنا منك لحملك من لحمي ودمك من دمي وروحك من روحي وسريرتك سريرتي وعلانيتك علانيتي وأنت إمام أمتي وخليفتي عليها بمدي سعد من أطاعك وشقى من عصاك وربح من تولاك وخسر من عاداك وفاز من لزمك وهلك من فارقك مثلك ومثل الأئمة من ولدك بعدي مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثلكم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيامة .

المجلس السادس والأربعون

ليلتين خلطنا من ربيع الاول من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا الحسن بن متيل الدقاق ، قال حدثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن يونس بن عبد الرحمن عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت الصادق عليه السلام يقول من رأى أخاه على امر يكرهه فلم يرده عنه وهو يقدر عليه فقد خانته ، ومن لم يحتنب مصادقة الأحق اوشك ان يتخلق بأخلاقه .

دوست داشته باشید و دروغ می‌گوید کسی که معتقد است مرا دوست دارد و علی را دشمن بدارد.

۱۸ - محمد پسر خالد از غیاث پسر ابراهیم از ثابت پسر دینار از سعد پسر طریف از سعید پسر جبیر از ابن عباس گفت که رسول خدا به علی بن ابیطالب فرمود: ای علی! من شهر دانش هستم و تو درب آن و به شهر نمی‌آیند؛ مگر از آن، دروغ می‌گوید کسی که معتقد است مرا دوست دارد، و تو را دشمن بدارد، زیرا تو از من هستی و من از تو، گوشت تو، گوشت من است و خون تو، خون من، روح تو، روح من است و درونت درون من و آشکار تو، آشکار من. تو پیشوای اُمت من هستی و خلیفه من پس از من، خوشبخت است کسی که فرمان برداری تو را بکند و بدبخت آن کس که نافرمانی تو را نماید، سودمند آن کس که دوستت داشته باشد، و زیانکار آن که دشمنت دارد، کامیاب آن که ملازم توست و هلاک آن کس که از تو جداست. مثل تو و امامان پس از تو، مانند کشتی نوح است، هر کس که سوار بر آن شد، نجات یافت و هر کس که دور افتاد، غرق شد. و نیز مثل شما، مثل ستارگان است، هرگاه ستاره‌ای نهان شد، ستاره‌ای عیان گردد، تا به روز قیامت.

مجلس چهل و ششم دوم ربیع الاول سال ۳۶۸

۱ - حسن پسر متین دقاق گوید: حدیث کرد ما را احمد پسر ابی عبدالله برقی از پدرش از یونس پسر عبدالرحمن از عبدالرحمن پسر حجاج که گفت: از صادق شنیدم که فرمود: هر کس که برادرش به کاری بد مشغول باشد و او، وی را با قدرت بر جلوگیری، از آن کار باز ندارد، به درستی که به او خیانت کرده است و هر کس از رفاقت احمق دوری نکند، بسیار شود که با او هم خلق گردد.

۲ ابان پسر عثمان از ابان پسر تغلب از عکرمه از ابن عباس نقل کرد که گفت: رسول خدا فرمود: به درستی که خداوند مرا با علی بن ابیطالب برادر کرد و دخترم فاطمه را از بلندای آسمان، به تزویج او در آورد، و فرشتگان مقربش را، بر آن گواه گرفت و او را وصی و جانشین من خواند. علی از من است و من از او، دوست او، دوست من است و دشمن او، دشمن من است و فرشتگان، با دوستی او، به خداوند تقرب می‌جویند.

۳ - یونس پسر عبدالرحمن از حسن پسر زیاد از صادق جعفر بن محمد نقل کرد که فرمود: همانا خداوند، اسلام را، دین شما پسندید، پس با آن، با سخاوت و حسن خلق و نیک‌رفتاری همراهی کنید.

۴ - محمد پسر سنان از طلحه پسر زید از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدراناش از رسول خدا نقل کرد که فرمود: زیاد شوخی کردن، آبرو را می‌برد و خنده فراوان، ایمان را نابود می‌سازد و دروغ گفتن، خرمی را زایل می‌گرداند.

۵ - علی پسر معبد از حسین پسر خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا از پدرش از پدراناش نقل کرد که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هر کس که مسلمان است، نباید فریب به کار ببرد، زیرا از جبرئیل شنیدم که می‌گفت: نیرنگ‌زن و خدعه‌کار در آتش است. سپس فرمود: کسی که مسلمانی را فریب دهد، از ما نیست، و از ما نیست کسی که به یک مسلمان خیانت روا دارد و پس فرمود: جبرئیل - روح الامین - از طرف خداوند رب العالمین بر من نازل شد و گفت: ای محمد! بر تو باد، به حسن خلق، زیرا که بد خلقی خیر دنیا و آخرت را از بین می‌برد. آگاه باشید که مانندترین شما بر من، خوش خلق‌ترین شما یان است.

۶ - محمد پسر ابی عمیر از هشام پسر سالم نقل کرد که گفت: صادق جعفر بن محمد به من گفت: هر کس که نماز واجبی را بخواند و به دنبال آن، سی بار تسبیح بگوید، از

من صلى صلاة مكتوبة ثم سبح في دبرها ثلاثين مرة لم يبق على بدنه شيء من الذنوب إلا تناثر .

٧ - حدثنا جعفر بن الحسين ، قال حدثنا محمد بن جعفر عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن أبي عبيدة الخداه عن أبي عبد الله عليه السلام قال أتني النبي ﷺ بأسارى فأمر بقتلهم خلا رجلا من بينهم فقال الرجل بأبي أنت وأمي يا محمد كيف أطلقت عني من بينهم ، فقال أخبرني جبرائيل عن الله عز وجل إن فيك خمس خصال يحبها الله عز وجل ورسوله الغيرة الشديدة على حرمك والسخاء وحسن الخلق وصدق اللسان والشجاعة ، فلما سمعها الرجل أسلم وحسن إسلامه وقاتل مع رسول الله ﷺ قتالاً شديداً حتى استشهد .

٨ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي ، قال حدثنا هشام بن جعفر عن حماد عن عبد الله بن سليمان ، وكان قارئاً للكتب ، قال قرأت في الإنجيل يا عيسى جد في أمري ولا تهزل واسمع واطع يا بن الطاهرة الطهر البكر البتول أتيت من غير فعل أنا خلقتك آية للعالمين فإياي فاعبد وعلي فتوكل خذ الكتاب بقوة فسر لأهل سوريا السريانية بلغ من بين يديك إني أنا الله الدائم الذي لا أزول صدقوا النبي ﷺ الامي صاحب الجمل والمدرعة والتاج وهي العمامة والنعلين والهاوأة وهي القضيب الأجل المينين الصلت الجبين الواضح الحدين الاقنى الأنف المفلج الثنايا كأن عنقه ابريق فضة ، كأن الذهب يجري في تراقيه له شعرات من صدره إلى سرقته ليس على بطنه ولا على صدره شعر أسمر اللون دقيق المسرية شثن الكف والقسم إذا التفت التفت جميعاً ، وإذا مشى كأنما ينقلع من الصخرة وينحدر من صلب ، وإذا جاء مع القوم بدم ، عرقه في وجهه كاللؤلؤ وريح المسك ينفع منه لم يرقبه مثله ولا بعده طيب الريح نكاح النساء ذو النسل القليل ، إنما نسله من مباركة لها بيت في الجنة لا صخب فيه ولا نصب يكفلها في آخر الزمان كما كفل زكريا أمك لها قرخان مستشهدان كلامه القرآن ودينه الإسلام وأنا السلام ، طوبى لمن أدرك زمانه وشهد

گناهانش چیزی نمی ماند، مگر آن که فرو می ریزد.

۷- هشام پسر سالم از ابی عبیده حذاء از ابی عبدالله نقل کرد که جمعی از اسیران را خدمت پیغمبر (ص) آوردند. پس دستور داد همه را بکشند، جُز یکی از آنها را، آن مرد عرض کرد: ای محمد! پدرم و مادرم به فدایت! چه شد که از میان آن همه، تنها مرا آزاد کردی؟ فرمود: جبرئیل از طرف خداوند به من خبر داد که در تو پنج خصلت خداپسند که پیامبرش نیز آن را دوست می دارد، وجود دارد: غیرت جدی سخت بر زنان و خانواده‌ات، سخاوت، حسن خلق، راستگویی و شجاعت. آن مرد وقتی این سخن را شنید، اسلام آورد و اسلامش را نیکو داشت و به همراه رسول خدا به سختی نبرد کرد، تا به شهادت رسید.

۸- هشام پسر جعفر از حماد از عبدالله پسر سلیمان که مردی بود کتاب خوان، نقل کرد که گفت: در انجیل خواندم: ای عیسی! در امر من کوشا باش و یاوه مگو! بشنو و فرمان بر! ای فرزند زن پاک و نیکو! تو بدون وساطت یک مرد آمدی و من، تو را برای نشانه‌ای برای همه جهانیان آفریدم، پس تنها مرا پرستش کن و بر من توکل نما و کتاب را نیرومندانه بر دست بگیر و در اهل سوریا به زبان سریانی سیر کن. بر هر کس که پیش رویت باشد، تبلیغ کن که منم خدای همیشه‌ای که زوال ندارد، تصدیق کنید به پیغمبر اُمّی صاحب شتر و جوشن و تاج - که همان امامه باشد - و نعلین و هراوه - که همان چویدستی باشد - صاحب دو چشم نجوا و پیشانی بلند و دو گونه روشن و بینی بر آمده و دندان‌های شمرده شده و گردنی سیمین و بلند، گلوگاهی طلایی و یک رشته مو از سینه تا ناف و شکم، و سینه‌ای صاف و بی مو، سیه چرده، باریک انگشت و ستبر کف و گام، زمانی که به جایی رو کند، با همه بدن رو کند، و زمانی که راه برود، گویا از وقار، قدم از قدم سنگ بر آورد و از بلندی به زیر آید و زمانی که با جمعی بیرون آید، بر آنها بیفزاید. عرق چهره‌اش، مانند مرواریدی غلطان است و بوی مشک از آن پراکنده است، مانند او، پیش از او دیده نشده است و پس از او دیده نخواهد شد، خوش بو، پر از دواج و کم نسل است، همانا نسلش از دختری مبارکه است که خانه‌ای در بهشت دارد، یک پارچه و بدون ترک، او آخر الزمان را کفایت می گوید، چنان چه زکریا مادرت را کفالت

أيامه وسمع كلامه ، قال عيسى يا رب وما طوبى ، قال شجرة في الجنة أنا غرسها تظل الجنان أصلها من رضوان ماؤها من تسنم برده برد الكافور وطعمه طعم الزنجبيل من يشرب من تلك العين شربة لا يظمأ بعدها أبداً ، فقال عيسى اللهم اسقني منها ، قال حرام يا عيسى على البشر أن يشربوا منها حتى يشرب ذلك النبي وحرام على الامم أن يشربوا منها حتى يشرب أمة ذلك النبي ارفعك إليّ ثم أهبطك في آخر الزمان لتري من أمة ذلك النبي العجائب ولتعينهم على اللعين الدجال أهبطك في وقت الصلاة لتصلي معهم انهم أمة مرحومة .

٩ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا أبو بكر أحمد بن ديبس بن عبدالله المفسر ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن أبي البهلول المروزي ، قال حدثنا الفضل بن هرمز ديار الطبري ، قال حدثنا أبو علي الحسن بن شجاع البلخي ، قال حدثنا سليمان بن الربيع ، قال سمعت كادح بن أحمد يقول سمعت مقاتل بن سليمان يقول سمعت الضحاك قال سئل رجل عن ابن عباس ما الذي أخفى الله تبارك وتعالى من الجنة ، وقد أخبر عن أزواجها وعن خدمها وطيبها وشرابها وثمرها وما ذكر الله تبارك وتعالى من أمرها وأنزل في كتابه ، فقال ابن عباس هي جنة عدن خلقها الله يوم الجمعة ثم أطبق عليها فلم يرها مخلوق من أهل السماوات والأرض حتى يدخلها أهلها ، قال لها عز وجل ثلاث مرات تكلمي ، فقالت طوبى للمؤمنين ، قال جل جلاله طوبى للمؤمنين وطوبى لك ، قال مقاتل قال الضحاك قال ابن عباس ، فقال النبي ﷺ إلا من كان فيه ست خصال فإنه منهم ، من صدق حديثه وأنجز وعده وأدى أمانته وبرّ والديه ووصل رحمه واستغفر من ذنبه فهو مؤمن .

١٠ - حدثنا أبو العباس محمد بن ابراهيم الطالقاني ، قال حدثنا أبو بكر محمد بن القاسم الأنباري ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا أبو بكر محمد بن ابي يعقوب الدينوري ، قال حدثنا احمد بن ابي المقدم العجلي ، قال يروي ان رجلا جاء إلى علي بن ابي طالب عليه السلام ، فقال له يا امير المؤمنين ان لي إليك حاجة ،

کرد، دو فرزند دارد که هر دو شهید خواهند شد، سُخنش قرآن است، دینش اسلام و منم سلام. خوشا به حال کسی که دوران او را دریابد و روزگارش را ببیند و سخنش را بشنود. عیسی گفت: ای پروردگارا! «طوبی» چیست؟ گفت: درختی است در بهشت که من آن را کاشته‌ام و او بر همه بهشت سایه خواهد افکند، ریشه‌ای از رضوان است و آبش از تسنیم که مانند کافور خنک است و مزه زنجبیل دارد. هر کس که از آن بنوشد، هرگز تشنه نمی‌گردد. عیسی گفت: از آن به من بنوشان. گفت: ای عیسی! بر نوع بشر حرام است که از آن بنوشد، تا پیغمبر از آن بنوشد و بر اُمت‌ها حرام است از آن بنوشند، تا اُمت او از آن بنوشند. من تو را نزد خود برخواهم آورد و در آخر الزمان پائین خواهم آورد، تا از امت این پیغمبر عجایی بینی و به آنها در دفع دجال لعنت شده، کمک کنی، تو را در وقت نماز پائین خواهم آورد، تا همراه با آنها نماز بگذاری که اُمتی رحمت شده‌اند.

۹- ابو علی حسن پسر شجاع بلخی گفت: حدیث کرد ما را سلیمان پسر ربیع که گفت: شنیدم از کادح پسر احمد که می‌گفت: شنیدم از مقاتل پسر سلیمان که می‌گفت: از ضحاک شنیدم که گفت مردی از ابن عباس پرسید: خدا چه چیز بهشت را پنهان داشته است، با این که از زنان و خادمان پاکیزه و شراب و میوه آن خیر داده و امر آنها را بیان کرده و در قرآنش نازل نموده است. پس گفت: آن چه پنهان داشته است، جنت عین است که آن را در روز جمعه آفرید و بر آن سرپوش نهاد. هیچ آفریده‌ای از اهل آسمان و زمین آن را نخواهد دید، تا اهلش وارد آن شوند و خداوند سه بار به او خواهد فرمود: سخن بگو! و او خواهد گفت: طوبی للمؤمنین. خداوند می‌فرماید: طوبی بر مؤمنان و برای تو. مقاتل به نقل از ضحاک گفت که ابن عباس گفت: پیامبر فرمود: آگاه باشید، هر کس که شش خصلت را دارا باشد، از آنها خواهد بود: راست‌گو باشد و به وعده‌اش وفا کند، رد امانت کند، به والدین خود احسان نماید، صلّه رحم نماید و از گناهانش آمرزش بخواهد، به راستی که چنین کسی، او مؤمن است.

۱۰- ابوبکر محمد پسر یعقوب دینوری گفت: حدیث کرد ما را احمد پسر ابی المقدم عجلی که روایت کرد همانا ناشناس مردی نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: ای امیرمؤمنین! من حاجتی به تو دارم. فرمود: آن را بر زمین بنویس که بدحالی تو را، من آشکارا می‌نگرم. پس بر زمین نوشت: من فقیر و نیازمندم. علی به قنبر گفت: ای قنبر! دو

فقال اكتبها في الأرض فإني ارى الضر فيك بينا ، فكتب في الأرض انا فقير محتاج ، فقال علي عليه السلام يا قنبر إكسه حلتين ، فأنشأ الرجل يقول :

كسوتني حلة تبلي محاسنها فسوف اكسوك من حسن الثنا حللا
إن نلت حسن ثنائي نلت مكرمه ولست تبقى بما قد نلته بدلا
إن الثناء ليحيى ذكر صاحبه كالغيث يحيى نداء السهل والجبلا
لا تزهد الدهر في عرف بدأت به فكل عبد سيجزي بالذي فعلا

فقال عليه السلام أعطوه مائة دينار ، فقيل له يا أمير المؤمنين لقد أغنيته ، فقال إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول أنزل الناس منازلهم ، ثم قال علي عليه السلام إني لأعجب من اقوام يشترون المماليك بأموالهم ولا يشترون الأحرار بمروفتهم .

١١ - حدثنا ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا ابو احمد عبدالله بن احمد بن محمد بن عيسى ، قال حدثنا علي بن سعيد بن بشير ، قال حدثنا ابن كاسب ، قال حدثنا عبدالله بن ميمون المكي ، قال حدثنا جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عليه السلام إنه دخل عليه رجلان من قريش فقال ألا أحدثكما عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فقالا بلى حدثنا عن ابي القاسم ، قال سمعت ابي يقول لما كانت قبل وفات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثة ايام هبط عليه جبرائيل فقال يا احمد إن الله ارسلني إليك إكراماً وتفضيلاً لك وخاصة يسألك عما هو أعلم به منك يقول كيف تجددك يا محمد ، قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم أجدني يا جبرائيل مغموماً واجدني يا جبرائيل مكروباً ، فلما كان اليوم الثالث هبط جبرائيل وملك الموت ومعهما ملك يقال له اسماعيل في الهواء على سبعين ألف ملك فسبقهم جبرائيل فقال يا أحمد إن الله عز وجل أرسلني إليك إكراماً لك وتفضيلاً لك وخاصة يسألك عما هو أعلم به منك ، فقال كيف تجددك يا محمد ، قال أجدني يا جبرائيل مغموماً واجدني يا جبرائيل مكروباً ، فاستأذن ملك الموت ، فقال جبرائيل يا أحمد هذا ملك الموت يستأذن عليك لم يستأذن على أحد قبلك ولا يستأذن على أحد بعدك ، قال ائذن له فأذن له جبرائيل فأقبل حتى وقف بين

لباس بر او بپوشان و او چنین سرود، در حالی که می‌گفت:
 تو به من لباسی پوشانندی که نیکی‌های آن آشکار است و من از ستایش هزاران لباس
 بر تو خواهم پوشانم.
 اگر از حسن ثنای من به چیزی نائل شوی، من به کرامت نائل خواهم شد، و بر آنچه
 من به آن نائل خواهم شد، مشابهی باقی نخواهد ماند. به درستی که ثنا گفتن، یاد
 صاحبش را زنده می‌کند، مانند بارانی که کوه و بیابان را زنده می‌کند.
 روزگار را در روشی که با آن آغاز کرده‌ای، زهد مکن، که هر بنده‌ای به آنچه تو انجام
 داده‌ای جزا داده خواهد شد.
 پس گفت: صد دینار طلای دیگر نیز به او دادند. گفتند: یا علی! او را توانگر ساختی؟
 گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: مردم را در جایگاه خودشان قرار دهید.
 آنگاه فرمود: در شگفتم از مردمی که بنده‌ها را با پول خود می‌خرند، ولی آزاده‌ها را با
 نیکی‌های خود نمی‌خرند.

۱۱ - عبدالله پسر میمون مکی گفت: حدیث کرد ما را جعفر بن محمد از علی بن
 حسین که همانا دو مرد قریشی خدمت او داخل شدند، پس فرمود: آیا حدیثی از رسول
 خدا بر شما باز گوئیم؟ گفتند: آری! فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود سه روز پیش از
 مرگ، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: ای احمد! خداوند به احترام تو، مرا برای
 احوال‌پرسی تو فرستاد، با این که بهتر از تو می‌داند و می‌فرماید: حالت چگونه است؟
 پیامبر گفت: غمین و گرفتارم. پس روز سوم جبرئیل و فرشته دیگری به نام اسمعیل با
 هفتاد هزار فرشته دیگر آمدند. جبرئیل، پیش از آن‌ها به خدمت پیامبر رسید و عرض
 کرد: خداوند به طور مخفی مرا به احوال‌پرسی شما فرستاده و می‌فرماید: ای احمد
 حالت چگونه است؟ باز فرمود: غمین و گرفتارم، ای جبرئیل! در این جا، ملک‌الموت
 اجازه ورود خواست. جبرئیل گفت: ای احمد ملک‌الموت است که اجازه دخول
 می‌طلبد و پیش از تو، از کسی اجازه وارد شدن نخواست و پس از تو نیز از کسی اجازه
 نخواهد خواست. فرمود: به او اذن بده! جبرئیل به او اذن داد و او در برابر پیامبر ایستاد و
 گفت: ای احمد! خداوند مرا فرستاده است تا هر گونه که امر کنید، عمل کنم، اگر بگویید
 جانتان را بگیرم و اگر نخواهید، دست بکشم. پیامبر فرمود: ای ملک‌الموت! هر آنگونه

بيديه ، فقال يا أحمد إن الله أرسلني إليك وأمرني أن أطيعك فيما تأمرني إن أمرتني بقبض نفسك قبضتها وإن كرهت تركتها ، فقال النبي ﷺ أتفعل ذلك يا ملك الموت ، قال نعم بذلك أمرت أن أطيعك فيما تأمرني ، فقال له جبرائيل يا أحمد إن الله تبارك وتعالى قد اشتاق إلى لقائك ، فقال رسول الله ﷺ يا ملك الموت إمض لما أمرت به ، فقال جبرائيل هذا آخر وطئ الأرض إنما كنت حاجتي من الدنيا ، فلما توفي رسول الله صلى الله على روحه الطيب وعلى آله الطاهرين جاءت التعزية جاءهم أت يسمعون حسه ولا يرون شخصه ، فقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، كل نفس ذائقة الموت ، وإنما توفون أجوركم يوم القيامة إن في الله عزوجل عزاء من كل مصيبة وخلفاً من كل هالك ودرهماً من كل ما فات فبالله فتقوا وإياه فارحوا فإن المصاب من حرم الثواب والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، قال علي بن أبي طالب رضي الله عنه هل تدررون من هذا هذا هو الحصر رضي الله عنه .

١٢ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا أبو العباس أحمد بن اسحاق الماردي بالبصرة في رجب سنة ثمان عشرة وثلاث مائة ، قال حدثنا أبو قلابة عبد الملك بن محمد ، قال حدثنا غانم بن الحسن السعدي ، قال حدثنا مسلم بن خالد المكي ، قال حدثنا جعفر بن محمد عن أبيه رضي الله عنه عن جابر بن عبد الله الأنصاري عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه ، قال قال فاطمة (ع) لرسول الله ﷺ يا أبتاه أين ألقاك يوم الموقف الأعظم ويوم الأحوال ويوم الفزع الأكبر ، قال يا فاطمة (ع) عند باب الجنة ومعني لواء الحمد وأنا الشفيح لامتي إلى ربي ، قالت يا أبتاه فإن لم ألقك هناك ، قال ألقيني على الحوض وأنا أسقي أمتي ، قالت يا أبتاه إن لم ألقك هناك ، قال ألقيني على الصراط وأنا قائم أقول رب سلم أمتي قال فإن لم ألقك هناك ، قال ألقيني وأنا عند الميزان أقول رب سلم أمتي ، قالت فإن لم ألقك هناك ، قال ألقيني على (عند) شفير جهنم أمتنع شررها ولهبها عن أمتي فاستبشرت فاطمة بذلك صلى الله عليها وعلى آبائها وبعلمها وبنيتها .

١٣ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا أبو أحمد عبد العزيز

که بگویم، عمل خواهی کرد؟ گفت: آری، من مأمور به اطاعت هستم. جبرئیل عرض کرد: ای احمد! خداوند مشتاق ملاقات توست. رسول خدا فرمود: ای ملک الموت! به آنچه مأموری عمل نما! جبرئیل گفت: این آخرین باری بود که بر زمین پا نهادم و مقصودم در این دنیا تو بودی. زمانی که رسول خدا از دنیا رفت، کسانی برای تسلیت آمدند و از جمله شخصی آمد که آواز او را می شنیدند، ولی خودش دیده نمی شد. و می گفت: درود بر شما و رحمت خداوند و برکات او، هر نفسی، چشندۀ مرگ است و همانا روز قیامت، مُرد خود را در خواهید یافت و به راستی که نظر به خداوند - عزّ و جلّ - آرام بخش هر مصیبت و جاننشین هر از دست رفته‌ای است و جبران هر فوت شده. به خداوند اعتماد داشته باشید و برایش امیدوار باشید، زیرا مصیبت زده کسی است که از ثواب محروم باشد. و سلام بر شما باد و رحمت و برکات خداوند. علی پسر ابیطالب فرمود: آیا دانستید او که بود؟ او خضر بود.

۱۲ - حدیث کرد مسلم پسر خالد مکی که گفت: حدیث کرد ما را جعفر بن محمد از پدرش از جابر پسر عبدالله انصاری از علی بن ابیطالب که گفت: فاطمه به رسول خدا گفت: ای پدر! روز موقوف بزرگ و روز فزع اکبر من تو را کجا دیدار خواهم کرد؟ فرمود: ای فاطمه! بر در بهشت، که پرچم حمد با من خواهد بود و من بر درگاه خداوند شفیع اُمتم خواهم بود. عرض کرد: ای پدر! اگر آنجا خدمت تو نرسیدم؟ فرمود: پس در سر حوض، مرا دیدار کن که اُمتم را سیراب می‌کنم. عرض کرد: اگر آنجا نیز دیدارت نکردم؟ فرمود: بر صراط ملاقتم کن که ایستاده ام و می‌گویم: پروردگارا! امت مرا سالم دار! عرض کرد: اگر آنجا هم نه؟ فرمود: پس در پای میزان دیدارم کن، که خواهم گفت: پروردگارا! اُمت مرا سالم بدار! عرض کرد: اگر آنجا هم نه؟ فرمود: مرا در پرتگاه دوزخ دیدار کن که زیانه و شعله‌اش را از اُمتم جلوگیری خواهم کرد و فاطمه از این خبر، مسرور گردید، که درود خداوند بر او باد و بر پدرش و شویش و دو فرزندانش.

۱۳ - قیس پسر ربیع و منصور پسر ابی الاسود از اعمش از منهل پسر عمرو از عباد

ابن يحيى البصري ، قال حدثنا المغيرة بن محمد ، قال حدثني إبراهيم بن محمد ابن عبد الرحمن الأزدي سنة ستة عشرة ومائتين ، قال حدثنا قيس بن الربيع ومنصور بن أبي الأسود عن الأعمش عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله ، قال قال علي عليه السلام ما نزلت من القرآن آية إلا وقد علمت أين نزلت وفيمن نزلت وفي أي شيء نزلت وفي سهل نزلت أو في جبل نزلت قيل فما نزل فيك ، فقال لولا أنكم سألتوني ما أخبرتكم نزلت في الآية إنما أنت منذر ولكل قوم هاد فرسول الله المنذر وأنا الهادي إلى ما جاء به .

المجلس السابع والأربعون

يوم الجمعة لخمس خلون من شهر ربيع الاول من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا محمد بن محمد بن عصام (عاصم) الكليني ، قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني عن علي بن محمد المعروف بعلاء عن محمد بن الفرج الرخجي قال كتبت إلى أبي الحسن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام أسأله عما قال هشام بن الحكم في الجسم وهشام بن سالم في الصورة فكتب عليه السلام دع عنك حيرة الحيران واستمد بالله من الشيطان الرجيم ليس القول ما قال الهشامان .

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن الصقر بن دلف قال سألت أبا الحسن علي بن محمد بن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن التوحيد وقلت له إني أقول بقول هشام بن الحكم فغضب عليه السلام ثم قال ما لكم ولقول هشام إنه ليس منا من زعم إن الله جسم نحن منه براء في الدنيا والآخرة يا بن دلف إن الجسم محدث والله معده ومجسمه .